

فهرست مطالب

۱	پیشگفتار -
۲	اول - اجماعات بن
۸	دوم - عصر ستایش از خائنان
۱۱	سوم - جاسوسی و خیانت به میهن
۱۴	چهارم - فعالیت های تخریبی سازمان های استخباراتی خارجی
۲۳	پنجم - معاهده استعماری ستراتیژیک بین امریکای اشغالگر و افغانستان اشغال شده
۲۹	ششم - امریکا بار دیگر افغانستان را به پاکستان فروخت
۳۲	هفتم - اهداف ستراتیژیک امریکا در کنفرانس استانبول
۳۴	هشتم - شناخت خط دیورند متضمن عدم مداخله پاکستان در امور افغانستان نیست
۳۹	نهم - اعلامیه اسلام آباد
۴۱	دهم - بمباران افغانستان و زانو زدن نزد طالبان
۴۶	یازدهم - چرا جاسوسان و جانیان رهبران و قهرمانان قومی میشوند
۴۹	دوازدهم - تداوم وحشت ۷ و ۸ ثور
۵۱	سیزدهم - جلالی: پهلوان پنبه سی ای ای وارد میدان میشود
۵۴	چهاردهم - نبود وجدان در کرزی و
۵۹	پانزدهم - شکست دوکتورین بریژنسکی
۶۲	شانزدهم - شکست ستراتیژی غرب و تفوق اسد در سوریه
۶۵	هفدهم - شکست دیپلماسی واشنگتن در رویارویی با کوبا
۶۸	هژدهم - نقاط قابل انفجار در جهان
۷۲	نوزدهم - یورش دیپلماتیک افغانستان در کنفرانس قلب آسیا ۷۲
۷۷	بیستم - انتقام پوتین
۸۰	بیست و یکم - علل عروج دونالد ترمپ
۹۲	بیست و دوهم - تراژیدی کابل
۹۵	بیست و سوم - علل واقعی تشنج بین غنی و عبدالله
۹۹	بیست و چهارم - ضربه کاری بر شورای نظار
۱۰۳	بیست و پنجم - خیانت های تاریخی تکرار میشود
۱۰۵	نتیجه -

پیشگفتار

مجموع مقالات سیاسی- تاریخی که در این کتاب به هم میهنان تقدیم میشود، طی سالیان دوره اشغال کشور ما توسط قوای متجاوز امریکا و ناتو به رشته تحریر در آمده و در نشرات و ویسایت ها هم گزارش یافته است. نظر به اصرار و تشویق دوستان گرانقدر، این مقالات را در یک رساله و یا کتاب گرد هم آورده و آن را به دید دوستداران میهن قرار میدهم.

مطالب مورد بحث مقالات بیشتر سیاسی، تاریخی، تحلیلی، انتقادی و مبارزاتی بوده که برخورد با افراد و گروه ها را هم شامل میشود. هدف مقالات در کل پرده برداشتن از نیات استعماری متجاوزین و دفاع از هویت ملی و حاکمیت افغانستان است که مورد تاخت و تاز دشمنان داخلی و خارجی میهن ما قرار گرفته است. کشور ما در زیر ضربات ناجوانمردانه اهریمنان اجنبی پرست داخلی و تجاوزگران خارجی خرد و خمیر گردید که به مشکل قادر خواهد شد تا بتواند به آسانی کمر راست نماید. در مقالات خواهیم دید که چطور انسان های خائن به میهن برای پول و قدرت، خود و خاک کشور را به اجنبیان می فروشند و میهن را به سوی بربادی می کشانند. تعصبات قومی، نژادی و سمتی آنقدر در خون و رگ فرومایگان تاریخ دمیده است که برای رفع عطش آن به هر بی آبرویی و بی عزتی تن در میدهند. ما در ۴۵ سال اخیر شاهد حوادث خونینی بودیم که نمایشگران روی صحنه فرزندان ناخلف کشور بوده اند. در اینجا به آن کسانی که خود را در راه آزادی، استقلال و حفظ شرف و عزت مردم خویش قربانی کرده اند، سر تعظیم فرود می آورم و به همه میهن فروشان و خائنان به افغانستان لعنت می فرستم.

این کتاب به هموطنان ما بالاخص نسل جوان اهداء میشود تا حد اقل بتوانند از مرور مضامین آن کم و بیش از جریانات گذشته کشور آگاه شوند و هویت افراد خائن به میهن را دریابند تا بر مبنای آن آینده سالم را برای کشور و مردم خویش ترسیم نمایند.

جاوید افغانستان

اول

اجتماعات بن

اجماع بن اول و تشدید نبرد قومی

۱

کنفرانس استعماری ۵ دسمبر ۲۰۰۱ که سرنوشت افغانستان را به شکل مصیبت باری ترسیم کرد، در حین وقت به دو هدف استعماری نائل شد: تشدید نزاع قومی و تضعیف نبرد طبقاتی. نکته ای که در همه حالت در تضاد و تقابل با یک دیگر قرار می گیرند. یعنی به هر اندازه که نزاع قومی شدت می یابد، به همان اندازه، نبرد طبقاتی ضعیف شده و فروکش می کند. نبرد طبقاتی دشمن سرسخت امپریالیزم و ایادی آنهاست. نبرد طبقاتی به خصلت ارتجاعی نزاع قومی و طایفه ئی پشت پا میزند و مبارزه را در محور مناسبات کهن فیودالی عیار می سازد. اینجاست، استعمار با کمال زرنگی، با یک تیر دو فاخته را نشانه گیری کرده است.

امپریالیزم میدانست که افغانستان آبستن تحول سریع خواهد بود. در این تحول، طبقات محروم جامعه که سال ها در زیر چکش مزدوران خلقی - پرچمی، جهادی های ضد میهنی و طالبان تاریک اندیش خرد و خمیر شدند، به نبرد طبقاتی همه جانبه دست خواهند زد و زنجیر استثمار و ظلم و ستم را در هم خواهند شکست. با درک این واقعیت تاریخی، امپریالیزم در کنفرانس بن با زرنگی خاصی مفکوره نبرد طبقاتی را در ورای تشدید نزاع قومی برای مدتی خنثی کرد و آن را به تعویق انداخت. تا زمانی که بی عدالتی های اجتماعی در یک جامعه مستولی باشد و فقدان مساوات بیداد کند، نبرد طبقاتی اجتناب ناپذیر خواهد بود، صرف نظر از اینکه برای مدتی عقب نشینی نماید و یا با توطئه های استعماری جلو آن گرفته شود.

افغانستان هنوز یک جامعه نیمه فیودالی، نیمه برده داری و نیمه سرمایه داری است. اگر زندگی مردم بدبخت هزاره را در مغاره های بامیان ملاحظه کنیم، حیات دوره کمون اولیه را در افغانستان قرن ۲۱ می یابیم. کنفرانس بن به این طرز حیات معجون مرکب مردم افغانستان صحنه گذاشت و آن را رسماً تأیید کرد. فیودال ها و زمینداران بزرگ با تمام قوت در ولایات کشور حکمروائی می کنند. قومندانان جهادی که به نیروی نظامی فیودال ها مبدل گشته اند، نظم کهن و فرسوده فیودالی را در ولایات نگهداری می نمایند. بورژوازی کمپرادور که اکثراً در شهر ها متمرکز شده، با حمایت استعمار با خاطر جمعی به چپاول ثروت ملی می پردازند بدون اینکه به کسی و یا به حکومتی پاسخگو باشند. منبع همه فساد، ان جی او هاست که توازن جامعه را به نفع یک قشر پارازیت برهم زده و یک گروه فاسد ضد میهنی را در حیات کشور روی صحنه آورده است. قابل یاد آوری است که بورژوازی کمپرادور و فیودال های ولایات دست به دست هم داده و دولت مستعمراتی کابل را ساخته اند. یک بار به ترکیب دولت مستعمراتی نظر افکنده شود، به آسانی مشاهده میشود که چه کسانی حق دارند که در حکومت سهیم شوند. در ترکیب دولت مستعمراتی از طبقات محروم خبری نیست. هر یک از اعضای دولت به یک نحوی به گروه هائی متعلق

اند که توسط اجانب حمایت میشوند. هیچ فرد مستقل و منتقد اجازه داخل شدن در دولت مستعمراتی کابل را ندارد.

اکثر رهبران جهادی که یک عده پیرو هم دارند، خود فیودال اند. به عبارت دیگر یک فیودال هم زمیندار بزرگ است و هم مبلغ نادرست دین. کدام بیچاره توان استادگی را در مقابل این دو پدیده دارد؟ خواهی خواهی افسار مختلف یا با زور و یا با تلقینات مذهبی، به فیودال و پیشوای مذهبی سر اطاعت خم می کنند و نبرد طبقاتی را به طاق نسیان می گذارند. نقش چپی های فریب کار و متقلب قابل تعمق است. در سالیان قبل از حوادث خونبار افغانستان، این متقلبین سیاسی شعار های ضد امپریالیستی و ضد سوسیال امپریالیستی سر میدادند و ظاهراً حامی جنگ طبقاتی بودند، اما زمانی که افغانستان عملاً در اشغال درآمد، چنان "قور" گفتند که گویا هیچ وجود خارجی نداشتند. استعمار یک عده از این چپی های بی پرنسیب را در ان جی او ها گور کرد و آنها را تا گلو در دالر غرق ساخت که نتوانند صدای خود را بکشند. با پشت پا زدن به اصل مبارزات طبقاتی، این گروه نابکار به طبقات محروم کشور خیانت عظیمی را مرتکب شدند. گناه این گروه به مراتب بیشتر از خیانت رهبران جهادی و بورژوازی کمپرادور است که خصلت طبقاتی شان همین است که بود. چپی های متقلب بودند که قوه محرکه تاریخ یعنی نبرد طبقاتی را که زیر بنای ایدئولوژیک شان بود، به دور افگندند و به عوض برای بدست آوردن مقام و جاه و پول، خود را در دامن منازعات قومی انداختند که خود هم در آن حل گشتند. این خیانت بزرگی است که این گروه نابکار تاریخ در حال انجام دادن است.

استعمار موفق شده است که طبقات رنجبر اقوام و طوایف مختلف افغانستان را از هم دور نگهدارد و آنها را در لحاف بیمار قوم پرستی و نژاد پرستی بپیچاند. استعمار میداند که بالا رفتن شعور طبقاتی مردم افغانستان سرآغاز سرآشوب استعمار در این کشور خواهد بود. استعمار میداند، هر زمانیکه دهقان و کارگر مزد بگیر پشتون؛ تاجک، ازبک و هزاره در یک صف واحد مبارزاتی قرار گیرند و به نبرد طبقاتی خود علیه فیودالیزم قومی و بورژوازی کمپرادور آغاز نمایند، همان روز مرگ فیودالیزم و بورژوازی کمپرادور با حامیان استعماری شان در کشور فرا خواهد رسید. پس برای تدوام حاکمیت استعمار بهتر است که نزاع قومی و نژادی گسترش یابد تا فرصتی برای محکم بندی صفوف طبقات محروم جامعه با یک دیگر باقی نماند. ارتجاع مذهبی شانه به شانه با فیودالیزم قومی و نژادی علیه طبقات محروم جامعه با صف آرائی می کند تا مردم جرأت مبارزه را علیه مذهبیون مرتجع تابع استعمار نداشته باشند. در جوامع عقب مانده، روحانیون خود در خدمت استعمار اند و به هر طرح استعماری گردن می نهند. این حالت را هر روز در افغانستان کنونی مشاهده می نمائیم. تائید معاهدات ستراتیژیک و امنیتی دو جانبه بین امریکا و افغانستان از جانب روحانیت مرتجع و فاسد، شاهد این ادعای من است.

مفیدیت نبرد طبقاتی در حال کنونی افغانستان انکار ناپذیر است: نزاع قومی افغانستان را به سوی جنگ دایمی می کشاند، در حالیکه نبرد طبقاتی جلو آن را می گیرد. نزاع قومی بی عدالتی ها و نابرابری های اجتماعی را گسترش میدهد و جاودانه می سازد، در حالیکه نبرد طبقاتی برای مساوات و عدالت اجتماعی مبارزه می نماید. نزاع قومی، خصومت و دشمنی نژادی، طایفه نئی و مذهبی را تعمیق می بخشد، در حالیکه نبرد طبقاتی وحدت ملی را در ورای مبارزات ضد فیودالی و ضد جنگ سالاری تأمین می نماید. نزاع قومی افغانستان را به سوی تجزیه و اضمحلال می کشاند، در حالیکه نبرد طبقاتی تجزیه افغانستان را رد می کند و به دهن تجزیه طلبان می کوبد. نزاع قومی مخلوق امپریالیزم است، در حالیکه نبرد طبقاتی دشمن امپریالیزم و عمال آنها است. نزاع قومی، حامی استعمار است، در حالیکه نبرد طبقاتی خصم استعمار و استثمار است.

پس صفوف طبقات استثمار شده اقوام و طوایف کشور باید فشرده شود و نبرد طبقاتی آغاز گردد. با این حرکت انقلابی، دو هدف بدست می آید: اول رهائی کشور از دست فیودالان، جنگ سالاران و سائرها و وابستگان استثمار میسر خواهد شود و حاکمیت ملی و استقلال کشور تأمین خواهد گردید. دوم اینکه، افغانستان از تجزیه و برپادی نجات یافته و در کشور عدالت و مساوات تحقق خواهد یافت.

اجماع بن دوم یا عملیات بردگی متداوم

۲

غلامان داخلی تحت رهبری حامد کرزی برای پای بوسی امپریالیزم و التجاء برای بقای خویش در ماه دسمبر ۲۰۱۱ به آلمان آمدند تا در کنفرانس "بن دوم" که به تاریخ ۵ دسمبر به راه انداخته شد، اشتراک نمایند. سرگذشت کنفرانس "بن دوم" از آغاز تا انتها آنقدر مضحک بود که حتا افراد عادی هم توانستند به بیهودگی آن پی ببرند. صحبت ها یکنواخت و خسته کننده بود و بعضی اشتراک کنندگان مانند هلری کلنتن از فرط بی مضمونی غمزه میرفت. حامد کرزی رهبر غلامان داخلی نزد امریکا و پاییدو های این کشور در سطح جهانی تضرع میکرد که او و نظامش را بعد از ۲۰۱۴ زیر بال خود بگیرند و از قهر خدا و مردم افغان نجاتش دهند. استدعایش نزد متجاوزین عجالتاً پذیرفته شد، مگر اینکه دست از پاچه خطا کند و خود را زیر تیغ امپریالیزم اندازد.

ده سال از تجاوز امریکا و نصب نظام مزدور فعلی می گذرد. به تاریخ ۵ دسمبر سال ۲۰۰۱، اجماع متجاوزین و بردگان داخلی در بن شالوده نظام ضد ملی فعلی را پیریزی کرد و خوکان جدیدی را روی صحنه سیاسی افغانستان آورد. کشور عملاً مستعمره امریکا گردید. در ظاهر امر دیگران هم درین وحشیگری سهیم شدند تا تجاوز امریکا عادی معلوم شود و مستعمره بودن افغانستان آشکار نگردد. این حالت برای شرافت باختگان و خاک فروشان مسلکی بسیار دلپسند است، خاصتاً آنهائیکه سوال میکنند که "اگر امریکا نباشه، چی چطو میشه... یا اینکه" "اگر امریکا نباشه ما را ایران و پاکستان قرت می کنن" و یا اینکه "خی پیشنهاد شما چیس". این انسان ها فاقد بینش، درایت ملی و برده استعمار اند. برای یک تعداد دیگر این قبیل انسان های کودن که یک عمر را در حماقت جبلی سپری کرده اند، چیزی به نام منطق وجود ندارد. همین ها اند که مگس هر دوغ شده و به دول هر یک می رقصند و خدمتگار هر متجاوز اند.

حال چاکران استعمار به ستایش "بن دوم" آغاز کرده اند. از امریکا تا کابل مطبوعات استعماری و مستعمراتی و افراد معینی مبلغ روحیه قطعنامه استعماری "بن دوم" گشته و تداوم در بند شدن افغانستان را جانانه تبلیغ می نمایند، زیرا به این عقیده اند که شاید "بن دوم" بتواند بقای نظام ضد ملی کابل را برای مدتی تضمین نماید و خائنان را از قهر ملت محافظه کند. اخبار ۸ صبح اسپنتا و شرکا طبل بردگی را می نوازند و اجماع بن را "هموار سازی راه برای آینده افغانستان" میدانند. سفارت دولت مستعمراتی کابل در واشنگتن با تائید تجاوز ده سال قبل امریکا و ناتو، در اخبار واشنگتن تایمز مورخه ۸ دسمبر اجتماع "بن دوم" را برای بقای افغانستان مهم خواند. زعامت مستعمراتی در کابل هم از شوق در حال مستی و باده گساری است. گروه شورای نظار که برعکس "بن اول" حضور کم رنگی در "بن دوم" داشت، از نبود رهبران خائن خود مانند قانونی و عبدالله شکوه نمود که چرا اینها اینبار مورد توجه استعمار جهانی نیستند.

زلمی رسول وزیر خارجه بی شخصیت دولت مستعمراتی کابل و پایبوس شورای نظر در صف سائر وزرای خارجه فخر می فروخت که گویا او انسان مهمی بوده و وزیر خارجه یک کشور مستقل است.

کنفرانس "بن دوم" اعلامیه ۳۳ ماده ئی را تصویب نمود که بر مبنای آن افغانستان حداقل برای ده سال دیگر بعد از ۲۰۱۴ در زنجیر غلامی استعمار جهانی باقی خواهد ماند و جزء حیطه اشغالگران و پیمان تجاوز کار ناتو خواهد بود. افغانستان میتواند بهترین تخته خیز امپریالیزم برای یورش ها بعدی علیه ایران، پاکستان، کشور های آسیای مرکزی و زیر نظر داشتن چین و روسیه به شمار آید. در واقعیت، این امپریالیزم است که از کنفرانس "بن دوم" بیشترین استفاده را نموده است. یک افغانستان مستعمره صلاحیت چانه زدن و حتا اظهار نظر را در همچو موارد ندارد. خواه کابل میخواست یا خیر، استعمار جهانی کنفرانس "بن دوم" را به راه می انداخت. روی ملحوظات دیپلماتیکی، اجماع "بن دوم" را "تعهد دو جانبه" بین افغانستان و جامعه بین المللی و از "دوره انتقال به دهه تحول" قلمداد نمودند. هم میهنان ما توجه فرمایند که برای در بند کشیدن ملت ها، چطور استعمار کلمات زیبا و فریبنده را به کار میبرد و عده ای از اجیران دوره گرد را هم به نفع استعمار دستور تبلیغ میدهد.

مواد ۵، ۹ و ۱۳ اعلامیه "بن دوم" افغانستان را در زنجیر غلامی استعمار بسته کرد که رهائی از آن صرف وظیفه نیرو های ملی و انقلابی اصیل است. ماده ۵ متذکر میشود:

جامعه بین المللی و افغانستان با جدیت خود را وقف تعمیق و توسعه همکاری تاریخی از دوره انتقال به دهه تحول بین سال های ۲۰۲۴ - ۲۰۱۵ کردند. با تائید مجدد بر تعهدات ما طوریکه در اعلامیه لندن و طرز العمل کابل تذکار رفته، این تجدید همکاری بین افغانستان و جامعه بین المللی مستلزم تعهدات دوجانبه راسخ در ساحات حکومتداری، امنیت، انکشاف اقتصادی و اجتماعی و همکاری های منطقی است.

درین جا مشاهده می کنیم که جامعه بین المللی با نا اطمینانی در معامله با افغانستان صحبت می نماید، بدین معنی که کمک جامعه جهانی یک جانبه و بدون قید و شرط نبوده بلکه مشروط به "روش سالم" و سرسپردگی کامل نظام مستعمراتی کابل است. خنده آور اینکه ماده ۹ بیان میکند که "جامعه بین المللی حکومت افغانستان را قادر میسازد که صلاحیت مستقل خود را در تمام ساحات بکار ببرد." خوب هم میهنان! یک کشوری که فاقد حاکمیت ملی و استقلال داخلی و خارجی باشد، چطور ممکن است که در حالت اشغال از خود ابراز صلاحیت نماید. صرف بازی با کلمات مشکل افغانستان را حل نمی کند. تضاد بزرگ در افغانستان امروز موجودیت قوای اشغالگر است که نیرو های مبارز باید اول در صدد اخراج آنها باشند. بعد از حصول آزادی و تحصیل استقلال، نیرو های ملی و انقلابی تضاد های دیگری را از سر راه بر خواهند داشت و زمینه را برای پیشرفت همگانی میسر خواهند ساخت.

در مبحث حکومتداری تذکار رفته است که افغانستان با قاطعیت اظهار میکند:

نظام سیاسی آینده اش ادامه بازتاب یک جامعه "کثرت گرا" خواهد بود که بر مبنای قانون اساسی افغانستان استوار میباشد. مردم افغانستان به ساختار یک جامعه باثبات، دموکراتیک بر مبنای حاکمیت قانون که در آن حقوق بشر و آزادی های اساسی رعایا به شمول برابری مرد و زن که در قانون اساسی تضمین گردیده، ادامه خواهند داد.

کنفرانس استعماری بن اول در دسامبر ۲۰۰۱، نظام فعلی به اصطلاح "کثرت گرا" را بر مردم افغانستان تحمیل نمود و متوقع بود افغانستان گام‌های سریع پیشرفت را در تمام ساحات ببیماید. ما درین جا تناقض‌ها را در روش و گفتار اشغالگران می‌بینیم. هر نظامی که با قوت تجاوزگران در یک جامعه روی صحنه می‌آید، منطقاً نمیتواند کثرت گرا باشد. کثرت گرائی زمانی میتواند معنی یافته و مشروعیت یابد که همان کشور از هر گونه تسلط اجنبی مبرا گردد. اشغال یک کشور و نصب یک نظام دست‌نشانده بدون کمترین تردید کثرت گرائی واقعی را در همان کشور اشغال شده نفی میکند، زیرا اشغالگران افرادی را در قدرت می‌رسانند که مزدوران شان اند و مزدوران نمی‌توانند نمایندگان ملت خویش باشند، برای اینکه مزدوران اجنبیان اند. مهمتر از همه اشغالگران به قاتلان ملت افغان، دزدان، قاچاقچران مواد مخدره و گروه‌های ضد ارزش‌های ملی دست بالا در نظام "کثرت گرای" مخلوق خود دادند که همه این افراد و گروه‌ها زن ستیز و دشمنان حقوق بشر اند. پس چطور ممکن است در همچو یک نظام ضد ارزش‌های انسانی، حقوق بشر و یا حقوق زن مورد احترام قرار گیرد؟ کنفرانس "بن دوم" فقط و فقط برای فریب مردم جهان و مردم افغانستان جملاتی را در اعلامیه گنجائیده که بتواند شک و تردید مردم را نسبت به نیات استعماری اشغالگران کاهش دهد و یا مزورانه رفع نماید و برای استعمار و حامیان بی‌هویش چهره انسانی دهد. کسانی که فاقد شعور بشری و شرافت انسانی اند مؤید این اعلامیه مضحک خواهند بود.

جامعه بین‌المللی خوب آگاه است که نظام زاده "بن اول" یکی از فاسدترین نظام‌ها در جهان است. سازمان‌های مختلف بین‌المللی بارها از فساد در دستگاه اداری، قضائی و تقنینی افغانستان پرده برداشته و این کشور را در صدر بی‌کفایت‌ترین دولت‌ها در جهان به شمار برده‌اند. با استشعار ازین حالت گنبدیده، اشتراک‌کنندگان در کنفرانس "بن دوم" عمداً طوری جمله‌بندی را در اعلامیه خود ترتیب داده‌اند که گویا افغانستان دارای یک نظام واقعاً مردمی بوده و صاحبان قدرت هم از شریف‌ترین "انسان‌ها" اند.

عدم اشتراک پاکستان در کنفرانس "بن دوم"، این کشور را از پابندی به مواد اعلامیه استعماری "بن دوم" بی‌نیاز ساخته است. پاکستان یکی از کشور‌های مسئول در تداوم بحران افغانستان است و یکجا با ایران نارامی‌هایی فراوانی را توسط جواسیس خود در افغانستان خلق کرده است. نبود این کشور در کنفرانس استعماری بن باعث خواهد شد که پاکستان خود را مقید به مواد مصوبه "اعلامیه بن" ندانسته و کماکان به مداخلات و تجاوزات خود در افغانستان ادامه دهد. میدان تاخت و تاز برای ایران در کنفرانس "بن دوم" هموار بود. هیئت‌نماینده‌ی ایران به منظور حفظ و توسعه نفوذ ایران، ایجاد و بقای مراکز نظامی امریکا در افغانستان را برای صلح و آرامش منطقه مضر و خطرناک دانست. ایران آگاه است که در صورت تشدید بحران و یا جنگ گرم، امریکا از خاک افغانستان هم حملات خود را علیه ایران آغاز خواهد کرد و لوکه زعامت مستعمراتی کابل بارها به ایران اطمینان داده است که از خاک این کشور علیه ایران اقدامی صورت نخواهد گرفت. امریکا اصلاً به اجازه دولت مستعمراتی کابل ضرورت ندارد، زیرا افغانستان خود در اشغال امریکا و ناتو است و قدرت‌های اشغالگر کمترین وقعی به تائید و یا اعتراض کشور‌های مستعمره قائل نیستند. لذا با موجودیت و تداوم مراکز نظامی امریکا در افغانستان، ایران هم مکلف به مراعات روحیه مواد اعلامیه "بن دوم" نخواهد شد و به بهانه به مخاطره افتادن امنیت ایران مانند گذشته در امور افغانستان به مداخلات خود ادامه خواهد داد.

ماده ۱۶ "اعلامیه بن" بر راه حل سیاسی برای رسیدن به صلح و امنیت در افغانستان تاکید می‌ورزد. اما این اعلامیه متذکر نشده که صلح با کی؟ اگر مقصود طالبان و حزب اسلامی و یا شاخه حقانی باشد، هر سه این گروه کنفرانس "بن دوم" را تحریم کردند و پیش شرط گذاشتند که خروج قوای خارجی از افغانستان میتواند انگیزه‌ای برای اشتراک آنها گردد. معلوم نیست که آیا این گروه‌ها خود تصمیم در

نیامدن به بن گرفته اند یا اینکه دستور از جائی دیگری بوده است. حزب اسلامی اعلام کرد که اشتراک کنندگان افغانی نمایندگان مردم افغانستان نیستند. پس اگر مخالفان دولت مستعمراتی کابل همین گروه ها اند که در بالا از آن ها نام برده شد، چطور ممکن است جامعه جهانی و دولت مستعمراتی کابل با عدم موجودیت شان در بن، آنها را مجبور به اطاعت و پابندی از اعلامیه "بن دوم" نماید.

اجماع "بن دوم" مانند "بن اول" صرف برای رنگ آمیزی دولت مستعمراتی کابل و تداوم استعمار و اشغال کشور به راه افتاد. رفاه مردم افغانستان و استقلال کشور در این اجماع اصلاً مطرح نبود. حامد کرزی کوشید تا در بند کشیدن افغانستان، حاکمیت فامیلی و گروه دزد و قاچاقیر افغانستان را تحکیم بخشد. جامعه جهانی علاقمندی به آسایش مردم افغانستان ندارد. برای امپریالیزم یک نظام مزدور و ضد ملی در کابل میتواند بهترین تضمین برای تداوم استعمار باشد.

دوم

عصر ستایش از خاینان به شاه شجاع باید مجسمه ساخت

با ورود مزدوران خلقی - پرچمی در صحنه سیاسی افغانستان، قهرمان پرستی و خائن دوستی در فرهنگ سیاسی افغانستان رایج شد که با تشریف آوری گروه های جهادی ساخت پاکستان و ایران به اوج خود رسید. این گروه های ضد ملی حاکمان افغانستان اند. تقرر یک و یا چند داکتر و تحصیل یافته بی خاصیت، ماهیت نظام اوباش کنونی افغانستان را تغییر نمی دهد. بر مبنای شرایط سه دهه اشغال کشور و نصب افراد و گروه های وابسته به اجانب، تنور قوم پرستی و نژاد ستائی بیش از گذشته داغ تر گردیده و به موازات آن روی عقده های حقارت و حسادت، خائن پرستی به یک فرهنگ اصلی مزدوان اجنبی مبدل گشته است. هر روزیکه می گذرد، به ستایش از یک و یا دو خائن نو مربوط به طوایف و فرقه های نژادی، قومی و مذهبی افزوده میشود. اکنون ضد میهن بودن و فساد پیشه بودن نه تنها در افغانستان جرم شناخته نمی شود، بلکه سبب افتخار و عزت پیروان خائنان هم می گردد. امپریالیزم با موفقیت جولان فکری ما را در دست دارد و ما را به سوی برپادی ابدی رهبری می کند. اگر جریان امور بدین نحو پیش رود، دیر نخواهد بود که شاه شجاع سدوزائی تاج سر همه خائنان خواهد شد.

شاه شجاع سدوزائی ار قبر ندا میکشد:

من چه گناه بزرگتر از سایر خائنان مرتکب شدم که هنوز هم ملعون تاریخ ام. خیانت من
به میهن به مراتب کمتر از: خیانت های تره کی، امین و نجیب پشتون، کمتر از مسعود،
ربانی و اسماعیل تاجیک، کمتر از خلیلی، محقق و مزاری هزاره، کمتر از دوستم ازبک،
کمتر از سیاف و گلبدین و خالص اخوانی و ملا عمر طالبی و کرزی غنی و عبدالله است.

واقعاً، وقتیکه برای "مسعود" آبده ساخته میشود و میدان هوایی به نام "کرزی" مسما میگردد و مراسم خاکسپاری برای حبیب الله کلکانی اجراء میشود، چرا شاه شجاع سدوزائی از این معامله گری مستثنی شود. در عصر ستایش از خائنان باید از همه خائنان به نیکی یاد گردد. ترجیح یک خائن بر خائن دیگر که ریشه نژادی، قومی و مذهبی دارد، دو چند "خیانت" است.

بنیاد گذاران قهرمان پرستی و خائن پروری، خلقیان و پرچمیان فروخته شده قرن ۲۰ بودند. از هر یک از نوکران سوسیال امپریالیزم شوروی تا زمان حیاتش با چنان شوکت و دبدبه یاد میشد که گویا آن فرد "یک انسان استثنائی" کره زمین است. لاکن به مجرد برگشت سیاسی به چنان قعر فرورفت که گویا آن "رهبر" وجود خارجی نداشت. تره کی، امین، ببرک و نجیب هر یک بر حسب فرهنگ سیاسی آن زمان به سرنوشت مشابه رسیدند، اما میراث شوم قهرمان پرستی های ضد میهنی این تقاله های تاریخ تا ایندم باقی مانده و "تکامل" یافته است. بی حیائی آنقدر زیاد شده که اکنون پیروان "نجیب جلاد" می خواهند که برایش مانند حبیب الله کلکانی مراسم خاکسپاری دوباره انجام شود. شاید روزی برسد که "تره کی ها، امینی ها و ببرکی ها" هم خواستار اعاده شخصیت این سه قاتل ملت و خائن به میهن گردند. اگر خائن

پرستی فرهنگ روز گشته، چرا از تره کی و امین و ببرک هم ستایش صورت نگیرد. پیروان ملا عمر در کمین نشسته اند و مراسم خاکسپاری دوباره رهبر شان را روز شماری می نمایند.

قدوم نا مبارک رهبران جهادی در سیاست کشور که آگنده از خیانت و جنایت است، به ستایش از خائنانه زنده و مرده رسمیت داد که تا اکنون تداوم دارد. ضدیت های قومی و نژادی و مذهبی، چنان چشمان حامیان رهبران خیانت پیشه را کور ساخته است که حتا "تعلیم یافتگان" مبتذل و فروخته شده برای بدست آوردن متاعی به دور رهبران ضد ملی حلقه زده و به ستایش آنها پرداخته اند. شعرای فرصت طلب روحیه شعر خود را به سوی تعریف و توصیف از رهبران مفسد دور داده اند.

ما دیدیم که یک عده از پشتون ها از "گلبدین و سیاف و خالص"، یک عده از تاجیک ها از "ربانی و مسعود"، یک عده از هزاره ها از "محقق و خلیلی و مزاری" و عده از یک ها از "دوستم" و دیگر جانپان طایفه خویش حمایت کرده و هر یک را بالاتر از دیگران دانسته اند. در میان طوایف و اقوام افغانستان، صد ها دانشمند، شاعر و نویسنده وجود دارد که بتوانند به آن افراد شریف خود افتخار کنند. اما زمانی که می بینم که یک پشتون بی خرد از "گلبدین و سیاف" حمایت می کند، یک تاجیک بی وجدان از "ربانی و مسعود" پشتیبانی می نماید، یک هزاره شرف باخته از "مزاری و خلیلی و محقق" به نیکی یاد می نماید و یک از یک بی مغز از دوستم قدردانی می کند، برای انسان حالت تهوع دست میدهد که چرا انسان ها اینقدر ذلیل و کوتاه نظر شده و در خندق ذلت و فرومایگی افتاده اند.

آیا آن عده پشتون ها میدانند که گلبدین به چه تعداد انسان کشته است؟ چرا پشتون ها قادر نیستند که عوض "گلبدین و ملا عمر"، یک انسان شریف را در حال و گذشته سراغ نمایند که ارزش یاد آوری و افتخار را داشته باشد. فخر کردن به قاتل و ویرانگر، شخص ستایشگر را به سطح حیوانی تقرب میدهد و انسان بودنش را زیر سوال میبرد. آیا برای آن عده تاجیکان کس دیگر پیدا نمیشد که گروهی دو تبهکار تاریخ، "ربانی و احمد شاه مسعود" شده اند؟ این دو مانند گلبدین از قاتلان مردم کابل در جنگ ها داخلی اند. مسعود، قهرمان همه خائنان با عقد قرار داد مخفی اش با قوای اشغالگر نمبر ۴۰ شوروی روی "شاه شجاع" سدوزائی را سفید ساخت.

حامیان این جرثومه، در قالب اوباش و تحصیل یافته به چنان شور و شوق از این جاسوس همه کس یاد می کنند که گویا وی یک فرد استثنائی بشر است. البته که استثنائی است، نه در صداقت و شرافت بلکه در خیانت و خاک فروشی. آیا برای مردم مظلوم هزاره کسی بهتر از "مزاری و خلیلی و محقق" پیدا نمیشود که در ستایش وی بپردازند؟ اگر مردم هزاره به همین روش دون همتی و خائن پرستی خود ادامه دهند، معلوم میشود که خود حامی ظلم و ستم اند. آیا مردم از یک کسی دیگری ندارند که به عوض دوستم، او را بستانند؟ یقین دارم که در هر یک از این طوایف افراد شریف با عرق ملی و مردمی موجود است، اما جریان سیاسی کشور طوری در حرکت است که "خائن پرستی و میهن فروشی" اصل مشترک همه گروه های خائن به میهن گردیده است. باید یاد آور شد که در عقب این همه قهرمان پرستی های تهوع آور و خائن پرستی های نشه افزا، دست قوی استعمار از عقب فرمان میدهد و یاری میرساند.

چند روز قبل در کابل اتفاقی افتاد که بهترین وسیله را در اختیار کلیه نیرو های اهریمنی گذاشت. عده از تاجیکان تصمیم گرفتند که از "حبیب الله کلکانی" که در سقوط سلطنت "شاه امان الله" دست داشت و بعداً توسط "نادرشاه" به قتل رسید، اعاده شخصیت نموده و او را با مراسم خاصی دوباره به خاک بسپارند. محل خاکسپاری دو طایفه تاجیک و از یک افغانستان را در تقابل قرار داد که به وضاحت دست امپریالیزم

و عمالش را درین تصادم می یابیم. به هر صورت این حادثه به پایان رسید، لکن مراسم خاکسپاری دوباره حبیب الله کلکانی انعکاس سرتاسری داشته است. اولین عکس العمل از جانب حامیان قبیله ئی نجیب الله جلاد خاد و آخرین رئیس جمهور دولت دست نشانده سوسیال امپریالیزم شوروی به مشاهد رسیده است. عده ای از مردم جنوبی روی عقده ها و حسادت های قومی، تقاضا کرده اند که جسد "داکتر نجیب" از جنوبی به کابل انتقال یابد و طی مراسمی مانند حبیب الله کلکانی در یک محل تاریخی به خاک سپرده شود. این هم دست آورد دیگر از خائن پرستی و قهرمان دوستی تهوع آور مثنی از ارادیلی است که دروازه جنایت پرستی را برای همه باز کرده اند. همین نجیب بود که هزاران تن را در خاد سر به نیست کرد و همین نجیب بود در تبنای با "مسعود و گوربچوف" میخواست که افغانستان را به سوی تجزیه بکشاند که سر انجام موفق نشد. "داکتر محمد حسن شرق" یکی از صدر اعظمان دوره داکتر نجیب از توطئه تجزیه افغانستان توسط نجیب و مسعود با حمایت شوروی دوره گوربچوف پرده برداشت که در کتابش به نام "تأسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان" به تفصیل نگاشته شده است. با این سابقه جنایت بار و خیانت به خاک و کشور، حامیان قبیله ئی وی می خواهند که داکتر نجیب را از بد نامی تاریخی نجات بخشند و مانند سایر رهنان تاریخ از او اعاده حیثیت نمایند. اگر جریان ستایش از خائنان ادامه یابد، دیر نخواهد بود که پشتیبانان تره کی، امین و ببرک هم ادعای خاکسپاری دوباره را برای این سه میهن فروش تاریخ خواهند کرد و راه را برای پیروان ملا عمر باز خواهند ساخت.

پس شاه شجاع سدوزائی حق دارد که ندا بکشد، "به لحاظ خدا حق دارم که برایم مجسمه بسازید".

جاسوسی و خیانت به میهن

جاسوس يك جانبه، دو جانبه و چند جانبه [P][SEP]

جاسوسی خیانت به میهن است و جاسوس هم یک خائن به خاک و مردم خویش. يك جاسوس اسرار کشور خود را در بدل پول در اختیار يك کشور خارجی گذاشته و یا اینکه متجاوزین بیگانه را برای اشغال کشورش غرض غضب قدرت همراهی میکند. همچنان جاسوس ماموریت می یابد که فرهنگ يك کشور بیگانه را به قیمت فرهنگ کشورش ترویج و تشویق نماید.

جاسوسی میتواند فردی و یا گروهی باشد و همچنان میتواند شکل يك جانبه، دو جانبه و چند جانبه را به خود بگیرد. هر فرد و گروه فاقد آبرو و کرامت انسانی میتواند جاسوس شود، خواه آن شخص رئیس دولت باشد و یا خواه وزیر اطلاعات و کلتور و یا قومندان يك ولایت (میدان، میمنه، قندهار و غیره). [P][SEP] در سال های اخیر، جاسوسی برای افراد شرف باخته، به يك حرفه با عزت مبدل شده است. کسی به خاطر پول و کس دیگر به منظور بدست آوردن چوکی و مقام و تعدادی دیگری هم برای از بین بردن رقبای سیاسی و قومی، خود را به اجانب فروخته اند. بارها اتفاق افتاده است که يك فرد و یا يك گروه نظر به حالات خود را به چندین کشور اجنبی می فروشند. ما در چند سالیان اخیر، شاهد چنین بی وجدانی ها بوده ایم و بارها مشاهده کرده ایم که میهن فروشان مسلکی از عزت، شخصیت و حتا ناموس خود گذشته اند. به عبارت دیگر، يك فرد فاقد همه خصائل انسانی برای بدست آوردن پول و یا مقام سیاسی خود را به چندین کشور فروخته است. درینجا، نوعیت جاسوسی و مثال های آنرا به ارتباط حوادث افغانستان و بر مبنای تجارب ۴۰ سال اخیر مورد بررسی قرار داده و نشان خواهیم داد که چطور يك تعداد از فاقدان شرف و عزت انسانی توانسته اند که در بدل پول، چوکی و یا کشتن رقبای سیاسی خود را به چند کشور مختلف بفروشند و علیه وطن و مردم خویش جاسوسی کنند تا به اهداف ناپاک خویش برسند. مثال ها درین جا کامل نیست. از مشت نمونه خروار، پیشکش میشود.

جواسیس يك جانبه

[P][SEP] در این نوع جاسوسی، يك فرد صرف به يك کشور خارجی جاسوسی میکند و تا اخیر در خدمت آن کشور خارجی باقی می ماند. زمانی که جاسوس به خبط بزرگ و ضد میهنی خود پی میبرد و یا کشور استخدام کننده جاسوس او را نا کار آمد می پندارد و بدور می اندازد، آن زمان است که ندای ندامت سر میدهند که خیلی برای شان دیر شده است. ببرک کارمل، نورمحمد تره کی، کرزی، غنی، محقق، خلیلی (معاون رئیس جمهور) مثال های عمده این نوع جاسوسی می باشند. البته هزارها مثال دیگر هم میتواند سراغ گردد. جواسیس يك جانبه برای بدست آوردن پول یا غضب قدرت به نفع يك کشور خارجی فعالیت میکنند. فروش اسرار سیاسی، اقتصادی و تخنیک و پخش ایده لوژی و افکار مذهبی يك کشور بیگانه هم میتواند جزء فعالیت های جاسوسی باشد. جواسیس يك جانبه بعضاً به تنهایی وارد صحنه میگردند اما در اکثر موارد در رأس يك گروه و یا حزب قرار میگیرند تا به آسانی بتوانند مرام های کشور بیگانه را که به آن متعلق اند، پیاده نمایند. جواسیس بعضاً روی مقاصد فریبنده ایده لوژیک در خدمت استخبارات خارجی قرار می گیرد و به نام روشنفکر و پیشرو ایده لوژی مترقی به کشور و مردم خویش مرتکب خیانت می گردند. تا زمان پی بردن به عمق موضوع و توطئه های کشور استخدام کننده، جاسوس به جاسوسی خود به بهانه مبارزه طبقاتی، مبارزه قومی و یا ستمی می نازد و آنرا خدمت انترناسیونالیستی می پندارد.

جواسیس دو جانبہ [P] [SEP]

جواسیس دو جانبہ بین دو کشور اجنبی فعالیت میکنند. در حالت اول، کشور کنترول کننده به جاسوس مورد نظر دستور میدهد که برای پخش معلومات نادرست، فروش اسرار به ظاهر مهم و یا جلب توجه، خود را به یک کشور دیگر نزدیک سازد در حالیکه تعلقات اصلی اش با سازمان جاسوسی مملکت کنترول کننده پا برجا باقی می ماند. بطور مثال، گلابزوی و نورالحق علمی از جمله همین افراد اند که با دستور روسیه خود را به امریکا نزدیک ساخته اند تا در آینده و رسیدن روز موعود دوباره به نفع روس داخل صحنه گردند. هر دو تن از سرسپردگان مسکو اند و از حمایت همه جانبه روسیه برخوردار میباشند. ظاهر طنین نماینده اسبق افغانستان در ملل متحد هم میتواند از همین قماش انسان باشد. در حالت دوم، جواسیس دو جانبہ نظر به بی مبالاتی و یا اضمحلال کشور کنترول کننده خود را در اختیار یک کشور دیگر قرار میدهند. پول، حمایت سیاسی و تعلقات قومی و مذهبی میتواند بهترین انگیزه ها در این نوع جاسوسی باشد. بطور مثال، بعد از ظهور طالبان و تغییر روش پاکستان، گلبدین حکمتیار خود را در برای مدت شش سال در اختیار سازمان جاسوسی ایران قرار داد که بعد از ختم وظیفه، ایران او را بدور افگند و دوباره به آی اس آی پاکستان رو آورد. همچنان سلطانعلی کشتمند، بعد از سقوط نظام دست نشانده روس در کابل و فروپاشی شوروی، به حزب وحدت پیوست و خود را در بست در اختیار سازمان جاسوسی ایران قرار داد. سیاف، نبی عظیمی، حمید محتاط و دستگیر پنجشیری و یک تعداد کثیر دیگر هم در همین دسته داخل شده میتوانند. [P] [SEP]

جواسیس چند جانبہ

جواسیس چند جانبہ بر طبق فرهنگ جلی خیانت به وطن، در خدمت هر کشوری که لازم بیفتد قرار میگیرند و منافع وطن و ملت خویش را فدای هوا و هوس سیاسی- شیطانی خود می نمایند. به دست آوردن پول، غضب قدرت سیاسی، دامن نفاق قومی و مذهبی و تجزیه و تقسیم کشور جز طرح هائی است که جواسیس چند جانبہ به نفع دشمنان کشور به آن مبادرت میورزند. قاچاق مواد مخدره، فروش اسلحه در بازار های سیاه و فروش سنگ های قیمتی هم از جانب کشور های خارجی تشویق میشود و پول ناشی از تجارت غیر مشروع و فروشات امتعه های متذکره در بانک های همان کشور ها سرمایه گذاری میگردد. این نوع جاسوسی درین اواخر رونق فراوانی یافته است. جواسیس چند جانبہ منتظر کمک پولی و سیاسی یک کشور واحد و یا دو کشور باقی نمی ماندند، بلکه خود را به هر سازمان جاسوسی ولو که موقتی هم باشد، میفروشند. مثال عمده این نوع جواسیس، احمد شاه مسعود، برهان الدین ربانی، ضیا مسعود، ستمیان ملی و قسمت اعظم اعضای شورای نظار اند. احمد شاه مسعود در سال ۱۹۷۵ به سوی پاکستان فرار نمود و در خدمت آی اس آی قرار گرفت. بعداً آی اس آی برای گسترش نفوذ پاکستان در افغانستان، او را غرض به راه انداختن فعالیت های جاسوسی و تخریبی دوباره به افغانستان فرستاد. حادثه شب جشن سال ۱۹۷۵ به یاد همه هموطنان است. ربانی هم در این ماجرا شریک بود و برای مدت بیش از ۱۵ سال از آب و نان آی اس آی استفاده کرد. طوریکه از تاریخ خیانت احمد شاه مسعود به افغانستان بر می آید، این فرد بی هویت خود را به سازمان های مهم استخباراتی چندین بار فروخت. آی اس آی پاکستان، کی جی بی شوروی، سی آی ای امریکا، اوآک ایران، راو هند، ام آی ۶ برتانیه و دی جی آی فرانسه سازمان های استخباراتی اند که احمد شاه مسعود، برادرانش و برهان الدین ربانی در خدمت آنها بوده اند. همچنان، لطیف پدram و رهنورد زریاب هم میتوانند "افتخار" جاسوس چند جانبہ بودن را با خود حمل کنند. این مثال ها صرف مشت نمونه خروار است.

بدون تردید که هزار ها خانن دیگر به میهن بوده اند که هویت ضد ملی آنها تا اکنون افشاء نشده است. از هم میهنان متوقع ام که اوراق تاریخ را ورق بزنند و پرده از هویت خاننان به میهن بردارند. این بزرگترین خدمتی است که به مردم و کشور خویش انجام میدهند.

چهارم

فعالیت های تخریبی سازمان های استخباراتی خارجی در بی هویت ساختن افغانستان

یک عده از نا خلفان و خاک فروشان مسلکی که برای خود هویت قایل نیستند، شب و روز تلاش می ورزند که به چه نحوی خیانتی مرتکب شوند و به افغانستان ضربه وارد نمایند. هم میهنان ما باید بدانند که در عقب گروه های ضد ملی و افراد خائن به کشور، دستگاه های استخباراتی خارجی استاده اند و بی هویتان را رهنمائی می نمایند. ام آی 6 برتانیه، اف اس بی روسیه، واواک ایران، آی اس آی پاکستان، سی آی ای امریکا، ام آی تی ترکیه، راو هند، جی آی دی (ریاست استخبارات عامه) عربستان سعودی، دی جی اس ای فرانسه، بی ان دی آلمان و اس سی ان اس تاجیکستان همه در صدد اند تا نام افغانستان و هویت مردم را مسخر نمایند تا نشانی ازین کشور در روی کره زمین باقی نماند. باوجود اختلافات و تضاد های عمیقی که میان این کشور ها موجود است، صرف در قسمت نابودی افغانستان هدف مشترک دارند. برتانیه و روسیه (وارث شوروی سابق) هرگز شکست تحقیر آمیز خود را در افغانستان فراموش نمی کنند که مردم همین سرزمین بودند که به امپراتوری های شان نقطه پایان گذاشت. امریکا اگر در روش تجاوزکارانه خود تجدید نظر نه نماید، به استقبال سرنوشت مصیبت بار انگلیس و شوروی سابق خواهد شتافت. ایران دشمن عنعونی کشوری به اسم افغانستان است. تا زمانیکه افغانستان و افغان باشد، نظام آخندی در تخریب آن خواهد کوشید. پاکستان چه مصیبت هائی نیست که بر کشور ما وارد نکرده است. پاکستان آرزو ندارد که افغانستان مستقل و یک پارچه در همسایگی این کشور قرار داشته باشد. ترکیه آروز دارد با دوکتورین پان تورانیزم و پان ترکیزم به سوی آسیای مرکزی پیشروی نموده که شمال افغانستان را در بر می یگیرد. عربستان سعودی با پخش وهابیت در آروزی تغییر مذاهب ماست. فرانسه، آلمان و تاجیکستان هر یک نقش مخرب خود را بازی می نمایند ویا اینکه دنباله رو یک کشور رهبر هستند. اینجاست دستگاه های استخباراتی کشور های متذکره به عمل خود دستور میدهند که تا افغانستان را تخریب نموده و هویت آن را نابود سازند تا چیزی از "افغان" و "افغانستان" باقی نماند.

هموطنان ما میدانند که صدای های ضد میهنی که از حلقوم یک عده از ناخلفان و خاک فروشان خارج میشود، انعکاس تحریکات سیاسی و تخریبی سازمان ها جاسوسی اجنبی است. بار ها ثابت شده است که مزدوران بیگانه بدون حمایت مالی و سیاسی دستگاه های استخباراتی بیگانه نمیتوانند خود را تبارز دهند و جلوه گری نمایند. در عقب این فعالیت های تخریبی عمل بیگانه صد در صد منافع سیاسی و ستراتیژیک بیگانگان دخیل است. اگر بسیار دور نرویم، حد اقل تاریخ ۴۰ سال اخیر به ما می آموزاند که چطور دستگاه های استخباراتی کشورهای دخیل در قضیه افغانستان تا چه اندازه در ویرانی و انهدام کشور ما دست داشته اند. از نور محمد تره کی تا اشرف غنی، کسی را نمی یابیم که از جانب بیگانگان تغذیه نشده باشد. اکثراً دیده شده که بیشترین خائنان در این ۴۰ سال هم در جناح راست و هم در جناح چپ از طبقه به اصطلاح "محروم" بوده اند که زمانی برای "خلق محروم" کشور حنجره پاره میکردند. دستگاه ها استخباراتی کشور های دخیل در افغانستان از همین طبقه "محروم" هزار ها جاسوس ساخته اند تا مرام استعماری کشور های استعمارگر و متجاوز را برآورده سازند. همین طبقه "محروم" جامعه اند که به

هدایت آمران خارجی صدای تجزیه طلبی و تغییر نام کشور را بلند می نمایند. میلیون ها دالر مصرف میشود تا مردم ما را از نعمت آزادی و داشتن یک افغانستان آزاد و واحد محروم سازند.

ام آی ۶ (MI-6) برتانیه

کشور مغلوب و شکست خورده امپریالیزم برتانیه به چنان سرنوشت مرگبار در افغانستان مواجه شد که شنیدن نام "افغان" و "افغانستان" مو بر اندام تجاوز گران انگلیسی راست می کند. در کارزار افغانستان، پوز این ابر قدرت جهان توسط افغان ها به خاک مالیده شد که در تاریخ جهان کم نظیر است. در قرن ۱۹ لاتیان و در قرن ۲۱ گروه های بی هویت نقش ضد میهنی خود را در برپادی افغانستان به نفع استعمار کلاسیک بازی نموده اند. پس جای تعجب نیست که دستگاه استخباراتی ام آی ۶ انگلیس می کوشد تا نام افغانستان محو شود و هویت ما نابود گردد. با این تغییر، کشور ما خصلت ضد استعماری گذشته خود را از دست خواهد داد و افتخارات تاریخی که نصیب افغانستان شده، به کلی محو خواهد شد. در آن زمان از افتخارات جنگ میوند علیه امپریالیزم برتانیه خبری نخواهد شد و از قیام ها مردمی در جنگ اول و دوم افغان و انگلیس و جنگ استقلال کشور تجلیل به عمل نخواهد آمد، زیرا دیگر کشوری به نام افغانستان وجود نخواهد داشت که به افتخارات گذشته بنازد. ام آی ۶ حق خود میداند تا انتقام شکست امپراتوری برتانیه را از افغان ها بستاند. ازینرو می کوشد تا صدای تجزیه طلبی را توسط مزدوران مذهبی و غیر مذهبی خود بلند نماید. ما مشاهده کردیم که بعد از تجاوز امپریالیزم غرب به افغانستان، برتانیه منطقه هلمند را مرکز فعالیت های نظامی خود قرار داد. در قرن ۱۹، همین منطقه محل برخورد مجاهدین افغان و متجاوزین انگلیس بود که در نتیجه امپراتوری انگلیس شکست های ذلتباری را نصیب شد. لندن خواست که انتقام شکست قرن ۱۹ را به کمک امریکا در تجاوز به افغانستان و استقرار در هلمند بگیرد، جایی که بار ها متجاوزین انگلیس قلع و قمع شده بودند. اکنون دستگاه جاسوسی ام آی ۶ انگلیس در تپ و تلاش است که نام "افغانستان" را تغییر دهد و آخرین میخ را در تابوت کشور واحد ما بکوبد. نباید تعجب نمود که اگر برتانیه از جواسیس چند جانبه برای رسیدن به هدف استفاده می نماید. طور عنعنوی، ام آی ۶ برتانیه از ملا ها، روحانیون فاسد و اشرافیت حمایت می کند. اما درین اواخر به سوی افراد و گروه های سیاسی و نظامی رو آورده که قبلاً در انحصار امریکا و روسیه بوده است.

اف اس بی - کی جی بی سابق (FSB-KGB) روسیه

اگر از بدبختی های متجاوزین انگلیس در قرن ۱۹ در افغانستان کسی آگاه نیست، سرنوشت نکبت بار سوسیال امپریالیزم شوروی در قرن ۲۰ میتواند درس عبرت آمیزی برای سائر متجاوزین و عمال داخلی آنها باشد. آیا سران کریملین میدانستند که شوروی سرانجام در باتلاق افغانستان گیر خواهد افتاد و راه فراری برایش باقی نخواهد ماند؟ مسکو شاید به این عقیده رسیده بود، همانطوریکه اردوی سرخ توانست کشور های ناتوان اروپای شرقی را یک بعد دیگر ببلعد و تحت انقیاد خود درآورد، به همان نحو افغانستان را هم در زنجیر اسارت شوروی بسته خواهد کرد و مردمش را مانند مردم اروپای شرقی در بردگی مسکو برای ده ها سال به اسارت خواهد داشت. مبالغه نشود که تجاوز شوروی به افغانستان و مبارزات ضد استعماری مردم ما یگانه وسیله نابودی سوسیال امپریالیزم شوروی نبود، طوریکه یک عده آن را عامل عمده در اضمحلال شوروی میدانند. اما تجاوز به افغانستان توانست نقش خود را در تضعیف اقتصاد ناتوان سوسیال امپریالیزم شوروی در رویارویی با غرب و ناکامی در مسابقات تسلیحاتی که منجر به شکست دنیائی مسکو گردید، بازی نماید.

بایست اذعان نمود که محققان غرب سقوط شوروی را در اواخر دهه هفتاد حتا قبل از تجاوز شوروی به افغانستان پیش بینی کرده بودند، زیرا رشد اقتصادی شوروی آهنگ بطی را طی میکرد که با لاخره با پائین آمدن قیمت تیل و گاز در سالیان اول دهه هشتاد و فساد گسترده در سیستم، اقتصاد شوروی رو به سقوط رفت که نتیجه آن را در دسمبر ۱۹۹۱ یعنی زمان اضمحلال قطعی شوروی مشاهده کردیم. شوروی دریافت که نیرو های وابسته به وی مانند خلقیان - پرچمیان - ستمیان که مشوق تجاوز این کشور به افغانستان بودند، روسیه را سخت در دام قهر مردم این کشور انداخته که راهی جزء فرار برایش باقی نماند. علی رغم توطئه های عظیم کی جی بی در بی هویت ساختن افغانستان، تجزیه کشور به شمال و جنوب و استفاده از عناصر ضد میهنی در رسیدن به هدف، مردم افغانستان واحد به عمق توطئه های کی جی بی پی بردند و آن را یک به یک عقیم ساختند. اکنون اف اس بی وارث کی جی بی سعی میورزد که انتقام خود را از افغانستان اشغال شده بستاند و کشور ما را از صحنه گیتی ناپدید سازد. اف اس بی در اقدام اول خود که بخشیدن غرامات جنگی توسط برهان الدین ربانی بود، موفق گردید. حال به مزدوران ستمی، شورای نظاری، منافقان جمعیت اسلامی و دست نشانده های شوروی که پراکنده اند، دستور تجزیه افغانستان را داده و روی همین دلیل است که نیرو های ضد میهنی سخت در تلاش و تکاپو اند که کشور را به سوی انهدام بکشانند و یا آن را به شمال و جنوب تقسیم نمایند که همان طرح گوربچوف بود که می خواست در اواخر نجیب آن را یکجا با احمد شاه مسعود عملی سازد. سلول های خفته کی جی بی سابق که در خدمت اف اس بی قرار دارند، دوباره به فعالیت تخریبی آغاز کرده اند. موجودیت یک دولت مستعمراتی در کابل که مشتمل از یک مشت نوکران کشور های بیگانه است، به نیرو های ضد ملی بیشتر جرأت بخشیده است. در صورت تجزیه و تقسیم کشور، دیگر افغان و افغانستان وجود نخواهد داشت که به مبارزات میهنی ضد شوروی افتخار نماید. این یکی از آرزومندی های روسیه و مزدوران آنهاست.

واواک (VAVAK) ایران

ایران یک کشور رقیب افغانستان در صحنه سیاسی و فرهنگی است. بحران تباه کن ۴۰ سال اخیر افغانستان، بهترین فرصت طلائی را برای نظام فاشیستی آخندی ایران داد تا با دست آزاد به افغانستان جاسوس بفرستد و مؤسسات فرهنگی و سیاسی ما را تحت تاثیر قرار دهد. یکی از آرزو های ایران تجزیه و تقسیم افغانستان است که بتواند قسمت های شمال و غرب کشور را تحت سیطره خود در آورد. روی همین منظور، ایران دوکتورین "حوزه تمدنی" را پیش کشید و توسط جاسوس فعالش "چنگیز پهلوان" آن را وسعت بخشید. برحسب این دوکتورین، تمام مناطق دری زبان افغانستان و کشور تاجیکستان یک قسمت از حوزه تمدنی مشترک به شمار می آیند و باید از ایران تبعیت نمایند. ناگفته نباید گذاشت که حتا در زمان شاه ایران هم این آرزوی استعماری ایران وجود داشت. برای رسیدن به هدف، ایران در قدم اول تضعیف قوم پشتون را می خواهد، زیرا از نظرگاه تهران پشتون ها بزرگترین مانع پیشروی ایران در افغانستان و منطقه به شمار میروند. یکی از سرسپردگان ایران در افغانستان که مدت طولانی به حیث وزیر و سفیر نظام مستعمراتی کابل ایفای وظیفه نمود، گفت: "افغانستان مانند اسرائیل است و باید بین ایران و پاکستان تقسیم شود." تهران معتقد است که یا پشتون ها محو شوند و یا اینکه به یک اقلیت مرده تبدیل گردند. در غوغای ستمی ها در شمال افغانستان، جواسیس نظام آخندی فعال بوده و به تجزیه طلبان مفکوره میدهند، همانطوریکه چنگیز پهلوان جاسوس ایران در زمان جنگ های داخلی ۱۹۹۲-۱۹۹۶ به احمد شاه مسعود مشوره میداد و او را از درس های خیانت به میهن و تفرقه افگنی سیراب میساخت. بردگان مذهبی ایران در جنگ تباه کن داخلی نقش مخرب خود را در ویرانی کشور بازی نمودند و کشمکش مذهبی سنی و شیعه را وسعت بخشیدند. با استفاده از حالت برهم و درهم کشور، ایران در

تاروپود سیاست و فرهنگ کشور ما رخنه نموده و دری زیبایی ما را با کلمات بی مفهوم فارسی آخندی آلوده کرده است. یک تعداد از رادیو ها، تلویزیون ها، اخبار ها و سایت ها توسط واواک تمویل میشود. باوجود غربت و زندگی جهنمی مردم ایران، نظام آخندی میلیون دالر را صرف تبلیغات زهر آگین خود در افغانستان و کشور های شرق میانه می نماید. همچنان نظام آخندی، تروریزم را صادر می کند و از گروه های تروریستی متمایل به ایران در شرق میانه حمایت مالی می نماید. ما مشاهده کردیم که واواک ایران جوال های دالر را در طیاره حامد کرزی رئیس جمهور وقت دولت مستعمراتی کابل گذاشت تا جواسیس ایران را در کرسی های مهم تعیین و مقرر نماید. برای نظام ضد بشری آخندی ایران، اگر افغان و افغانستان نباشد، فرصت طلائی توسعه طلبی را نصیب این نظام فاسد و دشمن بشریت خواهد کرد. گفته میشود که واواک به گروه های مخالف دولت مستعمراتی کابل و متجاوزین ناتو هم اسلحه و پول میدهد که جنگ را تداوم ببخشند تا امریکا فرصت نیابد به سوی ایران رو آورد. اینرا باید بدانیم که در یک جنگ گرم بین امریکا و ایران، افغانستان هم زیر ضربات آتش دو جانب متخاصم قرار خواهد گرفت و متحمل خسارات بزرگی خواهد شد. بر مبنای ایده لوژی "صدور انقلاب اسلامی" نوع ایران، این کشور هرگز افغانستان را آرام نخواهد گذاشت و در تخریب دائمی آن خواهد کوشید.

آی اس آی (ISI) پاکستان

پاکستان با دستگاه جهنمی استخباراتی اش در صدد قطعه قطعه کردن افغانستان است. موضوع خط دیورند یکی از موضوعات متنازع فیه بین این دو کشور محسوب میشود و پاکستان می خواهد که از موقف قبلی افغانستان در قبال داعیه پشتونستان انتقام بکشد و کشور ما را محکوم و تابع خود سازد. تجاوز شوروی به افغانستان، بهترین فرصت را برای پاکستان داد که با حمایت امریکا در سیاست کشور ما رخنه نموده و جولان گروه های متعدد سیاسی و مذهبی را در دست گیرد. هیچ یک از گروه های جهادی و مشاورین شان در پاکستان نبود که به یک نحوی به آی اس آی مرتبط نبوده باشد. پشتیبانی پاکستان بود که گروه های جهادی، افغانستان را به ویرانه تبدیل نمودند و عروج طالبان را در صحنه سیاسی افغانستان سبب شدند و چنگال آی اس آی را در کشور ما گور کردند. در جریان جنگ های داخلی ۱۹۹۲-۱۹۹۶ سازمان های ضد ملی و ضد مردمی که از حمایت پاکستان برخوردار بودند، صدها هزار تن را به هلاکت رسانیدند، اردوی افغانستان را به هدایت نواز شریف و عملکرد برهان الدین ربانی منهدم کردند، آثار تاریخی ما را به تاراج بردند و شهر ها را ویران ساختند. پاکستان هنوز دلش یخ نکرده است و دلیل هم دارد. افغانستان استقلال خود را از دست داده و در اشغال امریکا و قوای ناتو قرار دارد. زعامت دست نشانده در کابل نیرو و حمایت مردمی ندارد که با پاکستان به مقابله برخیزد. "سازمان امنیت ملی" دولت کابل یکی از بی ارزش ترین و بی کفایت ترین سازمان های امنیتی در جهان است. این ضعف افغانستان را، پاکستان خوب درک کرده و میدانند که دست دولت مستعمراتی کابل از پشت بسته شده است. گروه های جهادی ساخت پاکستان اکنون در اریکه قدرت نشسته اند که حمایت امریکا و ناتو را هم دارند. یک عده نا آشنا در مسائل سیاسی و منطقه ای اظهار عقیده می کنند که افغانستان باید از اختلافات کنونی اسلام آباد و واشنگتن استفاده نماید و پاکستان را تحت فشار قرار دهد. به این افراد باید گفت: اول اینکه، کشمکش بین امریکا و پاکستان آنقدر جدی نیست که اینها تصور می کنند. دوم اینکه، زعامت کابل حمایت ملی و مردمی ندارد که بتواند با قوت علیه توطئه های پاکستان استادگی کند و یا اقدام بالمثل بنماید. یک عده ای دیگر نرمش در روش پاکستان نسبت به افغانستان را منوط به شناخت خط دیورند میدانند که این هم منطقی به نظر نمی رسد. شناخت خط دیورند کمترین تغییری در روش تخریبی پاکستان نسبت به افغانستان وارد نمی سازد. پاکستان کمتر از تبدیلی افغانستان به عمق ستراتیژیک این کشور، چیز دیگری نمی خواهد.

عمق ستراتیژیک معنی از دست دادن کامل استقلال خارجی افغانستان است که پاکستان در پی آنست. از نظرگاه اسلام آباد، کابل باید تابع پاکستان در سیاست خارجی اش باشد که درین صورت حاکمیت خارجی افغانستان به نفع پاکستان معدوم خواهد شد و کشور ما به یک ایالت سرحدی دیگر پاکستان مبدل خواهد گردید. آی اس آی شب و روز در تلاش است که جنگ در افغانستان اشغال شده ادامه یابد تا کابل نتواند به موقف قبل از ۱۹۷۸ برگردد. نیرو های ضد ملی تابع آی اس آی سخت میکوشند که طرح اسلام آباد را در برپادی و نابودی افغانستان عملی سازند. حالت بد کنونی کشور و استقرار یک دولت دست نشانده، به گروه های ضد ملی بیشتر نیرو می بخشد که مقاصد آی اس آی را در عمل پیاده نمایند و افغانستان را دست بسته تسلیم پاکستان نمایند. این فقط چیره دستی رزمندگان کشور خواهد بود که برای حفظ اصالت و هویت ملی، افغانستان را از انهدام نجات دهند و هویت ملی و نام کشور را حفظ نمایند.

سی آی ای (CIA) امریکا

دستگاه های استخباراتی امریکا بالاخص سی آی ای در تاروپود افغانستان داخل شده است. جهاد ضد شوروی بهترین زمینه را برای سی آی ای آماده ساخت تا بتواند در یک کشور دور افتاده ای مانند افغانستان افرادی تربیه نماید که ستون فقرات دولت دست نشانده اش را بعد از تجاوز ۲۰۰۱ تشکیل بدهد. البته، امریکا قبل برآن هم افرادی در سطوح مختلف در افغانستان داشت که با احتیاط عمل می کردند، لکن دروازه کشور به روی سی آی ای در زمان جهاد ضد شوروی گشوده شد. همه گروه های جهادی و افراد وابسته به آن مستقیم و یا از طریق آس اس آی پاکستان به سی آی ای مرتبط شدند. در همین دوره بود که امریکا با آوردن جنگجویان عرب مانند بن لادن و همراهان و داخل ساختن آنها در جهاد مردم ما علیه تجاوزگران شوروی، تخم تروریزم و بدبختی های بعدی را برای افغانستان کاشت که دامنگیر خود امریکا هم شده است. در حال حاضر، اکثر وزراء و سفرای دولت مستعمراتی کابل سابقه کار با سی آی ای را دارند و به آن فخر می فروشند. در بعضی فامیل های فاسد و میهن فروش بحث بر این موضوع متمرکز میشود که کدام یک بیشتر به سی آی ای نزدیک است و نزد این سازمان اعتبار دارد.

تجاوز امریکا به افغانستان به بهانه مبارزه علیه تروریزم و حمایت طالبان از القاعده، افغانستان را در اشغال امریکا در آورد. اینجاست که هزار ها وطنفروش در خدمت سی آی ای در آمدند که از رئیس جمهور تا جنگ سالار را در بر می گیرد. در بیرون از چوکات دولت مستعمراتی کابل، هزار ها تن دیگر منحیث ترجمان در خدمت دستگاه های استخباراتی وزارت دفاع و اداره امنیت داخلی قرار گرفته اند. باوجود حملات و بمباران بیرحمانه و همه جانبه امریکا بر افغانستان که حتا شامل استعمال بزرگترین بم غیر اتمی بود، امریکا نتوانست بر کشور اشغال شده ما طورکامل غلبه نماید و طالبان را از بیخ و بن برکند. بعد از سال ۲۰۰۳، عروج طالبان در صحنه نظامی افغانستان باعث شد که امریکا و ناتو متحمل تلفات سنگینی گردند. ناتوانی امریکا در انهدام کامل طالبان خواه روی اشتباه و یا عمدی، تحریک طالبان را به یک واقعیت نظامی و سیاسی افغانستان مبدل کرده است. امریکا برای نابودی طالبان از گروه های ملیشییائی مانند جنبش اسلامی دوستم و از جنگ سالاران دوره جهاد ضد شوروی هم استفاده برده است، اما به استثنای کشتار چند طالب موفقیت زیادی نصیب امریکا و ناتو نشده است. اکنون تجاوز بیهوده امریکا به افغانستان که طولانی ترین جنگ امریکا شناخته شده است، صرف سرشکستگی چیز دیگری نصیب امریکا نساخته است. مزید بر آن، با تزریق بلیون ها دالر امریکائی، فساد ده ها بار در افغانستان افزایش یافته است. به هر اندازه ای که امریکا در باتلاق افغانستان فرو میرود و به استقبال ناکامی می شتابد، به همان اندازه حس انتقام جوئی اش تحریک میشود تا از کدام طریق بتواند افغانستان را خرد و خمیر کند. عقه حقارت ناکامی و یا شکست احتمالی از قبل در سیمای اردوی متجاوز امریکا مشاهده شده است.

عساکر بی لگام امریکا بر اجساد مردگان ادرار خود را پاشیدند و مرد ها را مقابل زنان و اطفال شان بی حرمت ساختند که از دل مردم ما به آسانی پاک نمیشود. امریکا بعد از تجاوز دو عمل تکنیکی ضد بشری و ضد اسلامی دیگری را مورد استفاده قرار داد:

1. استعمال یک قوم علیه قوم دیگر که برایش موفقیت موقتی اما مشکل دایمی خلق نمود.
2. اعزام مبلغین مسیحی برای بی دین ساختن مردم ما که با صرف میلیون ها دالر یک عده قلیل بی هویتان را در دام انداخت. حال تصور کرده می توانیم که در صورت شکست و خروج اجباری، امریکا چه مصیبت دیگری را بر افغانستان تحمیل خواهد کرد. شاید تجزیه و بی هویت ساختن مردم افغانستان در رأس کار سی آی ای باشد که برای رسیدن به هدف از قطعه های مختلفی استفاده خواهد کرد. فعالیت های اخیر عده ای از بی هویتان در تغییر نام و تجزیه کشور به احتمال زیاد حمایت پشت پرده امریکا را هم با خود دارد. تردیدی نیست که سی آی ای در تمام گروه های سیاسی و جهادی افراد خود را دارد و آنها را بر حسب ضرورت رهنمائی می کند و یکی را علیه دیگری استعمال می نماید. طبق گفته هنری کسینجر، "دوستی با امریکا خطرناک است و دشمنی خطرناک تر از آن."

میت (MIT) ترکیه

بعد از فروپاشی سوسیال امپریالیزم شوروی، ترکیه بعد از ۷۰ سال دوری وارد تیاتر شرق میانه و آسیای مرکزی شد. ترکیه از یک سو در ظاهر از ترک زبانها که منافع ملی ترکیه ایجاب می نماید، حمایت خود را اعلام نمود و از سوی دیگر با تحریک و پشتیبانی غرب سد راه نفوذ نظام آخندی ایران در آسیای مرکزی شد. سازمان امنیت ملی ترکیه یعنی میت (MIT) که یکی از مخوف ترین در منطقه است، وارد میدان گردیده تا مخالفین ترکیه را از صحنه بردارد و جاده را برای پیشروی نفوذ این کشور هموار سازد. انقره روش جدید خود را با دوکتورین پان ترکیزم و پان تورانیزم آغاز نمود. طبق این دوکتورین از انقره تا مزارشریف که میلیون ها ترک زبان در این مسیر زندگی می کنند، مشمول دوکتورین پان ترکیزم میشود که قسمتی از "منافع خارجی" ترکیه به شمار میرود. این دوکتورین به ترکیه اجازه میدهد که در صورت لزوم و غرض حفظ منافع اش در کشوری که ترک زبان ها به مشکل مواجه میشوند مداخله نموده و یا حد اقل حمایت خود را از "ترک نژاد" ها اعلام بدارد. بر مبنای همین دوکتورین بود که "عبدالرشید دوستم" که سال ها در خدمت کی جی بی بود و به "ساتور خون چکان هر متجاوز به افغانستان" شهرت دارد، بعد از سقوط تاریخی شوروی ازین کشور برید و خود را به دستگاه استخبارات ترکیه "میت" چسپاند. حال هر باریکه دوستم در یک مضیقه سیاسی مواجه میشود، به ترکیه پناه میبرد. بعد از تجاوز امریکا و متحدین به افغانستان، ترکیه در شمال کشور لانه گرفت و دستگاه استخباراتی خود را پهن ساخت که از مزارشریف تا میمنه را در بر می گیرد. به قول شاهدان عینی، در میان یک عده از تجزیه طلبان عمال دستگاه جاسوسی ترکیه یعنی "میت" هم دیده شده است. دوستم و شرکاء در سیاست افغانستان به نام "پاشاه ساز" معروف اند. هر یک از کاندیدان ریاست جمهوری دولت مستعمراتی کابل سعی می ورزد که دوستم را به سوی خود بکشاند تا از رای ازبکان و ترکمن ها مستفید گردند. نقش "میت" در جریان انتخابات ریاست جمهوری و پارلمانی افغانستان غیر قابل انکار است. باوجودیکه "میت" توانائی واواک و آی اس آی را در افغانستان ندارد، با آنها نقش مخرب و تفرقه افکن سازمان جاسوسی ترکیه قابل اندیشه است.

راو (RAW) هند

هند در خنثی ساختن نفوذ پاکستان در افغانستان فعال است. استخبارات خارجی هند یعنی راو (RAW) در سراسر افغانستان در مقابله با آی اس آی پاکستان برخاسته است. سرمایه‌گذاری "راو" علاوه بر همکاری با دولت کابل، بیشتر بر گروه‌های شورای نظار و جمعیت اسلامی متمرکز است تا بتوانند علیه سازمان‌های سیاسی و نظامی مورد حمایت پاکستان مانند تحریک طالبان و حزب اسلامی به مقابله برخیزند. در واقعیت، افغانستان به یک میدان نبرد دیگری بین دو دستگاه استخباراتی راو و آی اس آی مبدل شده است. در جریان جنگ‌های داخلی و حاکمیت طالبان، راو کمک زیادی به "ائتلاف شمال" که بر محور شورای نظار و جمعیت می‌چرخید، گسیل داشت. عمل آی اس آی در افغانستان به هدایت این سازمان مخوف و جهنمی چندین بار به حملات علیه منافع هند و ساختمان‌های مربوط به سفارت و یا قونسلیگری‌های هند دست زده‌اند که تلفات انسانی قابل ملاحظه‌ئی داشت. اگر هند موفق گردد که نقش پاکستان را در افغانستان تضعیف نماید، شاید در سیاست داخلی افغانستان جانب کسان و گروه‌هایی را بگیرد که شعار تجزیه طلبانه می‌دهند و تظاهر به ضد پاکستانی بودن می‌نمایند. افغانستان ناتوان و اشغال شده فقط و فقط تماشاگر زورآزمایی سازمان‌های استخباراتی جهان در قلمرو خود است و کار دیگری از دستش ساخته نیست.

جی آی دی (ریاست استخبارات عامه - GID) عربستان سعودی

نقش جی آی دی (General Intelligence Directorate) یعنی ریاست استخبارات عامه عربستان از زمان جهاد ضد شوروی در سیاست افغانستان تشدید یافته است. جی آی دی در جریان جهاد ضد شوروی، یک عده از رهبران جهادی را تمویل میکرد. جواسیس این سازمان در کمپ‌های مهاجران داخل شده و پناه‌گزینان را در بدل پول شست و شوی مغزی میدادند و سلک و هابیت را بر آنها می‌قبولاندند. در حالت کنونی، جواسیس جی آی دی در تقابل با فعالیت جاسوسی و اواک نظام آخندی ایران در افغانستان خود را عیار ساخته‌اند. کارت مذهب یکی از کاربرد‌های عمده دستگاه استخباراتی عربستان است که با مصارف گزاف برای عربستان نفوذ و حامی می‌خرد. ناگفته نباید گذاشت که مبارزه جی آی دی عربستان و اواک ایران سراسر شرق میانه را فرا گرفته است. دست‌دراز جی آی دی منحصر به گروه‌های مذهبی نیست، بلکه با در نظر داشت انتخابات غیر مشروع ریاست جمهوری دولت مستعمراتی کابل در سال ۲۰۱۴، افراد متعددی را حمایت پولی نمود تا آنها را موفقانه در اریکه قدرت بنشانند. فعالیت استخباراتی عربستان سعودی بیشتر در بی‌هویت ساختن مذهبی افغانستان متمرکز شده است. تزریق افکار "وهابی" میتواند نتایج مخربی در جامعه ما داشته باشد. جوامع افغانی در بیرون از کشور هم از گزند جی آی دی محفوظ نیستند و مبلغان مذهبی متعلق به سازمان جاسوسی عربستان تلاش دارند که جوانان ما را اغواء نمایند و آنها را از دین و مذهب عنعنوی شان دور سازند. برحسب اظهارات یک عده از هم‌میهنان ما، جی آی دی در انفجارات و حملات خودکشانه علیه مساجد اهل تشیع در کابل که آنها را جایگاه تبلیغاتی نظام آخندی ایران میدانند، دست داشته است.

دی جی اس ای (ریاست عمومی برای امنیت خارجی - DGSE) فرانسه

سازمان استخباراتی فرانسه کمتر از امریکا و برتانیه، اما متدوام در افغانستان حضور داشته است. از زمان جهاد ضد شوروی، جواسیس دی جی اس ای در دره پنچشیر دیده شده و در دادوستد و خریداری

سنگ های قیمتی آن منطقه نقش قابل توجه بازی کرده اند. روی همین دلیل است که شخص احمد شاه مسعود نزد فرانسه از اعتبار خاصی برخوردار بود. دی جی اس ای بود که زمینه سفر "مسعود" را به فرانسه آماده ساخت تا در اجتماع پارلمان اروپائی سخنرانی کند. بعد از تجاوز امریکا و متحدین ناتو، فرانسه هم در صف تجاوزگران داخل شد. عساکر متجاوز فرانسه در ولایت کاپیسا مستقر شدند که از آنجا به آسانی به دره پنجشیر دسترسی داشتند. طوریکه از یک عده از هم میهنان شنیده میشود، جواسیس دی جی اس ای در قالب جیولوجیست و باستان شناس مخفیانه به دره پنجشیر میروند و به حفاریات غیر قانونی سنگ های قیمتی دست می زنند و مواد بدست آمده را خاموشانه به فرانسه انتقال میدهند. دولت دست نشاندۀ کابل اگر هم بداند، شهادت اعتراض را ندارد، زیرا خود از زمره بی کفایت ترین و آلوده ترین نظام ها در جهان است. نفوذ دی جی اس ای در دستگاه دولت مستعمراتی کابل به اندازه سی ای ای امریکا و ام آی ۶ برتانیه نیست، اما این سازمان جاسوسی هم مزدوران خود را در داخل نظام کابل دارد. تصور میشود که فرانسه از افراد تجزیه طلب شورای نظار و هم سلکان حمایت می کند. فرانسه قبل از بحران ۴۰ اخیر افغانستان، در میان طبقه حاکم آنوقت کشور نفوذ داشت اما محتاطانه عمل میکرد.

بی ان دی (BND) آلمان

باوجودیکه بی ان دی از زمره اقمار اروپائی سی ای ای شناخته میشود، بعضاً مستقلاً عمل می نماید. آلمان با افغانها شناخت تاریخی دارد. در جریان جنگ اول و دوم جهانی، جواسیس آلمان قیصری و هتلری غرض نبرد استخباراتی با جواسیس برتانیه در نیم قاره، از طریق افغانستان رفت و آمد داشتند. قبل از کودتای دست نشاندگان مسکو در افغانستان که تجاوز شوروی را به دنبال داشت، آلمانها در تعلیم و تربیه پولیس افغانستان نقش اساسی داشتند. بعد از تجاوز امریکا و متحدین به افغانستان، آلمان دوباره به افغانستان برگشت. عساکر متجاوز آلمان در نواحی قندوز مستقر شده و زیر لوای ناتو عمل می کنند. همراه با اعزام عساکر آلمانی، دستگاه جاسوسی آلمان هم فعال شده و قادر گردیده است که عده ای از تعلیم یافتگان افغانی را از آلمان به افغانستان آورد تا در پست های مهم جا به جا گردند. رنگین دادفر سینتا وزیر خارجه حکومت مستعمراتی کابل (۲۰۰۵-۲۰۱۰) یکی از آنهاست. رقابت خاصی بین بی ان دی و سی ای ای وجود ندارد، زیرا آلمان هنوز هم استقلال واقعی خود را در صحنه سیاست جهانی بدست نیاورده و در مجموع تابع واشنگتن است، طوریکه در عراق جواسیس بی ان دی فعالیت تخریبی را برای سی ای ای انجام دادند. ناظران امور افغانستان اظهار عقیده می نمایند که بی ان دی در افغانستان از آزادی کامل برخوردار نیست، بلکه حفظ منافع امریکا و همکاری با سی ای ای برای بی ان دی در افغانستان اهمیت اولی دارد.

اس سی ان اس (SCNS) تاجیکستان

سازمان استخبارات خارجی تاجیکستان (اس سی ان اس) منحیث قائم مقام "اف سی بی" روسیه در شمال افغانستان فعالیت میکند و با یک عده از تجزیه طلبان هم کیش دادوستد دارد. بعد از فروپاشی شوروی، کشور های آسیای مرکزی ظاهراً آزاد و مستقل شناخته شدند، اما در واقعیت حاکمیت مسکو تا حال بر این کشور ها پا برجاست و طبقه حاکم گذشته هنوز هم در اریکه قدرت باقی مانده اند. قوای روسیه در تاجیکستان فرمان میدهد و به کمک قوای تاجیکستان می شتابد تا جلو حملات مخالفان دولت دست نشاندۀ روس را از افغانستان بگیرد و مانع نفوذ "تروریست های اسلامی" گردد. نیرو های تجزیه طلب افغانستان

با اس سی ان اس تاجیکستان و ازین طریق با اف اس بی روسیه در تماس دائمی اند تا شک و تردید مردم نسبت به رابطه مستقیم آنها با اف اس بی روسیه کاهش یابد.

ما مشاهده می نمائیم که سازمان های جاسوسی کشور های مختلف که در کشور مسکین ما رخنه کرده و بدون مانع عمل می نمایند و از میهن فروشان مسلکی استفاده می کنند، همه به جان افغانستان افتاده تا توشه ئی از سرزمین ما را بکنند و کشور نگون بخت ما را به نابودی بکشانند. انگلیس و روسیه عقده شکست را در افغانستان همیشه با خود دارند و منتظر انتقام جوئی از افغانستان اند تا نامی از این کشور باقی نماند و خاطره شکست شان از افغانها از خاطره ها زوده شود. امریکا هم اگر روزی به سرنوشت نکبت بار انگلیس و شوروی سابق برسد، افغانستان را به سوی بربادی خواهد کشاند. ایران و پاکستان دو دشمن عنعنوی افغانستان، هر لحظه منتظرند که افغانستان را پارچه پارچه ببینند و قسمتی از خاک ما را ضم خود سازند. هیچ یک از این کشور های متجاوز و مداخله گر نیات نیک نسبت به افغانستان ندارند.

شجاعت فطری مردم ما خار چشم همه تجاوزگران و مداخله گران گردیده است. خواهی نخواهی در هر جامعه و کشور خائن و خاک فروش موجود است و افغانستان هم مستثنی نیست. سازمان های جاسوسی کشور های فوق الذکر از وجود همین خائنان مستفید میشوند که به آسانی بتوانند ستراتیژی تجزیه افغانستان را به مرحله اجراء بگذارند. این وجیبه میهن دوستان شریف و دشمنان تجزیه و بربادی کشور است که با کمال شجاعت و مردانگی به پاخیزند و توطئه های اجانب و عمال داخلی شان را عقیم سازند. هم میهنان شجاع ما باید بدانند که دولت دست نشانده کابل نه شهادت دارد، نه حاکمیت و نه اعتبار ملی که از توطئه های اجنبیان و بردگان شان جلوگیری نماید. این وظیفه به دوش مردم میهن دوست ما افتاده است که در دفاع از خاک و ناموس کشور به مبارزه برخیزند و علم استقلال و بیرق کشور واحد افغانستان را همیشه برافراشته نگهدارند.

پنجم

معاهده استعماری ستراتیژیک بین امریکای اشغالگر و افغانستان اشغال شده

(۱)

این معاهده به تاریخ ۲ می ۲۰۱۲ بین امریکا و افغانستان، دو کشور حاکم و محکوم به امضاء رسید. این معاهده در اصل خود خلاف ارزش های حقوقی است، زیرا عقد یک معاهده بین یک کشور اشغالگر و اشغال شده تحمیلی محسوب شده و ضد موازین حقوق بین الدول محسوب میگردد. هم در حقوق داخلی و هم در حقوق بین الدول، رضایت و اراده آزاد عاقدین شرط اصلی مشروعیت یک مقاوله حقوقی است که در این سند استعماری وجود ندارد. دست نشانندگان دول مستعمراتی کابل که در خدمت امپریالیزم اند، ادعا می کنند که لویه جرگه و شورای ملی افغانستان این معاهده را تأیید نموده، لذا مشروعیت خود را بدست آورده است. همچنان افغانستان هم عضو سازمان ملل متحد است و مانند یک کشور مستقل عمل می نماید.

به این فروخته شدگان و نا بخردان باید گفت که کی میتواند در مورد اشغال افغانستان شک و تردید داشته باشد. حتا سرسخت ترین حامیان استعمار مانند "حامد کرزی" هم اکنون صدا می کشد که افغانستان در اشغال است. پس وقتیکه این حالت یعنی اشغال کشور وجود داشته باشد، امضای هر نوع معاهده بین اشغالگر و اشغال شده، یعنی دو کشور حاکم و محکوم که منافع کشور اشغالگر را تأمین نماید، تحمیلی است نه ارادی. زمانیکه یک دولت مستعمراتی تاسیس گردد، تمام ارگان همان دولت، مستعمراتی شناخته میشود. در زمان حاکمیت مزدوران خلقی - پرچمی تابع مسکو، چندین بار لویه جرگه ها به منظور شناخت حاکمیت ضد ملی نظام خلقی - پرچمی و تجاوز سوسیال امپریالیزم شوروی به راه انداخته شد که نه مورد قبول مردم محکوم ما قرار گرفت و نه جامعه جهانی آن را تأیید نمود. حالت کنونی هم کمترین فرقی با دوران تجاوز و تسلط شوروی بر افغانستان ندارد. در آن زمان هم افغانستان منحصیث یک کشور "مستقل" عضو سازمان ملل متحد بود و هم عضویتش بعد از تجاوز شوروی به حالت تعلیق در نیامد. پس اگر عمال امپریالیزم حالت کنونی را اشغال نمی پندارند و عضویت افغانستان را منحصیث یک کشور "مستقل" در ملل متحد متذکر میشوند، در واقعیت به تجاوز شوروی به افغانستان صحه می گذارند، زیرا بین حالت کنونی و آن زمان افغانستان از نگاه حقوق بین الدول کمترین فرقی وجود ندارد. اما مزدوران امپریالیزم با تمام بی حیائی که خاص خود شان است، طبق دساتیر آمران خارجی دلایل ضد حقوقی خود را موجه می شمارند و به این باورند که مردم کشور اشغال شده ما هم به نظرات ضد ملی و ضد مردمی ایشان مهر تأیید می گذارند.

حال می پردازم به تحلیل روحیه عمومی معاهده استعماری ستراتیژیک بین امریکای حاکم و افغانستان محکوم. از ارزیابی ماده به ماده این معاهده به منظور احتراز از طوالت کلام خوداری می نمایم.

امضای "معاهده دراز مدت ستراتیژیک" بین امریکا و افغانستان مرحله اول کاپیتالیسم افغانستان است که با معاهده دوم یعنی "معاهده همکاری امنیتی و دفاعی میان جمهوری اسلامی افغانستان و ایالات متحده امریکا" تکمیل شده است. کاپیتولاسیون به حالتی اطلاق می شود که به موجب آن اتباع یک دولت (کشور حاکم) در قلمرو دولت دیگر (کشور محکوم) مشمول قوانین قضائی کشور متوقف فیها واقع نشده، بلکه تابع قوانین قضائی کشور خود میشوند. بدین معنی، و قتیکه اتباع کشور اشغالگر مرتکب جرمی می گردند، کشوری که در آن جرم اتفاق افتاده، صلاحیت محاکمه مجرمین کشور اشغالگر حاکم را ندارد. این سلب حق از یک کشور زمانی صورت می گیرد که همان کشور (محکوم) در اشغال کشور اشغال کننده (حاکم) قرار داشته و استقلال و حاکمیت خود را مانند افغانستان از دست داده باشد. عساکر نیرو های متجاوز امریکا بار ها مرتکب جرم و جنایت در افغانستان شده اند، لکن افغانستان کمترین صلاحیت در به محاکمه کشاندن آنها را نداشته است. این را می گویند کاپیتالیسم. در معاهده ستراتیژیک، ظاهراً بر حاکمیت ملی، تمامیت ارضی و استقلال افغانستان تاکید شده است، اما همه میدانند که از روز اول تجاوز امپریالیسم امریکا بر افغانستان، حاکمیت و استقلال کشور منهدم گردیده و مردم ما در قید بردگی کشانیده شده اند. گفتار و عمل از هم متفاوت است و بازی با کلمات نمی تواند روحیه استعماری "معاهده ستراتیژیک" را بیوشاند و آن را حقوقی معرفی بدارد.

در هر معاهده باید توازن دو کشور عاقد معاهده مدنظر قرار داده شود. هر دو کشور باید در داد و گرفت مساوی باشند، در حالیکه تفاوت عمیقی بین امریکا و افغانستان وجود دارد. امریکا قدرت اول جهان است، افغانستان قدرت آخر جهان. امریکا یک قدرت عظیم صنعتی است، افغانستان یک کشور فقیر و عقب مانده. امریکا یک کشور مسیحی است، افغانستان یک کشور اسلامی و دارای ارزش های متفاوت، امریکا در قاره دیگر، افغانستان در آسیا است. پس چه وجه مشترک بین این دو کشور موجود است که معاهده ستراتیژیک را عاری از جبر و اکراه جلوه دهد. در معاهدات ستراتیژیک، طرفین در مواقع لازم به یک دیگر کمک میرسانند، لکن افغانستان کدام توانائی را دارد که امریکا را در حالات خطر یاری دهد و به کمکش بشتابد. نتیجه ای همچو معاهده که بین دو دولت بزرگ و کوچک به امضاء میرسد، فقط تحت تسلط رفتن کشور کوچک در سیطره نظامی و سیاسی کشور بزرگ خواهد بود. متن این معاهده استعماری نشان میدهد که اشغالگر همه نیات استعماری خود را بر کشور اشغال شده افغانستان تحمیل نموده است. برای اینکه تظاهر به داشتن استقلال و حاکمیت ملی و اراده آزاد نماید، دولت مستعمراتی افغانستان از امریکا اجازه گرفت که یک سلسله معاهدات ستراتیژیک را با بعضی کشور های دیگر هم امضاء نماید که صرف جنبه نمایشی دارد. هیچ قدرت دیگر دنیائی فعلاً امریکا را نمیتواند در افغانستان به مبارزه بطلبد، زیرا میدانند که امریکا در حال کنونی مطلقاً بر افغانستان مسلط است و نظام مستعمراتی اش از کمترین صلاحیت برخوردار نیست. انکشافات بعدی سیاسی و احتمال قدرت نمائی سایر کشور ها در افغانستان در رویارویی با امریکا مستلزم بحث جداگانه خواهد بود.

خلاصه اینکه، معاهده ستراتیژیک بین افغانستان و امریکا زمینه ساز ماندگار شدن طولانی امریکا در افغانستان خواهد شد. امریکا هرگز افغانستان اشغال شده را اختیاری ترک نخواهد گفت، بلکه از آن برای مقاصد سیاسی و ستراتیژیک و شاید هم نظامی در منطقه استفاده خواهد کرد. ذخایر عظیم مواد نایاب زمین، یورانیوم و تولید مواد مخدره هم می تواند انگیزه های خوبی برای عقد معاهده دراز مدت ستراتیژیک بین امریکا حاکم و افغانستان محکوم باشد. باید علاوه کرد موفقیت جیو- ستراتیژیک افغانستان این امکان را برای امریکا میدهد که چین، روسیه، ایران و کشور های آسیای مرکزی را به دقت زیر نظر داشته باشد. گزارش های حاکمیت که امریکا دستگاه های قوی سمعی و بصری و آلات جاسوسی را در نقاط مختلف کشور بالاخص مناطق سرحدی نصب کرده است که میتواند بدون اشکال فعالیت های

کشور های خصم امریکا را از نزدیک مراقبت نموده و به مخابرات نظامی و استخباراتی کشور های مورد نظر به دقت گوش دهد.

ممکن امریکا روزی افغانستان را رها کند، آنهم روزی که مردم افغان به پا خیزند و علیه اشغالگران و دولت مزدورش قیام نمایند و یا اینکه بحران‌های سیاسی در سائر نقاط جهان اتفاق بیافتد که اهمیت ستراتیژیک افغانستان نزد استعمار جهانی کمتر شود.

تقلب ستراتیژیک

(۲)

در روابط حاکم و محکوم، حاکم دستور می دهد و محکوم اطاعت می کند. در روابط استعماری، قدرت استعماری فرمان می دهد و زعامت مستعمراتی سر به اطاعت و فرمانبرداری خم می نماید. نشیب و فراز و پیچیدگی در جریان روابط استعماری گاه گاهی خلق میشود و یا اینکه تنش های موقتی پدید می آید. این تنش هم میتواند تصادفی باشد و یا عمدی تا مردم عادی نتوانند به عمق ستراتیژی مقامات استعماری و خلف مستعمراتی پی ببرند. این حالت را که میتوان "تقلب ستراتیژیک" نامید در روابط کنونی امریکا با افغانستان مشاهده می کنیم.

بعد از تجاوز یک قدرت استعماری به کشور های مورد نظر و استقرار یک نظام دست نشانده و مستعمراتی، زعامت دولت مستعمره چندی بعد سعی می ورزد برای خود وجه ملی دهد و با نیرنگ های متفاوت توده های عظیم را بفریبد. مثال نجیب الله آخرین رئیس جمهور دست نشانده مسکو در کابل برای همه برجسته است. با همه شارلاتانی ها و فریب کاری هایی که از کی جی بی آموخته بود، موفق نشد محکومیت تاریخی را از ماهیت نامش پاک کند. حامد کرزی هم دقیقاً به جای پای نجیب قدم می گذارد. اما با قاطعیت میتوان گفت که نامش قبلاً به حیث شاه شجاع امریکائی و رئیس جمهور دست نشانده در تاریخ کشور محکوم ما ثبت گردیده و هر گونه تقلاء در زدودن نام ناپاکش نقش بر آب خواهد شد.

درین اواخر، موضوع به اصطلاح "همکاری ستراتیژیک" امریکا و افغانستان در داخل و خارج کشور ورد زبان ها شده است. حامیان "همکاری ستراتیژیک" و تاسیس مراکز نظامی امریکا متشکل اند از کودن های سیاسی در امریکا و اروپا، کلیه میهن فروشان چپ و راست، زعامت دولت مستعمراتی کابل، بورژوازی کمپرادور، فیودال ها و کانگستر های محلی، قاچاقبران مواد مخدره و روشنفکران بی دماغ لیبرال و بی تفاوت ها در امور میهن. مخالفان "همکاری ستراتیژیک" و تاسیس مراکز نظامی امریکا در افغانستان مشتمل اند بر افراد شریف و میهن دوست، ملی گرایان واقعی، روشنفکران مبارز و انقلابی، کارگران و دهقانان زیر ستم، محصلان پاکیزه خو و روشنفکران اصیل که از تجمع پول و ثروت ناجایز دوری جسته اند. ملت ما در جهت خود آگاهی روان است. وجدان مبارزاتی کتله های عظیم مردم هر روز تکامل می یابد و حالت خود جوش را به خود می گیرد. همین رسائی فکری و جنبش ها خود بخودی مردم ماست که متجاوزین را به تغیر دایمی تکتیک ها و ادار ساخته و در تنگنای سیاسی قرار داده است. مجموع همین تکتیک سرانجام امریکا را به "تقلب ستراتیژیک" و ادار ساخته است.

ریان کروکر (Ryan Crocker) سفیر کارکننده آمریکا در کابل اظهار داشت که "روابط ستراتیژیک آمریکا و افغانستان بر مبنای یک اعلامیه نه عقد پیمان که عملی شدن آن سهل تر است تنظیم خواهد شد." چه تفاوتی به حال افغانستان خواهد داشت که "اعلامیه نه پیمان" روابط حاکم و محکوم آمریکا و افغانستان را تثبیت نماید. آیا "اعلامیه نه پیمان" استقلال و حاکمیت ملی افغانستان را اعاده خواهد کرد؟ آیا "اعلامیه نه پیمان" وجه ضد ملی دولت مستعمراتی حامد کرزی و پارلمان دست نشانده را در جهت مثبت تغییر خواهد داد؟ جوابات به این سوال ها و سوال های بی شمار دیگر منفی است. این گفتار سفیر آمریکا یک تقلب ستراتیژیک است و خوب میداند که چه می گوید. فریب و دروغ در دیپلماسی کنونی جهانی جا و نقش برجسته دارد. ممکن برای زعامت کابل "اعلامیه نه پیمان" یک "پیروزی" تلقی گردد که آنرا زاده هشیاری و میلان ملی گرایانه خود دانسته و به رخ مردم خود بکشد که آمریکا را چه کشت و ماتی داده اند. "اعلامیه نه پیمان" برای خائنان چهار آتش ملی و کودن های سیاسی یک مصیبت است. این گروه ها صد در صد "انقیاد ستراتیژیک" میخوانند نه کمتر از آن.

ریان کروکر همچنان خاطر نشان ساخت که "آمریکا علاقمندی به تاسیس مراکز دایمی نظامی در افغانستان نداشته و نمی خواهد که ازین کشور مانند تخته خیزی برای تحت تاثیر قرار دادن همسایه ها استفاده نماید." هموطنان! متوجه میشوید که چطور یک قدرت جهانی به یک بارگی تغییر عقیده میدهد و به مفکوره تاسیس لشکرگاه های نظامی دایمی پشت پا می زند. این بار دیگر یک تقلب ستراتیژیک برای فریب ستراتیژیک مردم است. اعلامیه و یا پیمان هر دو دست آمریکا را در کشور مستعمراتی افغانستان آزاد خواهد گذاشت و صرف مبارزات مردمی، مانع دیگری را نخواهد دید. در صورت افزایش کشیدگی واقعی با حامد کرزی (؟)، آمریکا میتواند با تهدید و یا اعطای رشوه های گزاف نیات استعماری خود را از طریق پارلمان و لویه جرگه بر کشور تحمیل کند و اعلامیه و پیمان را به آسانی مرعی الاجرا گرداند. دایمی بودن و یا موقتی بودن لشکرگاه های آمریکا هم از نگاه استعمال کلمات کمترین تغییری در موقف تجاوز کارانه آمریکا پدید نخواهد آورد. تجاوز و جنگ آمریکا در افغانستان طولانی ترین بوده است. چه مدت زمان را دایمی و چه مدت زمان را موقتی باید گفت؟ پس اعلامیه نه پیمان همچنان به حالت به اصطلاح موقتی اشغال کشور تداوم خواهد بخشید و به تاسیس مراکز نظامی آمریکا در افغانستان "قانونیت" خواهد داد و کلمه موقتی را به جای دایمی ورد زبان ها خواهد ساخت.

سفیر آمریکا اطمینان داد که از خاک افغانستان علیه کشور های همسایه استفاده نمیشود. سفیر آمریکا واضح نساخت که اگر افغانستان مورد تاخت و تاز کشور های همسایه اش قرار گیرد که هر روز اتفاق می افتد، به دفاع آن بر خواهد ساخت یا خیر؟ از جریانات مداخلات و تجاوزات کشور های همسایه به کشور ما چنین استنباط می شود که آمریکا علاقمندی به قطع مداخلات کشور های همسایه و ثبات افغانستان ندارد زیرا خود متجاوز است. اعلامیه و یا پیمان ستراتیژیک که استقرار لشکرگاه های آمریکا را به دنبال خواهد داشت برای دفاع افغانستان نه، بلکه برای منافع ستراتیژیک آمریکا در افغانستان و منطقه خواهد بود. خائنان ملی و کودن های سیاسی بی شرمانه اظهار می کنند که پیمان ستراتیژیک و استقرار لشکرگاه های آمریکا برای دفاع افغانستان از شر تجاوز کشور های همسایه ضروری است، در حالیکه اربابان حد اقل در ظاهر نیات دیگری دارند.

چه باید کرد؟ وجبیه فرد فرد انسان های نجیب و مبارز در داخل و خارج کشور است که از ناموس وطن دفاع نموده و استقلال و حاکمیت ملی کشور را اعاده کرده و افغانستان را از شر اجانب و مزدوان آن ها نجات بخشند. خیر و فلاح مردم و کشور در استقلال و آزادی میهن ماست.

عبودیت ستراتیژیک کرزی به واشنگتن احضار شد

۳

حامد کرزی "رئیس جمهور" دولت مزدور کابل با یک عده از اعضای کابینه اش که مورد پسند امریکا اند برای اخذ اوامر لازم به تاریخ ۱۰ می ۲۰۱۰ به واشنگتن آمد. روابط حامد کرزی با اداره اوباما درین اواخر به وخامت گرائیده و واشنگتن از نافرمانی، نا فهمی و عملکرد حامد کرزی راضی نبوده است. این سفر فرصت خوبی برای کرزی بود تا با التواء و وعده سرسپردگی عجالاً خود را از مرگ حتمی نجات بخشیده و حتی از امریکا تقاضای حمایت بیشتر را بنماید. روابط کابل با واشنگتن نه بر بنای همکاری ستراتیژیک، بلکه بر اساس "عبودیت ستراتیژیک" استوار گردیده است.

حامد کرزی ازین سفر چند هدف اساسی دارد:

۱. اظهار ندامت و توبه از گفتار و کردارش
۲. ابراز علاقه به ترمیم رابطه اش با واشنگتن
۳. اخذ اجازه از واشنگتن به ارتباط پیشبرد جریان آشتی با طالبان
۴. ابراز وفاداری و سرسپردگی دوباره به امریکا
۵. تقاضا برای کمک های نظامی و اقتصادی بیشتر
۶. تقاضا برای حمایت سیاسی واشنگتن از وی
۷. سپردن "تعهد" به امریکا در مجادله علیه فساد در داخل
۸. ابراز تشویش از جانب حامد کرزی به مقامات امریکائی به ارتباط تصمیم امریکا در مورد اعطای صلاحیت بیشتر به فیودال های ولایات

حامد کرزی چندی قبل خود را در لبه پرتگاه سقوط قرار داده بود. با انتقاد لجوجانه از روش غرب و امریکا نسبت به وی، فامیلش و اداره بی کفایت و آلوده کابل، حامد کرزی جهان را به حیرت فرو برد که چطور یک فرد دست نشانده امریکا که بدون حمایت آن سه روز هم نمیتواند در کابل بقاء کند، چنین گستاخی میکند. یک عده از ناظران امور افغانستان که با شخصیت متزلزل حامد کرزی آشنائی دارند، اظهار عقیده می کنند که کرزی به "بیماری شخصیت مضاعف" مبتلا است که بعضاً ناخود آگاه حرف می زند بدون اینکه بفهمد چه می گوید.

چرا اداره اوباما خود را از شر حامد کرزی نه رهانید؟ اداره اوباما به این عقیده است که امریکا از نگاه سیاسی و اطلاعاتی بر حامد کرزی سرمایه گذاری قابل توجهی نموده است. به دوراندختن آنی کرزی منافع امریکا را در این حالت بحرانی افغانستان صدمه میزند. سال ها وقت لازم است که یک فرد را طبق میل تربیه نمود و به او درس خیانت و جاسوسی داد و بعداً از وی بهره برداری کرد. امریکا بر مزدوران ائتلاف شمال نسبت تعلقات شان با روسیه، ایران و هند بیشتر اعتماد نمی کند، با وجودیکه هنوز هم پول خیانت آنها را به افغانستان می پردازد. لذا، اداره اوباما تصمیم گرفت که حامد کرزی را تا زمان فرارسیدن فرصت مساعد نگهدارد اما در حین وقت او را سرزنش، تحقیر و توبیخ نماید و به او به وضاحت بفهماند که هیچ یک از اعضای خانواده وی نمیتوانند خود را کاندید ریاست جمهوری نمایند.

پذیرائی مقامات امریکائی از کرزی مخلوطی از احترام متداوله سیاسی توام با بی تفاوتی و حتی تحقیر دیپلماتیک بود.

حامد کرزی بار اول به حضور هلری کلنتن وزیر خارجه امریکا شرفیاب شد. در جریان صحبت، کلنتن وعده کرد که "تعهد امریکا نسبت به افغانستان (نه کرزی) ادامه خواهد یافت." این جمله دیپلماتیک می رساند که امریکا مصمم است که افغانستان را در زنجیر غلامی در صورت امکان برای مدت طولانی نگهدارد، خواه کرزی باشد یا نباشد. این حالت را میتوان "عبودیت ستراتیژیک" نامید. تقاضای کرزی مبنی بر اینکه "امریکا بایست افغانستان را منحیث یک متحد مهم غیر ناتو بشمارد" مورد توجه مقامات امریکائی قرار نگرفت. واشنگتن به این عقیده است که افغانستان چیزی ندارد که به امریکا عرضه کند. خواه دولت دست نشانده اش بخواهد یا نخواهد، امریکا در افغانستان ماندگار خواهد شد. لذا شناخت افغانستان به حیث یک متحد مهم غیر ناتو برای سیاست خارجی امریکا یک امر مهم تلقی نمیشود. درین جا باید یادآور شوم که این وظیفه مبارزین ملی است که افغانستان را از شر امپریالیزم برهاند و استقلال کشور را باز ستانند و هدف "ماندگار شدن" امریکا را در افغانستان منهدم کنند.

اوباما، کرزی را با بی میلی پذیرفت. حضور حامد کرزی در قصر سفید که مشمول صرف طعام چاشت هم بود، فقط جنبه نمایشی داشت. قصر سفید عمداً نخواست که ضیافت باشکوهی که در شان زعمای دول است برای کرزی برپا کند. تشنج و سردی در سیمای کرزی و اوباما مشاهده میشد، اما اوباما ظاهر را مراعات کرد و اختلاف نظر را بین هر دو طبیعی جلوه داد. اوباما از طرح کرزی به ارتباط آستی با طالبان نسبی حمایت نمود، اما برایش هدایت داد که چطور و تا کجا میتواند پیش برود. زیاده روی کرزی به ارتباط آستی با طالبان که از حمایت لندن هم برخوردار شد و دلیل اصلی خلق تشنج بین کرزی و اوباما بود، برای واشنگتن قابل تحمل نیست.

نظر به فشار صاحبان سرمایه، اوباما فقط خواست که به جهان نشان دهد که کرزی هنوز هم از اعتبار امریکا برخوردار است و این همکاری میتواند با تعیین شرایط از جانب امریکا ادامه یابد. اوباما همچنان به حامد کرزی یادآور شد که قصر سفید پیشرفت او را در مجادله علیه فساد مورد ارزیابی قرار خواهد داد.

در روز اخیر سفر خویش به امریکا، کرزی مانند یک توریست به سنای امریکا رفت. این بار اول در تاریخ کانگرس امریکاست که با رئیس یک دولت منحیث یک توریست در سنای امریکا رفتار میشود. کرزی دهلیز و اطاق های سنا را گشت و گذار نمود و بعضی از جلسات کمیته های سنا را مشاهده کرد. در مجموع رویه یک تعداد از سناتوران در مقابل حامد کرزی بسیار سرد و حتی تحقیر آمیز بود.

شاید سفر حامد کرزی از نگاه خودش موفقیت آمیز بوده باشد، زیرا توانست که خود را حداقل در حالت کنونی از مرگ نجات بخشد و افغانستان را در عبودیت ستراتیژیک نگهدارد. اما روش و رفتار مقامات امریکائی به کرزی فهماند که ارزش وی روز تا روز نزد واشنگتن رو به زوال میرود تا زمانی که امریکا برایش تصمیم بگیرد. خدا هیچ کسی را به چنین شرمساری مواجه نسازد.

ششم

امریکا بار دیگر افغانستان را به پاکستان فروخت

استمرار شرمندگی حامیان پیمان ستراتژیک و استقرار پایگاه های امریکا در افغانستان

سفر تاریخی ماه اکتوبر ۲۰۱۱ هلری کلنتن وزیر خارجه امریکا به پاکستان در لحظاتی صورت گرفت که به عقیده ای یک عده، بازی سیاسی در افغانستان به پایان خود نزدیک شده (؟) و امریکا به اجبار خاک مقدس ما را ترک خواهد گفت. کاسه لیسان استعمار جاهلانه معتقد بودند که سفر هیئت عالیرتبه امریکا به پاکستان، این کشور را وادار به تسلیم خواهد کرد و به خواهشات امریکا به ارتباط افغانستان و گروه های تروریستی تحت حمایت اسلام آباد تن در خواهد داد، اما عکس آن اتفاق افتاد. این امریکا بود که تسلیم پاکستان شد و بار دیگر افغانستان را به اسلام آباد فروخت. حامیان تاسیس پایگاه های دایمی در افغانستان! حال چه خاک را بر سر خویش می ریزید؟

قبل از سفر هیئت امریکائی، شایعه بود که کلنتن پیغام خشنی تحویل مقامات سیاسی و نظامی پاکستان خواهد داد تا به موجب آن اسلام آباد از حمایت خود از گروه های تند رو مانند حقانی که در شمال وزیرستان لانه کرده دست کشیده و در راه تأمین صلح در افغانستان کمک نماید. در غیر آن امریکا با و یا بدون پاکستان دست به اقدامات لازم خواهد زد که همانا بمباران و یا یورش نظامی بر پاکستان است. همچنان تصور میشد که کلنتن به مقامات پاکستان حالی نماید که روابط امریکا و پاکستان در خطر سقوط بوده مگر اینکه اسلام آباد در روش خود تجدید نظر نماید. نکته قابل توجه این بود که دیوید پتروس رئیس سی آی ای و مارتین دیمپسی لوی درستیز امریکا هم کلنتن را درین سفر همراهی کردند. لذا، برداشت صاحب نظران ساده لوح این بود "امریکا اینبار کار پاکستان را تمام کرده و افغانستان را از شر این کشور آسوده خواهد ساخت." من همیشه به این عقیده بوده ام که علی الرغم اختلافات ذات البینی بین امریکا و پاکستان که گاهگاهی ظهور میکند و چنین نشیب و فراز ها یک امر طبیعی در روابط میان کشور ها در صحنه سیاست جهانی تلقی میگردد، واشنگتن نه تنها هیچ زمانی افغانستان را بر پاکستان ترجیح نداده، بلکه اهمیت پاکستان برای امریکا در هر زمانی بیشتر از افغانستان بوده است. از زمان خلق پاکستان و در جریان جنگ سرد و تجاوز شوروی به افغانستان، پاکستان متحد امریکا و عضو پیمان های سنتو و سیتو بود. با وجود تبارز تشنجات در روابط اسلام آباد و واشنگتن، نا ممکن است امریکا به یکبارگی دست نشانده خود را که دارای تسلیحات اتمی است، رها نماید و به عوض افغانستان ناتوان را جانشین پاکستان سازد. در حال کنونی، نیازمندی امریکا به پاکستان بیشتر از نیازمندی اسلام آباد به واشنگتن است و مقامات پاکستانی این ضعف امریکا را کاملاً درک می نمایند. دولت مستعمراتی کابل با رهبری فاسد و فاقد دانش اصلاً درین معادله نقشی سازنده ندارد تا بتواند از کشمکش های متناوب اسلام آباد و واشنگتن بهره برداری نماید. جریان مذاکرات مقامات امریکائی با پاکستان ثابت ساخت که سفر هیئت عالیرتبه امریکائی به اسلام آباد برای ترساندن نی بلکه برای دلجوئی و با اهمیت جلوه دادن پاکستان در منطقه و بالاخص به ارتباط بحران افغانستان بود.

کلنتن به تقاضای های پاکستان جواب مثبت داد: اول اینکه امریکا محوریت نقش پاکستان را در افغانستان تأیید نمود و آن را در ختم بحران افغانستان مهم دانست. دوم اینکه امریکا به تقاضای پاکستان به ارتباط تماس هر چه بیشتری با شبکه حقانی تن در داد. مقامات امریکائی اعتراف کردند که قبلاً با شبکه حقانی داخل تماس بودند. سوم و اما مسخره اینکه امریکا به نگرانی های پاکستان در مورد حملات طالبان از داخل افغانستان به پاکستان گردن نهاد. ضرب المثل قدیم که می گفتند "بگیریش که نگیری" همینجا صدق می کند. عوض اینکه دولت دست نشانده و مستعمراتی کابل از تجاوزات پی در پی پاکستان شاکی باشد، اسلام آباد از مداخلات افغانستان شکایت میکند و کلنتن هم جانب پاکستان را می گیرد. پس چه روسیاهی دیگری برای حامیان پایگاه های امریکا باقی می ماند. عبدالله عبدالله و امرالله صالح و سایر مزدوران شورای نظار که فریبکارانه آهنگ ضد پاکستان را می نوازند، یا باید به خود لعنت بگویند و یا به بادران خویش.

کلنتن همچنان حرکات نمایشی از خود نشان داد و حاضر گردید که امتیازات بیشتری به پاکستان بدهد تا این کشور را طبق میل امریکا به اصطلاح راضی نگهدارد. کلنتن پا را یک قدم جلوتر گذاشته و اظهار داشت که امریکا و پاکستان مشترکاً با شبکه حقانی داخل مذاکره شده اند. چه فرخنده فضائی برای گردانندگان سیاست در واشنگتن. این حالت نمیتواند در قاموس سیاسی جزء شکست چیز دیگری تلقی گردد. **قدرت اول جهانی نزد یک شبکه بقول خود شان "تروریستی" زانو میزند و تقاضای مذاکرات صلح را می نماید.** این شبکه هم با غرور جواب رد می دهد و روش دو پارچه ساختن طالبان توسط امریکا را خنثی می کند. درین جریان، نقش دولت دست نشانده کابل منوط میشود به نظاره گری و مالیدن پوزش به پای های امریکا.

کلنتن این ادعا را که اداره اوباما اخیراً تهاجم زمینی امریکا را به خاک پاکستان در نظر گرفته بود، قاطعانه رد کرده و گفت "این ادعا که هرگز یک ملاحظه جدی نبوده است. برعکس امریکا در صدد احیای گفتگو های ستراتیژیک خود با پاکستان است." این اظهاریه کلنتن یک برگشت ۱۸۰ درجه ئی از تهدیدات چند هفته قبل بود که این خود افلاس و ناکامی سیاسی امریکا را در این قسمتی از جهان تثبیت می کند. کلنتن بهره برداری آی اس آی را از شبکه حقانی و گروه طالبان در کوئته به دیده اغماض نگریسته و آن را یک امر طبیعی فعالیت های استخباراتی یک سازمان جاسوسی دانست. چندی قبل جنرال مایک مولن لوی درستیز سابق امریکا اظهار داشته بود که "شبکه حقانی بازوی واقعی آی اس آی پاکستان است." این عقب نشینی خجالت بار امریکا در مورد پاکستان، ما افغان ها را به این اندیشه می اندازد که بالای افغانستان معامله های سری بین امریکا و پاکستان در حال تکوین است و امریکا بار دیگر افغانستان را به اسلام آباد به فروش خواهد رساند. کلنتن خاضعانه از آی اس آی خواهش نمود که از نفوذ خود برای وادار ساختن شبکه حقانی برای مذاکرات صلح و آتش بس استفاده نماید. با این فعالیت های ضد منافع افغانستان، فرومایگان تاریخ چطور ادعا می کنند که موجودیت دایمی پایگاه های امریکا، افغانستان را از مداخلات و تعرضات احتمالی پاکستان مصئون نگه میدارد؟

سوال درین جاست که چرا امریکا از ستراتیژی قبلی خود رو گشтанده است. شاید اداره اوباما درک کرده باشد که پاکستان با سماجت بر موقف خود پافشاری کرده و زیر بار تهدیدات امریکا نخواهد رفت که یکی از نتیجه آن بن بست در روابط این دو کشور خواهد بود که امریکا در حال کنونی توانائی پذیرش آن ندارد. لذا، به دلجوئی پاکستان پرداخت و به عقب نشینی ستراتیژیک دست زد. پاکستان همچنان میداند که امریکا هنوز هم به پاکستان محتاج است و کاری بدون موافقت اسلام آباد به ارتباط بحران افغانستان انجام داده نمیتواند. پاکستان همچنان با درک ضعف سیاسی و بحران اقتصادی امریکا، ناخن افکار این کشور را

کماکان می فشارد و واشنگتن هم درد آن را احساس میکند، لاکن دندان روی دندان گذاشته و فریاد نمی کشد.

اشفق کیانی لوی درستیز پاکستان با تکبر و خودخواهی گفت "پاکستان یک کشور اتمی است و هرگز مانند افغانستان و عراق نخواهد شد." واضحاً که در زبان دیپلماسی این یک اخطار است که پاکستان در صورت ضرورت برای بقای خود از اسلحه اتمی استفاده خواهد کرد. امریکا در آغاز معتقد بود که تهدیدات، اسلام آباد را به عقب نشینی وادار خواهد ساخت، اما سرسختی پاکستان امریکا را به آن داشت که از برخورد و رویائی جدی در شرایط فعلی با پاکستان دوری جوید و از حل بحران افغانستان که پاکستان در آن داخل نباشد، خودداری ورزد و در عوض انگیزه های تشویق کننده را به پاکستان عرضه نماید. این دیپلماسی امریکا برای ما افغانها چه معنی دارد؟ فروش دوباره افغانستان به پاکستان. پس بار دیگر ملاحظه می کنیم که امریکا پاکستان را به افغانستان ترجیح میدهد نه عکس آن. این میتواند درس عبرت دیگری برای میهن فروشان بی وجدان و کودن های سیاسی بی سر و پا باشد.

رهبری ضد ملی در کابل هرگز نمیتواند امریکا و پاکستان را به مبارزه بطلبد، زیرا خود دست نشانده و مستعمراتی است. هر نظام ضد ملی و مزدور ناگزیر به پیروی از اوامر اجنبی است. افراد بیخرد و فاقد شعور و تشخیص سالم اظهار عقیده می کنند که "افغانستان میتواند از تضاد و کشمکش بین امریکا و پاکستان مستفید گردد." این نظر وقتی میتواند به حقیقت نزدیک گردد که یک دولت مستقل، ملی و مردمی در کابل مستقر شود و حاکمیت ملی افغانستان احیا گردد. راه دیگری وجود ندارد.

هفتم

اهداف ستراتیژیک امریکا در کنفرانس استانبول

اجماع دوم نوامبر ۲۰۱۱ استانبول که در ظاهر برای تامین امنیت افغانستان تشکیل شده بود، اهداف دیگری داشت: تحکیم موضع امریکا در آسیای مرکزی، جنوب آسیا و تضعیف سازمان همکاری شانگهای. با وجود صدور یک اعلامیه مشترک متحدالمال که قسمتی از مسائل تشریفاتی کنفرانس های بین المللی است، امریکا در مجموع به اهداف ستراتیژیک خود نائل نشد. برای یک قدرت بزرگ جهانی، نرسیدن به هدف شکست در صحنه سیاست منطقه ئی و یا جهانی تلقی می گردد.

کلنتن سفر ستراتیژیک خود را از اسلام آباد آغاز کرد تا به دلجوئی پاکستان پرداخته و این کشور را برای رسیدن به اهداف مهم تر در استانبول مورد نوازش قرار دهد. موفقیت در استانبول میتواندست نوید خوبی برای کنفرانس استعماری بن دوم باشد. من در مضمون قبلی خود زیر عنوان "امریکا بار دیگر افغانستان را به پاکستان فروخت" یک قسمت از یورش سیاسی و دیپلماتیک امریکا را مورد ارزیابی قرار دادم. اکنون آن را در چوکات وسعیتر منطقه ئی تحلیل می نمایم که امریکا از اجماع استانبول چه میخواست که بر آورده نشد.

کشور های اشتراک کننده عبارت بودند از همسایگان افغانستان و کشور های ذیدخل در بحران این کشور که مشتمل میشدند بر هند، چین، پاکستان، ایران، عربستان سعودی، قزاقستان، قرغزستان، روسیه، تاجکستان، ترکمنستان، ترکیه، امارات متحده عرب و امریکا (کشور حاکم). نمایندگان ناتو، اتحادیه اروپائی و ملل متحد هم حاضر بودند تا در ظاهر برای حل بحران افغانستان اما در اصل برای طرح ستراتیژیک امریکا مهر تائید بگذارند.

اجماع استانبول نام بزرگی را با خود حمل کرد: امنیت و همکاری در قلب آسیا. که میتواندست مقلد سازمان امنیت و همکاری اروپا شود و بدین نحو، ناتو درین قسمت جهان فرصت آزاد برای تعرضات بعدی بدست آورد. محل کنفرانس عمداً شهر استانبول ترکیه پایتخت بیزاننن انتخاب شد. ترکیه یک کشور اسلامی است اما در حین وقت متحد ستراتیژیک امریکا. یک تعداد از طیارات جنگنده اف ۱۶ و سایر مهمات نظامی امریکا در ترکیه تولید میشود که این امتیاز را حتی اکثر کشور ها اروپای غربی ندارند. بعد از اسرائیل، ترکیه از اعتبار خاصی نزد واشنگتن برخوردار است. امریکا کمترین مشکلی با روش های سیاسی دیپلماتیک حزب به سر اقتدار اسلامی ترکیه ندارد و هیچگونه تشویشی هم در خلق تشنج (?) بین تل ابیب و انقره ابراز نکرده است، گویا همه امور برای بالا بردن حیثیت ترکیه در منطقه از قبل تنظیم شده است.

کنفرانس استانبول عوض اینکه توجه خود را کاملاً بر موضوع افغانستان متمرکز بسازد، در جهت تأمین اهداف ستراتیژیک امریکا سیر نمود که ترکیه در آن نقش کلیدی داشت. از همین جا بود که با مقاومت و مخالفت کشور هائی مانند روسیه، پاکستان، ایران و یک تعداد دیگر کشور های منطقه مواجه گردید. امریکا و ترکیه سعی نمودند که حد اقل یک گروه کار و مشورتی را غرض رسیدن به هدف تأسیس نمایند،

اما با مخالفت شدید پاکستان و ایران مواجه گشتند. پاکستان ادعا نمود که زمان جنگ سرد سپری شده و ضرورتی برای تاسیس همچو سازمان های امنیتی جدید نمی بیند. مکانیزم فعلی برای تأمین امنیت و پیاده کرده صلح در افغانستان و منطقه کافی است و میتواند از حمایت کشور های همسایه هم برخوردار شود. روسیه و چین هم جانب پاکستان را گرفتند و طرح امریکا را در بطن خنثی نمودند. هند هم آرزو نداشت که به خاطر خوشی و آشنگتن، بهبودی نسبی اخیر خود را با اسلام آباد برباد دهد. هند در رویارویی چند ماه اخیر و آشنگتن و اسلام آباد، خود را کنار کشید و مانند گذشته جانب امریکا را نگرفت و صرف به حیث مشاهد نظاره گر بود. هند درک کرد که امریکا از یکسو میخواهد ماهرانه هند را علیه چین استعمال نماید و از جانب دیگر، مناسبات دهلی و اسلام آباد را به نفع خود برهم بزند بدون اینکه کدام تعهدی به دهلی بسپارد. هشیاری کشور های منطقه، ضربه دیگری بر دیپلماسی "تفرقه بیانداز و حکومت کن" و آشنگتن محسوب میگردد.

امریکا چهار هدف عمده از اجماع استانبول و تشکیل سازمان جدید امنیتی آسیائی داشت:

۱- به پاکستان دست آزاد در افغانستان دهد تا بتواند اسلام آباد را در چنگال امنیتی غرب نگهدارد و در نتیجه تاسیسات اتمی این کشور را مستقیماً زیر نظارت خود و ناتو قرار دهد. پاکستان به این نیت امریکا پی برد.

۲- سازمان جدید امنیتی نقش تعیین کننده به امریکا و ناتو در منطقه بعد از سال ۲۰۱۴ یعنی به اصطلاح خروج احتمالی امریکا از افغانستان میداد و به پیمان استعماری "ستراتیژیک امریکا و افغانستان" مشروعیت بیشتری می بخشید. در صورت موفقیت، امریکا و ناتو میتوانند که طبق میل در هر زمانی به یک کشور مورد نظر در منطقه تجاوز نمایند.

۳- امریکا میخواست که با طرح جدید امنیتی، از اهمیت سازمان همکاری شانگهای بکاهد و نفوذ ستراتیژیک چین و روسیه را منهدم نماید و ناتو را بر تمام آسیا مسلط سازد. امریکا به این هدف نرسید. بعید نیست که چین و روسیه به زودی در سازمان همکاری شانگهای را به روی سائر کشور ها هم باز نمایند و عضویت در این سازمان را وسعت بخشند که از گزند احتمالی امریکا و ناتو مصنون گردند.

4 - امریکا متصور بود که سازمان جدید امنیتی میتواند پشتیبان طرح "راه جدید ابریشم" گردد. این طرح در صورت موفقیت میتواند افغانستان را به حیث مرکز تقاطع اتصال جنوب آسیا و آسیای مرکزی مبدل گرداند و در زیر پوشش همکاری منطقه ای، امریکا بر منطقه حاکم شود.

امریکا به هیچ یک از اهداف خود در استانبول نرسید و کنفرانس صرف با یک اعلامیه پایان یافت. کشور های منطقه به نیات اصلی امریکا پی بردند که چه مصیبتی در انتظار آنها خواهد بود. نقش ترکیه منحیث پیش کرده امریکا در تشویق و ترغیب کشور های منطقه بی نتیجه ماند و دلجوئی امریکا از پاکستان برای پذیرش طرح جدید در حال کنونی عقیم گردید. اعتبار امریکا در منطقه رو به کاهش بوده و تجاوزات پی در پی امریکا هم کشور های منطقه را متوجه این خطر تباه کن ساخته است. ناکامی در استانبول، کنفرانس استعماری بن دوم را به تاریخ خواهد سپرد و اشتراک کنندگان برای دهمین سالگرد "بن اول" به نطق های بی تاثیر دیپلماتیکی اکتفا خواهند کرد.

هشتم

شناخت خط دیورند متضمن عدم مداخله پاکستان در امور افغانستان نیست

درین اواخر، عده ای از نویسندگان و سیاسیون افغانی مضامین متعددی را به ارتباط شناخت خط دیورند به رشته تحریر درآورده اند. معدود این دانشمندان از روی اخلاص و نیت نیک و به آرزوی استقرار صلح در کشور معتقد اند که به رسمیت شناختن خط دیورند از جانب افغانستان باعث خواهد شد که پاکستان از مداخله در امور افغانستان مستقیم و یا غیر مستقیم خودداری نماید. از سوی دیگر عده ای از نابکاران و خائنان روی اغراض قومی و احساس دشمنی با مردم و کشور افغانستان هم پیشنهاد میکنند که معاهده دیورند به رسمیت شناخته شود. اهداف دیرینه این ناخلفان، اضمحلال و نابودی افغانستان است نه استقلال و سر بلندی کشور ما. این دسته در برپایی های افغانستان دست داشته و رهبران شان با عقد معاهدات خائنانه مخفی و علنی ضربات جبران ناپذیری بر کشور ما وارد کرده و هنوز هم به خیانت و وطنفروشی ادامه میدهند. همچنان رهبران این وطنفروشان سال ها در خدمت "آی اس آی" قرار داشتند و به امر رهبران پاکستان فعالیت تخریبی را در افغانستان انجام دادند. درینجا صحبت من بیشتر متوجه همان هم میهنان است که از روی دلسوزی بیجا پیشنهاد به رسمیت شناختن خط دیورند را می نمایند. با وطنفروشان مسلکی و افغانستانی های تجزیه طلب سر آشتی ندارم.

معاهده دیورند

طوریکه هموطنان ما آگاه اند، معاهده دیورند (منعقد ماه نومبر سال 1893) که مواد آن توسط نویسندگان مختلف کشور مورد تبصره قرار گرفته يك معاهده غیر حقوقی است، زیرا در زیر فشار و اکراه منعقد گردید بود. در عقد هر معاهده، خواه حقوق داخلی باشد و یا حقوق بین الدول، رضایت عاقدین شرط است که چنین اصل در زمان عقد معاهده دیورند بین مقامات افغانی و انگلیسی مراعات نگردید. در آن زمان روابط حاکم و محکوم بین دو دولت انگلیس و افغانستان آنوقت برقرار بود که هر نوع ابتکار حقوق بین الدولی را از دولت افغانستان آنوقت سلب میکرد. اگر احیاناً پذیریم که عقد معاهده دیورند با جبر و اکراه انعقاد نیافته بود، باآنها این معاهده از نگاه دوکتورین حاکمیت قابل پذیرش نیست. همه میدانند که حاکمیت به ملت تعلق دارد و قابل انتقال و قابل تقسیم نیست. نه سلطانی، نه شاهی، نه رئیس جمهوری و نه امیری و یا امیرالمومنینی حق انتقال حاکمیت و بخشیدن خاک کشور را بدون مجوز ملت به دیگران دارد. امیر عبدالرحمان، شاه و یا رئیس دولت انتخابی ملت افغان نبود که به نمایندگی مردم خویش غرض عقد چنین معاهده تنگین داخل معامله میشد. بنأ ملت افغان حق دارد که درین خصوص اظهار نظر نموده و حق از دست رفته خود را بدست آورد. نظام فعلی هم از نگاه حقوقی نمیتواند بدون مجوز ملت خط دیورند را به رسمیت بشناسد، دلیل اینکه افغانستان اشغال شده است و تشکل این نظام در زیر نظارت قوای بیگانه تحقق یافته است.

در حالت کنونی، نه ولسی جرگه، نه جرگه های به اصطلاح قومی و حتی نه لویه جرگه صلاحیت بخشیدن خاک های از دست رفته افغانستان را دارد. ما جریان تشکیل لویه جرگه ها و جریان انتخابات شورا را در سالیان اخیر مشاهده کرده ایم که چطور بیگانگان و عوامل داخلی شان با صرف میلیون ها دالر نتایج انتخابات را در بعضی مناطق کشور به نفع افراد مورد نظر تغییر داده و در شمارش نفوس مناطقی که رهبران آن متجاوزین را معاونت کردند، تقلب نموده اند. پس بهترین وسیله مراجعه به آرای عامه یعنی ریفرا ندیم است که در آن فرد فرد کشور بایست حق اظهار نظر را داشته باشد، اما به يك شرط که افغانستان آزادی نسبی خود را دوباره بدست آورد، حاکمیت ملی تأمین گردید و کشور از سیطره اجانب نجات یابد تا زعامت آن بتواند از ملت خود نمایندگی نماید. بایست اذعان کرد که مسایل ملی کشور به یک گروه و یا قوم خاص تعلق ندارد، بلکه به همه اقوام متعلق است و اشتراك مساویانه افراد کشور در جریان تصمیم گیری برای حل این قضیه حاد ملی کاملاً ضروری است. تکرار میکنم که ریفرا ندیم زمانی میتواند ارزش حقوقی بیابد که افغانستان در اشغال کدام کشور خارجی نباشد تا مردم ما بتوانند آزادانه در پای صندوق های رای بروند. مکانیزم به راه انداختن ریفرا ندیم و پرداخت مصارف آن مستلزم همکاری ملل متحد و سازمان های بیطرف بین المللی خواهد بود. نتیجه ریفرا ندیم برای نظام به سر اقتدار در افغانستان این امکان را میدهد که بدون برچسب خیانت به کشور به يك اقدام تاریخی به ارتباط شناخت و یا عدم شناخت خط دیورند دست بزند. تصور کنیم که افغانستان خط دیورند را به رسمیت شناخت. آیا در این حالت پاکستان باز هم از مداخله در امور افغانستان دست خواهد کشید؟ از نگاه اینجانب، جواب به این سوال منفی است با ارائه دلایل ذیل:

سیاست داخلی

نظام دست نشانده کنونی افغانستان پر از مزدوران و جواسیس پاکستان است. پاکستان در هر سه قوای اجرائیه، مقننه و قضائیه بقدر کافی معاشخور دارد. قابل یادآوری است که ایران و فدریشن روسیه هم از عین موقف در افغانستان برخوردارند. زعامت فعلی مانند زعامت قبل از اپریل ۱۹۷۸ نیست، که بتواند با اندک غرور و سر بلندی با پاکستانی ها مناقشه نماید و جوابگوی پالیسی های تخریبی آن کشور باشد. زعامت فعلی از بطن کوچه های پشاور، مشهد و کولاب برخاسته که فاقد هر نوع عزت نفس و سر بلندی است. کودتای مزدوران روس در اپریل ۱۹۷۸ افغانستان را در دامن پاکستان و ایران انداخت. تنظیم های ساخت پاکستان حاکم بر سرنوشت کشور شدند و گروه های هشت گانه ساخت ایران هم خدمتگار نظام آخندی گشتند. مردم ما احترام زیادی به مجاهدین واقعی راه آزادی دارند اما به رهبران فروخته شده تنظیمی نفرت میفرستند. دیدیم که پاکستانی ها و ایرانی ها از طریق همین رهبران تربیه شده خود چه محشری در افغانستان بر پا کردند که نتیجه هم برآمدن گروهی بنام طالبان بود که ضربات خردکننده ای بر افغانستان وارد ساختند. به شعار های ظاهراً ضد پاکستانی ستمیان ملی، وطنفروشان شورای نظار و "افغانستانی" های ضد افغانستان نباید فریب خورد. این گروه ها برای انهدام افغانستان به هر عمل خفت آوری متشبث میگردند و پاکستان را یاری میدهند. همچنان رهبرانی مانند ربانی که ظاهراً از ضد پاکستانی بودن دم میزد، خود مخفیانه با آی اس آی پاکستان در تماس بوده است. چگونگی و تشکل حزب اسلامی حکمتیار و تحریک طالبان برای همه آشکار است و ضرورت به بحث ندارد. روشنفکران متقلب مربوط به بیگانگان به سوبیه پوهاند و داکتر و لیسانس به نفع اجانب عربده میکشند و تغییر نام کشور و محو افغانستان را مطالبه می نمایند.

برای مقابله با توطئه های پاکستان، در قدم اول پاکسازی ادارات دولتی (بالاخص وزارت دفاع، خارجه، اطلاعات و کلتور، داخله و سازمان امنیت)، شورا و قضاء از جواسیس پاکستان شرط حتمی است. ستون

پنجم پاکستان، ایران و روسیه در افغانستان بسیار فعال اند و هر نوع سعی ملی گرایان را در حفظ و حراست کشور نقش برآب میکنند. در شب کودتای ۲۷ اپریل ۱۹۷۸، ستون پنجم شوروی بود که کودتا را به نفع مسکو به راه انداخت. این حالت بار دیگر در افغانستان تکرار خواهد شد اگر غفلت و سهل انگاری مردم ما به ارتباط اعمال خائن ملی ادامه یابد. پس شناخت خط دیورند از جانب افغانستان به هیچوجه دست پاکستان را از افغانستان کوتاه نمیسازد مگر اینکه يك نظام قوی و مستقل در افغانستان مستقر گردد. پاکستان به ضعف شخصیت رهبران کنونی افغانستان که سال ها در آن کشور زندگی نموده و تعلیمات لازم را دیده اند، کاملاً واقف است.

سیاست منطقه نی

افغانستان میدان کشمکش رقابت های سیاسی و نظامی کشور های منطقه شده است. ضعف دولت دست نشانده فعلی افغانستان باعث گردیده که این کشور نتواند يك سیاست خارجی مستقل را در پیش گیرد و بر مبنای منافع ملی عمل نماید. نزدیکی با يك کشور در منطقه حسادت و دشمنی کشور دیگر را سبب میشود. يك افغانستان مستقل حق دارد روابط سیاسی و قونسلوی با هر يك از کشورهای همسایه و یا سایر کشورهای جهان داشته باشد که از نگاه حقوق بین الدول این حق مشروع هر کشور مستقل است. اما وابستگی افغانستان به اجانب، حق این کشور را از بر قرار ساختن روابط مستقل با سایر کشور ها خصوصاً کشورهای منطقه سلب نموده و یا حد اقل محدود ساخته است. بطور مثال پاکستان به انکشاف روابط افغانستان و هند اعتراض دارد و آنرا مخالف منافع امنیتی خود میدانند. پاکستان از باز شدن قونسلگری هند در جلال آباد و قندهار اظهار نگرانی نموده و گفته است که هند از این طریق شورشیان بلوچ را بر ضد پاکستان تشویق و کمک می نماید. در حالیکه میدانیم که هند در گذشته هم در هر دو شهر افغانستان قونسلگری داشت که در آن وقت به دلیل استقرار يك نظام مستحکمر نسبت به نظام کنونی در کشور ما، پاکستان جرأت اعتراض را نداشت. پاکستان همچنان از انکشاف روابط افغانستان با ایران و افزایش نفوذ سیاسی و فرهنگی ایران در افغانستان دست پاچه بوده و در صدد است که چطور بتواند نفوذ روز افزون ایران را در افغانستان خنثی نماید. بالمقابل، هر دو کشور ایران و هند در صدد مهار کردن فشار های سیاسی پاکستان بر افغانستان اند. فدریشن روسیه هم سهم فعال در سیاست افغانستان دارد و در تقابل با پاکستان، در جانب هند و ایران را میگیرد. خواهی نخواهی، رقابت و تصادمات سیاسی، فرهنگی و دیپلماتیک این کشور ها در افغانستان، وابستگان این کشور ها را در حمایت منافع اربابان اجنبی شان به جان هم می اندازد، طوریکه در جریان جنگ های داخلی مشاهده نمودیم. جنگ های سالیان ۱۹۹۲ - ۱۹۹۶ که به وسیله مزدوران اجنبی به راه انداخته شد، افغانستان را در آستانه اضمحلال قرار داده بود. پس شناخت خط غیر حقوقی دیورند تأثیری در روابط خصمانه پاکستان با افغانستان نخواهد داشت. تا زمانیکه رهبران توانا، دور اندیش و عاری از تعلقات اجنبی که از پشتیبانی ملت افغان برخوردار باشند روی صحنه سیاسی افغانستان ظاهر نشوند، پاکستان به مداخلات خود، صرف نظر از شناخت خط دیورند، در افغانستان ادامه خواهد داد و همسان به آن سایر کشورهای همسایه و ذینفع نیز از هیچگونه فعالیت ضد منافع کشور ما خود داری نخواهند کرد. يك رهبر خردمند و با تدبیر خواهد توانست توازن را طور معقول در سیاست خارجی افغانستان پیاده کند و در عین وقت استقلال نسبی کشور را تضمین نماید.

سیاست جهانی

با تجاوز امریکا به افغانستان و حضور قوای ناتو، افغانستان داخل صحنه سیاست جهانی شده است. از ماه نوامبر ۲۰۰۱، نه تنها کشور های همسایه بلکه همه قدرت های جهانی به یک نحوی در سیاست افغانستان فرصت دخالت یافته اند. زعامت فعلی در افغانستان حافظ منافع کشور نی، بلکه حامی منافع کشور هائی گردیده که برای بقای خود به آنها متکی شده است.

کنفرانس دسمبر ۲۰۰۱ در شهر بن تحت حمایت امریکا يك نظام تحت الحمايه را برای مردم ما به ارمغان آورد. دست کشور های همسایه در امور افغانستان باز گذاشته شد و مزدوران بیگانه متعلق به هر يك از کشور های همسایه و قدرت های جهانی روی صحنه آورده شدند. مردم افغان متوقع بودند که کنفرانس بن بتواند يك نظام بهتر و عادلانه تر نسبت به گذشته را در افغانستان تامین کند، اما برعکس تخم نفاق و بدبختی های بعدی که ما هر روز شاهد آنیم در فیصله های کنفرانس بن کاشته شد. مزدوران بیگانه عمداً حاکم بر سرنوشت کشور ساخته شدند تا شرف و ناموس مردم را مورد تجاوز قرار دهند و ملت افغان را روحاً و معنأً مضمحل سازند. جنگ قومی دامن زده شد و يك تعداد از فروخته شدگان برای کسب قدرت و پول از هیچ گونه خود فروشی و خیانت فرو گذاشت نکرده اند. با وجود سرازیر شدن بلیون ها دالر، فقر و بدبختی همچنان بر حیات مردم ما حکمفرماست. ناامنی، فساد، ارتشا و قاچاق مواد مخدره در سطح عالی بیداد میکند. حیثیت جهانی نظام فعلی کاملاً به زمین خورده است.

در چنین يك فضای نارام، تحريك طالبان با حمایت پاکستان دوباره به حرکت آغاز نموده اند. اگر دولت مرکزی پاکستان در زیر فشار امریکا و عكس العمل شديد افغانستان ظاهراً از حمایت مستقیم طالبان خودداری میورزد، نیرو های دیگری در آن کشور فعال اند که با اشاره و یا بدون استیذان دولت مرکزی پاکستان، افغانستان را آرام نخواهند گذاشت. شاید حکومت مرکزی پاکستان قادر نباشد (در ظاهر امر) که فعالیت متقاعدین آی اس آی مانند حمید گل را که پیر دین گروه های تنظیمی افغانستان بود، به آسانی مهار نماید. همچنان گروه های مذهبی تندرو که دوشادوش حکومت مرکزی و آی اس آی فعالیت می نمایند بعضاً از اوامر حکومت مرکزی پاکستان سرکشی خواهند کرد. این گروه های پاکستانی برای مدت طولانی قادر خواهند بود که عناصر مذهبی مانند طالبان، جمعیت اسلامی ربانی، حزب اسلامی و سائر تنظیم ها را تحت نفوذ خود نگهدارند و از ایشان در مواقع مختلف استفاده نمایند. بدون تردید، نقش حکومت مرکزی پاکستان و آی اس آی در حمایت از این گروه ها هم نمیتواند رد گردد. پس ملاحظه میکنیم که شناخت و یا عدم شناخت خط دیورند، افغانستان را از شر مداخلات پاکستان در هر سطحی که باشد، نجات نمیدهد.

رابرت گیتس وزیر دفاع وقت امریکا حین سفرش به پاکستان به تاریخ ۱۲ فروری سال ۲۰۰۷، از مشرف به خاطر کمک در مبارزه با تروریسم قدردانی کرد و اسلام آباد را متحد قوی و اشنگتن خواند. این موقف نشاندهنده اهمیت ستراتیژیک پاکستان نزد امریکاست. بدین معنی که ارزش سیاسی و نظامی پاکستان برای امریکا به مراتب مهمتر از يك افغانستان اشغال شده است. در جریان جنگ سرد، پاکستان متحد امریکا و هم عضو پیمان های سنتو و سیتو تحت حمایت امریکا بود. اگر نشیب و فرازی در روابط پاکستان و امریکا نظر به حالات سیاسی جهانی و منطقه ئی ایجاد میشود، این بدان معنی نیست که اهمیت ستراتیژیک افغانستان نزد امریکا افزایش یافته است. هیچ زعامتی در افغانستان تا حال قادر نبوده است که از بحران در روابط امریکا و پاکستان به نفع منافع ملی افغانستان بهره برداری نماید، زیرا زعامت کشور ما توان سیاسی و دماغ انسانی چنین بهره برداری را نداشته است. بایست یادآور گردم که جیو- پولیتیک افغانستان هم چنین اجازه را برای این کشور نمیدهد تا با دست آزاد به مانور های سیاسی منطقه ئی و جهانی اقدام

نماید. در حال کنونی، يك افغانستان لجام گسیخته با زعامت ضعیف و وابسته به اجانب در هر ساحه، چنگی به دل قدرت های جهانی نمیزند، بلکه صرف منحيث يك آله دست مورد استفاده قرار میگیرد. تبصره ها زیاد است که ممکن بار دیگر امریکا افغانستان را بحال خود و یا به نفع پاکستان رها کند. در این صورت اگر زعامت فعلی خط دیورند را خواه به رسمیت بشناسد و یا نشناسد به حال کشور ما فرقی نمیکند. پاکستان کماکان به مداخله خود در افغانستان طور مستقیم و یا ذریعۀ وابستگان داخلی اش ادامه خواهد داد. پس چه باید کرد؟

برای اینکه بتوانیم از شر پاکستان و سائر کشور های همسایه نجات یابیم، افغانستان باید قدم های جدی را در راه اعمار مجدد برداشته و مردم خویش را برای يك مبارزۀ طولانی در ساحات فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و ایدولوژیک و در نهایت نظامی آماده سازد. ازینرو:

۱. استقرار يك نظام دموکراتیک و ملی و متکی به اراده مردم افغان بدون حضور قوای اجنبی حتمی است
۲. عدالت اجتماعی به پیمانۀ وسیعی تامین گردد
۳. مردم باید در حیات سیاسی و سرنوشت کشور سهیم گردند. بدون مشارکت همه جانبه مردم، هر سیستم سیاسی به سوی پوسیدگی خواهد رفت
۴. درس وطن دوستی در سیستم تعلیمی افغانستان تزریق گردد تا اولاد وطن از آغاز احساس احترام و علاقه مندی به وطن را بیابند و فرزندان صالح برای کشور به بار آیند.
۵. کلیه جواسیس و مزدوران اجانب از دستگاه حکومت طرد گردند. این روش باید شامل هر سه قوای دولت افغانستان گردد. شناخت مزدوران اجانب کار دشواری نخواهد بود
۶. هویت خائنان که برای دریافت پول و یا غصب قدرت قرار داد های علنی و مخفی با بیگانگان بسته اند باید افشاء شود تا هیچ خائنی نتواند منحيث فرد عادی و یا قهرمان تحمیلی جای پائی در جامعه ما بیابد
۷. رفاه عامه باید تامین گردد تا اجانب نتوانند از حالت ناگوار مردم ما بهره برداری نمایند
۸. مبارزۀ همه جانبه علیه وطن فروشان در سطوح ملی و جهانی به راه افتد
۹. اردوی ملی افغانستان از عناصر ضد ملی پاک گردیده و از نو سروسامان داده شود. نظامیان افغانستان بیاموزند که برضد تجاوز بیگانگان و عمال شان بجنگند، نه به نفع اجانب و برضد مردم افغان
۱۰. برضد ارتشاء، فساد اداری و زرع و کشت تریاک و قاچاق مواد مخدره اقدامات همه جانبه بعمل آید

بدین نحو، افغانستان قادر خواهد بود که منحيث يك کشور سالم در صحنۀ سیاست جهانی عرض اندام نموده و توانائی آنرا خواهد یافت که با نیروی مردمی خویش هر گونه توطئه اجانب و مزدوران داخلی آنها را خنثی نماید. شناخت قبل از وقت خط دیورند دردی را دوا نمیکند، بلکه افغانستان را هم بیشتر ذلیل و ناتوان جلوه خواهد داد. در شناخت خط دیورند طوریکه قبلاً خاطر نشان ساختم، تصمیم ملت ما شرط است، و الا سعی هر حکومت در کابل بدون رای ملت نتایج تباہ کن برای افغانستان خواهد داشت.

نهم

اعلامیه اسلام آباد یا تسلیمی افغانستان به پاکستان

سفر حامد کرزی رئیس دولت مستعمراتی کابل به پاکستان در ماه می ۲۰۱۱ ارمغان استعماری داشته است. کابل خواست های اسلام آباد را پذیرفت و دست بالا برای پاکستان در کشور اشغال شده ما داد. اسلام آباد از ضعف دولت مستعمراتی در همه شئون آگاه است. هیئت معیتی حامد کرزی مشتمل بر کسانی بود که سال ها در خدمت آی اس آی بودند. رحیم وردک، برهان الدین ربانی، انور الحق احدی، فاروق وردک، عمر داوودزی و دیگران سال ها از خوان آی اس آی مستفید شدند. اگر سیاف، سید مخدوم رهین و سایر مزدوران پاکستان هم کرزی را همراهی میکردند، حلقه غلامان وسیع تر میشد.

مسخره اینکه، پاکستان وعده نمود که به ثبات، حاکمیت، صلح و موفقیت افغانستان احترام میگذارد. این وعده پوچ، جرم پاکستان را به ارتباط تجاوز و مداخلاتش در افغانستان ثابت می سازد، یعنی پاکستان در گذشته افغانستان را بی ثبات ساخت اما منبعده ظاهراً "تعهد" میدهد که بیش ازین در امور افغانستان مداخله نکند، چیزیکه پاکستان سال ها از آن انکار میکرد. رهبران تابع استعمار در هر دو کشور موافقه کردند که بهبودی کیفیتی را بر مبنای اعتماد و آرزوی طرفین در روابط دو جانبه ایجاد نمایند. پاکستان ظاهراً متعهد گردیده است که حق ترانزیت افغانستان را مورد تأیید قرار داده و مانع رسیدن لاری های حامل اموال افغانی به بندر کراچی نگردد.

در این توافق نامه افغانستان چیزی ندارد که به پاکستان عرضه کند، اما پاکستان به آرزو های خود رسید. به پاکستان اجازه داده شد که در ساحات استخراج معادن و صحت عامه در افغانستان سرمایه گذاری نماید. پاکستان همچنان موقع خواهد یافت که در ساحات مختلف اقتصادی و صنعتی و اعمار مجدد افغانستان سهم فعال گیرد. اگر پاکستان به پیاده کردن این ستراتیژی افغانی خود موفق گردد، ضربه محکمی به رقبای منطقه ئی خود یعنی هند و ایران در افغانستان وارد خواهد کرد. تا اکنون هند و ایران اسپان خود را در افغانستان چهار نعل میدانند و سدی در مقابل خود نمی بینند. پاکستان در بدل وعده فریبکارانه همکاری در مبارزه علیه شورش و ناامنی ها، توافق افغانستان را در مورد خط ترانزیتی که پاکستان را به آسیای مرکزی وصل میکند، بدست آورد. منبعده پاکستان قادر خواهد شد که اموال تجارتي خود را با مصرف کم به آسیای مرکزی و ماورای آن برساند و در مقابل از انرژی و نفت گاز نسبتاً ارزان آسیای مرکزی مستفید شود. افغانستان صرف از تعرفات گمرکی تجارت طرفین مستفید خواهد شد و عاید ناچیزی را نصیب خواهد گردید.

بر مبنای اعلامیه اسلام آباد، هر دو کشور "موافقه" کردند که همکاری های لازم را در سکتور مالی و بانکی تشویق نمایند و در تاسیس شرکت سرمایه گذاری مشترک غرض به راه انداختن پروژه های انکشافی در هر دو کشور اقدام نمایند. همچنان هر دو جانب موافقه نمودند که در چوکات همکاری ها در جهت انکشاف ساختار زیربنائی کار نمایند. مهم تر از همه پاکستان متعهد شده است بیش از ۲۰۰۰ بورس

تحصیلی در رشته های طب و مهندسی در اختیار افغانستان قرار دهد. عجب سعادتی نصیب دولت مستعمراتی افغانستان شده است!

با توجه به وضع نکبتبار افغانستان، آیا این کشور قادر است که در پاکستان سرمایه گذاری های بالمثل بنماید و از آن سود برد؟ واقعاً که جواب منفی است. افغانستان در حال کنونی هیچ گونه توانایی اقتصادی، مالی و تخنیکی ندارد که بتواند نقشی در ساحات مختلف انکشافی در پاکستان داشته باشد و از این طریق مفاد سیاسی و اقتصادی بدست آورد. اگر در افغانستان یک دولت آزاد و مستقل ملی مستقر میبود، به چنین اعلامیه و یا توافقنامه دلتبار تن در نمیداد و یا حد اقل دقت بیشتری به خرج میداد. حتا در همین مرحله که افغانستان در اشغال و تصرف نیرو های متجاوز ناتو و امریکا است، کرزی و یارانش میتوانستند با احتیاط عمل نموده و توافقنامه را به چند مرحله به امضا برسانند. بنابراین، دولت مستعمراتی کابل توان اینرا میافت که نیت اسلام آباد را یکی بعد از دیگری مورد ارزیابی قرار داده و بعداً به سوی توافق جدیدی گام بردارد. در حالیکه در پیمان جدید، کابل کلاً تسلیم خواهشات اسلام آباد گردید.

بدون کمترین تردید که هر دو جانب صرف نظر از تنش های واقعی و یا تصنعی با امریکا، دعای واشنگتن را با خود داشته اند وگرنه قادر نمیبودند که چنین مصافه طولانی را به این آسانی ببیمایند. از روحیه پیمان جدید آشکار میشود که واشنگتن حق زیادی برای پاکستان در افغانستان داده است تا آرامش خاطر اسلام آباد را فراهم نماید. امریکا هرگز افغانستان را بر پاکستان ترجیح نمیدهد. امریکا پاکستان را از برتانیه به ارث برده و از این میراث تا اکنون خوب نگهداری کرده است. در جریان جنگ سرد، پاکستان در پهلوی امریکا بود و از حمایت کامل و کمک های اقتصادی و نظامی امریکا مستفید گردید. زعامت مستعمراتی کابل این قابلیت را ندارد که بتواند از خلق "تشنج" در روابط اسلام آباد و واشنگتن بهره گیرد زیرا خود دست نشانده است.

حال، مزدوران استعمار حامی تاسیسیس دایمی مراکز نظامی امریکا در افغانستان چه خاک را بر سر خود میریزند؟ این خفاشان ادعا میکنند که تاسیسیس مراکز نظامی امریکا در افغانستان این کشور را از تعرضات احتمالی پاکستان و ایران مصنون نگه میدارد. چه نوع تعرضاتی خانمها و آقایان! اما این خفاشان نگفتند که تعرضات کشور های همسایه صرف نظامی است یا اینکه اشکالی دیگری هم دارد؟ پیمان جدید بین دولت مستعمراتی کابل و اسلام آباد نشان میدهد که پاکستان به اهداف خود در افغانستان رسیده است. تاسیسیس مراکز نظامی امریکا در افغانستان مانع یورش های سیاسی و اقتصادی و فرهنگی پاکستان و ایران در کشور ما نخواهد شد زیرا این مراکز نظامی برای مقاصد وسیعتری استعماری بناء خواهد یافت.

جیره خواران استعمار باید بدانند که روزی استعمار شما را هم بعد از استفاده و استعمال به زیاله دان تاریخ حواله خواهد داد تا فریاد شما به جایی نرسد. دیر یا زود همان روز آمدنی است.

دهم

بمباران افغانستان و زانو زدن نزد طالبان

از ۷ اکتوبر ۲۰۰۱ تا اکنون، امریکا و متحدین مقادیر عظیم بم و راکت بر فرق مردم افغانستان ریخته اند تا نظام قرون وسطائی طالبان را از بیخ برکنند و جایش دست پروردگان خود را بنشانند. صد ها هزار تن از مردم بی گناه جان ها شان را در زیر حملات بم افکن های امریکائی از دست داده و در بدر و آواره شده اند. نتیجه این شد که نمایندگان دولت نشانده کابل با حمایت امریکا، اما با عجز و ناتوانی پیش روی طالبان بیرحم سر خم نمایند و شفقت آنها را تقاضا کنند. این است عملکرد ۱۴ ساله امپریالیزم امریکا که افغانستان را در چه پرتگاهی سوق داده است.

نظر به تحقیقات گلوبل ریسرچ (Global Research)، افغانستان کشوری است که سنگین ترین و شدید ترین بم ها و راکت را متحمل شده است. این کشور از سال ۲۰۰۱ تا سال ۲۰۱۵، ۶۱۰۰۰ هزار بار از جانب امریکا و متحدین ضربه خورده است. صرف در سال اول حملات هوائی به افغانستان، با ۲۴۰۰۰ هزار بم و راکت مردم ما را هدف قرار دادند. به تعداد ۲۹۰۰۰ راکت و بم دیگر هم بین سالیان ۲۰۰۷-۲۰۱۲ مردم ما را تکه تکه کردند که کمتر از دوکتورین "هول و وحشت" زمرفیلد در عراق نبود. همه این حیوانیت به خاطر این بود تا امریکا نظام طالبی را سرنگون ساخته و نظام فاسد دست نگر خود را در افغانستان مستقر سازد. سنگین ترین حملات در ماه اکتوبر ۲۰۱۰ بود که ۱۰۴۳ بار مناطق مختلف کشور در زیر آتش بم و راکت های امریکائی قرار گرفتند و تلفات عظیمی را بر کشور و مردم ما تحمیل کردند.



امریکا و ناتو در بمباران افغانستان از جدید ترین سلاح هائی که در ذرات خانه خود داشتند استفاده برده اند. بر حسب گزارش گلوبل سیکوریتی (Global Security)، در جریان حملات امریکا به افغانستان که

بنام "عملیات آزادی متداوم" مسما شد، طیارات بم افگن B1, B2, B52 از مراکز نظامی دیاگو گارسیا (Diego Garcia) در بحر هند برخاسته و بعد از طی مصافه طولانی، بم ها و راکت خود را بر فضای افغانستان رها میکردند. در خلال این مدت قوای هوایی امریکا ۶۰۰ بار اهداف مورد نظر خود را زیر حمله گرفتند. تا اخیر ماه نوامبر ۲۰۰۱، طیارات بم افگن B1s و B52s، ۴۷۰۰ تن بم و راکت نصیب مردم افغانستان ساختند تا یک نظام بی پایه طالبی را از پا در آورند. بعداً طیارات شکاری اف 15، اف 16 و AC-130H/U هم در تیتر افغانستان شامل شدند و جهنم آفریدند. در ماه دسمبر ۲۰۰۱، امریکا حد اقل چهار بم با طول ۱۷ "فیت" را که به نام دیزی کتر (Daisy Cutter BLU-82) یاد میشود و قابلیت نفوذ و تخریب تونل های القاعده را داشت، مورد استفاده قرار داد. همچنان امریکا سه بم اتمی کوچک را در مواضع مورد نظر پرتاب نمود که تأثیرات مواد رادیو اکتیف آن تا حال باقی مانده است. طیارات بم افگن B1 امریکائی همچنان بم های خوشه ئی (CBU-87s Cluster Bomb) ۱۰۰۰ پوند را در افغانستان استعمال نمودند تا طالبان را زودتر وادار به تسلیم بسازند. بم های خوشه ئی ساحه وسیعی را تخریب نموده و تلفات زیادی بار میآورد.



بمباران قریه جات در کاپيسا



یکی از شهکار های امریکا در شینگل کتر



ترحم امریکانی

تلفات انسانی ناشی از بمباران افغانستان غیر قابل بیان است. سازمان های حقوق بشر از آغاز تا حال حملات وحشیانه امریکا و ناتو را در افغانستان محکوم نموده و آن را خلاف موازین حقوق بشر دانسته اند. امریکا خواست که نظام طالبی را سرنگون سازد و ریشه القاعده را از افغانستان برکند، اما در عوض چه به افغانستان به ارمغان آورد؟ فاسدترین نظام که متشکل از ناموس فروش ترین و خائن ترین افراد بوده اند. پس اگر گروه طالبان مردم سیاه اندیش، خونخوار و دشمن حقوق بشر و حقوق زن بوده اند که هستند، چرا امریکا و دولت دست نشانده اش بعد از ۱۴ سال کشتار و تخریب میهن ما با طالبان داخل مذاکره میشوند. آیا طالبان ضعیف شده اند که حاضر اند تسلیم گردند؟ هرگز چنین نیست.

موقف نظامی و سیاسی طالبان نسبت به چند سال قبل قویتر و سازمان یافته تر شده است. روزی نیست که طالبان بر دولت مستعمراتی کابل و مراکز امریکا و ناتو ضربه وارد ننمایند و موضعی را اشغال نکنند. بنابراین، به وضاحت مشاهده می نمائیم که دست طالبان و دولت پاکستان در مذاکرات به اصطلاح صلح بالا خواهد بود. در مذاکرات صلح همیشه داد و گرفت وجود دارد و طرفین مذاکره باید چیزی بدهند و چیزی بگیرند. درین صورت خواهشات طالبان خواه موجه باشد یا غیر موجه، باید قسماً برآورده شود و نظرات سیاسی و اجتماعی شان مورد پذیرش قرار گیرد، در غیر آن مذاکرات صلح ناکام شده و جنگ و ستیز ادامه خواهد یافت. در صورت پذیرش نظرات طالبان، بار دیگر حالتی پدید خواهد آمد که امریکا و ناتو افغانستان را به خاطر آن برای ۱۴ سال بیرحمانه کوبیده اند. امریکا بارها گفته است که این کشور دوست دایمی و دشمن دایمی ندارد، اما زانو زدن مقابل طالبان شکست و افتضاح بزرگ سیاسی و جهانی برای امریکا تلقی میشود. نقش دولت مستعمراتی کابل در مذاکرات صلح اسلام آباد ارزش ندارد. دولت مزدور کابل فرمان می گیرد و اجراء میکند. خائنانی که در جریان حملات بیرحمانه امریکا در حمایت از بمباران افغانستان در تلویزیون های این کشور ظاهر میشدند و عریبه می کشیدند، حال چه خاک را بر سر خود میریزند. این گروه کثیف بی هویت مکافات خود را در بدل فروش "میهن شان" گرفتند و چند صباحی به حیث بی حیثیت ترین وزیر و سفیر مقرر شدند تا چور کنند و خون مردم خویش را بخورند. عده دیگر هم در کاسه لیبی و خیانت آنقدر پیش رفتند که در بدل پست و مقام از ناموس شخصی هم گذشتند.

آیا هدف امریکا از بمباران افغانستان صرف برکناری طالبان سرکش و تحمیل ناشریف ترین انسان ها بر مردم ما بود یا اینکه اهداف دیگری داشته است؟ اگر هدف تنها انهدام نظام طالبی بود، چرا گذاشته شد که طالبان دوباره احیاء گردند و خطرات امنیتی را برای نظام مستعمراتی کابل سبب گردند؟ از سیرانکشافات سیاسی منطقه ئی و جهانی و سیر تکاملی روش های امپریالیستی امریکا در منطقه چنین استنباط میشود که

با بمباران افغانستان و انهدام طالبان سرکش و تحمیل یک نظام مستعمراتی، امریکا اهدافی دیگری در افق داشته است:

اول اینکه، امریکا توانسته است به منابع عظیم زیر زمینی افغانستان دست یابد و آن را به غارت ببرد. دخایر لیتیم (Lithium) و مواد نایاب زمین از زمره ارزش های مادی افغانستان است که تجاوز گران آن ها را به یغما برده اند. ارزش ذاتی دخایر طبیعی افغانستان غیر قابل پیمایش است که حتا بین خود تجاوز گران امریکائی و برتانوی بر سر دزدیدن مواد قیمتی تصادمات صورت گرفته است. با موجودیت یک نظام صد در صد مطیع و افراد فاقد وجدان ملی و شرف انسانی در رأس قدرت مانند کرزی و شرکاء، گروه جمعیت اسلامی و شورای نظار، امپریالیزم توانسته است که ثروت افغانستان را به راحتی بدزدد و بیلیون ها دالر ثروت ملی را از کشور ما خارج سازد.

دوم اینکه، موقعیت ستراتیژیک افغانستان و نصب پیشرفته ترین آلات نظامی و رادار ها به متجاوزین امریکا و ناتو توانائی میدهد که تا تحولات آسیای مرکزی و فعالیت های روسیه و چین را به دقت زیر نظر بگیرد. لذا غرض رسیدن به این هدف، نصب یک نظام دست نشانده در کابل برای امریکا حتمی بوده است. با موجودیت طالبان سرتنجه و حرف نا شنو، این زمینه برای امریکا میسر نمیشد. شیوع و گسترش جنگ سرد دوم هم میتواند بهترین انگیزه برای تداوم اشغال افغانستان باشد.

سوم اینکه، ایران که تا هنوز خصم امریکا شمرده میشود، از زیر چشمان رادار های نصب شده امریکائی در افغانستان دور نیست. با وجودیکه انهدام عراق و نظام طالبی، امریکا و ایران را موقتاً شریک ستراتیژیک یک دیگر ساخت، اما هنوز بی اعتمادی کامل بر روابط این دو کشور حاکم است. در ماه های اول تجاوز امریکا به افغانستان، زمزمه های حملات امریکا به ایران که یکی از کشور های محور شرارت از نظرگاه امریکا تلقی میشد، به گوش میرسید. در صورت آغاز جنگ بین امریکا و ایران، مراکز نظامی امریکا در مجاورت سرحدات افغانستان – ایران نزدیک ترین محلات برای حمله به ایران محسوب می گردید. ازینرو از نگاه جغرافیائی، اشغال افغانستان برای منافع امپریالیستی امریکا با اهمیت بوده است.

پس چرا امریکا حاضر شده است که با طالبان راه آشتی را در پیش گیرد و به دولت دست نشانده خود در کابل هدایت دهد که مذاکرات صلح را آغاز نمایند؟ بایست خاطر نشان ساخت که مذاکرات صلح بین طالبان و دولت مستعمراتی کابل (در واقعیت امریکا) به یک بارگی اتفاق نیفتاده است. از چند سال بدینسو امریکا و طالبان در نقاط مختلف جهان دیدار های مخفی داشته اند. خواهی خواهی، نتیجه دلخواه به یکبارگی حاصل نمیشود، بلکه حوصله و زمان گشتی را ایجاب می نماید. اخیراً جیمز دوبن (James Dobbins) و کارتر ملکسیان (Carter Malkasian) مضمون مطولی را در مجله معتبر امورات خارجی (Foreign Affairs) مورخه جولای – آگست ۲۰۱۵، به رشته تحریر در آورده که از مذاکرات صلح با طالبان پشتیبانی نموده اند. جیمز دوبن نماینده امریکا در کنفرانس استعماری بن بود که بعداً به حیث نماینده خاص اوباما در امور افغانستان و پاکستان ایفای وظیفه میکرد. وقتیکه یک فرد سیاسی امریکائی با این سابقه کار و موقف مشوق صحبت با طالبان باشد، گفته میتوانیم که امریکا حاضر به پذیرش طالبان در صحنه سیاسی افغانستان خواهد شد. نظرات جیمز دوبن به ارتباط مذاکره با طالبان از جای دیگر مایه می گیرد.

نارامی های اخیر در افغانستان و تحولات غیر قابل پیش بینی دنیائی، امریکا را دچار سرگیچی ساخته است. بحران اوکراین، تشنج در شرق میانه، احیای نفوذ روسیه در آسیای مرکزی، پیشرفت های سریع اقتصادی و نظامی چین و همکاری های ستراتیژیک بین روسیه و چین، امریکا را سخت درمانده ساخته است. بر مبنای این تحولات جهانی، امریکا سعی میورزد که نقاط بحرانی را به نفع خود کاهش دهد تا زمینه کامل برای تقابل با روسیه و چین مهیا گردد. امریکا با نصب یک نظام و گروه فاسد در افغانستان، بد نامی جهانی حاصل نموده است. بیلیون ها دالر مالیه دهندگان امریکائی در جیب کثیف ترین انسان ها افتاده و کاری هم برای انکشاف افغانستان انجام نشده است. در داخل امنیت طور سرسام آوری رو به خرابی رفته است. طالبان موفقانه با نیرو دولت دست نشانده کابل دست و پنجه نرم می کنند و میکشند و کشته میدهند. پس امریکا تصمیم گرفته است که با دادن امتیازی، طالبان را آرام سازد و در صورت ضرورت از آنها برای مقاصد منطقه ئی هم استفاده نماید. بعید نیست که طالبان قرون وسطائی آله دست قرار گرفته و برای مقاصد امپریالیستی به ماورای سرحدات افغانستان فرستاده شوند. درین صورت نه حقوق بشر و نه حقوق زن نزد امریکا و متحدینش ارزش خواهد داشت.

دولت مستعمراتی کابل و سایر جیره خواران استعمار به جزء اطاعت کمترین حق اعتراض را نخواهند داشت. تصمیم گیرنده امریکاست، نه دولت مزدور کابل. این است نتیجه کل از بمباران کشور فلاکت زده ما که امریکا و مزدورانش را برای بیش از ۱۵ سال شادمان ساخته است.

یازدهم

چرا جاسوسان و جانیان رهبران و قهرمانان قومی میشوند

در ۴۰ سال اخیر، به استثنای مردم افغانستان کمتر مردمی در جهان دیده شده است که یک میهن فروش، دزد و ویرانگر را به حیث پیشوای خود بپذیرند و آنها را قهرمان بنامند. به گفته کابلین "چه بلائی ما را پیش مانده" که خوب را از بد تفکیک کرده نمی توانیم. طی سالیان بربادی و بدبختی، هر فردی که صاحب شرافت، وجدان انسانی و شخصیت واقعی بشری بوده است، از صحنه کنار رفته و یا اینکه به دیار عدم فرستاده شده است. به عوض، ناپاک ترین، غیر شرافتمند ترین و میهن فروش ترین افراد بی هویت به اوج قدرت رسیده و صاحب تاج و تخت شده اند. آیا این زوال تدریجی یک ملت نیست که فرزندان شریف و صدیقش مورد استهزاء و تحقیر قرار می گیرند و سرانجام نابود می گردند، اما ناخلفان و ناموس فروشان "عزت" می بینند و رهبر می شوند؟ آیا این اوج ضلالت و گمراهی نیست که یک قبیله، یک قوم و یا یک ملت خائن ترین، جانی ترین و خاک فروش ترین افراد را به حیث رهبر خود بگمارد و بگوید که من به وجود این انسان فرومایه افتخار می کنم؟ چرا ما از شرافت و نجابت نفرت پیدا کرده ایم که در جستجوی دزد و دغل و جانی هستیم؟ چنین مصیبت اکنون بر ما تحمیل شده است. با این جریان فرومایه پرستی، نباید ارتقاء و بهبودی کشور را متوقع بود.

اگر بسیار دور نرویم، افغانستان در چهار دهه اخیر شاهد عروج خفاشان سیاسی بوده است که کمترین عرق میهن دوستی و نوع پرستی در مغز و گوشت و استخوان آنها سراغ نمیشود. شریر ترین، بی مسلک ترین، آدم کش ترین و کثیف ترین "انسان" ها در رأس امور تعیین گردیده اند. انسان های شریف و پاک که کمترین خیانتی به مردم و میهن خود مرتکب نشده اند، از نظر ها افتاده و کسی وقعی به آنها قایل نشده است، زیرا در عصر جانیان و خاک فروشان، جانی برای انسان های صادق، شریف و با وجدان وجود ندارد. بی شرافتی به یک مسلک مقدس در ۴۰ سال اخیر مبدل شده است. فاسقان انسان های با حرمت را "کهنه فکر" و "عقب مانده" می نامند و اظهار می کنند که این انسان های شریف از این عصر نیستند. عجب دنیائی!

درین جا حکایتی دارم که سال ها قبل در یکی از کتاب ها خوانده بودم. دقیقاً صنف دهم مکتب بودم که یک کتاب از یک نویسنده فرانسوی با ترجمه دری آن به دستم رسید که عنوان آن را فراموش کرده ام، لکن محتویات کتاب را که در مورد بدبختی های اجتماعی جوامع بشری بود، به یاد دارم. نویسنده نگاشت: من روزی شیطان بزرگ را خواب دیدم که به شیاطین کوچک که شاگردانش بود، درس میداد که چطور جوامع انسانی را برباد نمود. بعد از ماه ها درس و رهنمایی شیاطین کوچک در بربادی انسان ها، روز امتحان فرا رسید. شیطان بزرگ از شاگردان خود یعنی شیاطین کوچک سوال نمود که برای اضمحلال جوامع انسانی چه باید کرد؟ شاگرد اول گفت که رشوت بهترین وسیله برای بربادی انسان هاست. شیطان بزرگ گردن این شاگرد را برید. از شیطان دیگر عین سوال را کرد، این شاگرد گفت که ترویج دروغگوئی می تواند انسان را به سوی بربادی بکشاند. شیطان بزرگ به این جواب قناعت نکرد و گردن او را هم قطع کرد. بعد از دو گردن زدن، سائر شیاطین کوچک خاموش نشستند و از ترس جواب ندادند.

شیطان بزرگ به شاگردانش گفت که حیف وقت من که صرف شما شیاطین احمق کردم که تا حال نمی دانید که چطور انسان ها را به سوی تباهی کشاند. من حالا به شما لعنتی ها می گویم که چه باید کرد که در آینده همینطور عمل نمائید. شیاطین کوچک به استاد گفتند که استاد بفرمائید به ما بگوئید که چه کنیم. شیطان بزرگ گفت: "برای تباهی جوامع بشری، انسان های نا اهل را در وظایف عمده گماشتن و به آنها عزت تصنعی دادن لازم است. اینجاست که می توانیم انسان را ذلیل بسازیم و آنها را به سوی پرتگاه نیستی سوق دهیم." حالت افغانستان کاملاً شبیه به خواب وحشتناک نویسنده است. بدون کمترین تردید که فاسد ترین و نا اهل ترین انسان ها در رأس امور گماشته شده و یا اینکه در رهبری قوم و قبیله خود در قله عزت تقلبی تکیه زده اند.

جواسیس و جانیان نمی توانند بدون استفاده باقی بمانند. ضعف شخصیتی جواسیس و جانیان سبب می گردد که این نوع مخلوق به آسانی خود را در معرض مزایده و خرید و فروش قرار دهند. خریداران بیشتر سازمان های جاسوسی و استخباراتی کشور هائی است که در افغانستان برای اهداف ستراتیژیک خود فعالیت دارند. بنابراین، سازمان های استخباراتی اجنبی "انسان" های خائن به میهن را یک نوع پوشش میدهند تا از قهر و غصب مردم خویش در امان باشند. یکی ازین روش های استخباراتی نصب افراد جانی و جاسوس در رأس قوم و قبیله است که کسی جرأت مخالفت را با آنها نداشته باشد. این نوع وابستگی حاکم و محکوم و یا برده و بدار اسارت دایمی را در قبال دارد. فرد جاسوس و جانی صد در صد تابع اوامر بیگانه است، زیرا اراده و وجدانش زائل شده است. سازمان های جاسوسی بیگانه به "انسان" های سست عنصر، پست فطرت، نامرد، جانی و شرف باخته ضرورت دارد که آنها را به حیث قهرمان قوم و قبیله بر یک عده بی خبر از دنیا تحمیل نمایند. در مجموع دلایل آتی را برای رهبر و قهرمان ساختن افراد جاسوس و جانی می یابیم:

۱. با هراس از به محاکمه کشاندین نسبت خیانت به میهن و ارتکاب جنایت و ویرانگری، جواسیس و جانیان خود را در پناه عده ای از نا عاقلان قوم خود و مذهبیون متقلب قرار میدهند تا مورد حمایت قرار گیرند. قوم پرستان ابله هم صرف بر مبنای احساسات قومی، نژادی و مذهبی، از جانی قوم خود پشتیبانی می نمایند و به آنها لقب رهبری و قهرمانی می دهند. همین جاست که زوال یک قوم و یا ملت آغاز میشود.

۲. جواسیس و جانیان همراه با فیودال ها، جنگ سالاران و روحانیون فاسد برای تداوم سلطه خود، جنگ قومی را دامن می زنند و تداوم می بخشند. این گروه می دانند هر زمانیکه دهقان و یا کارگر پشتون، تاجیک، هزاره، ازبک، ایماق و سایر دهقانان و کارگران متحد شوند و علم مبارزه را علیه میهن فروشان، جنگ سالاران، فیودال ها و جانیان بلند نمایند، روز زوال آنها خواهد رسید. روی این دلیل، جواسیس و جانیان که متحد فیودال ها و جنگ سالاران اند، پیوسته می کوشند تا ضدیت و نفرت قومی را توسعه دهند و طبقات محروم اقوام را از یک دیگر بدور نگهدارند. حمایت سازمان های جاسوسی بیگانه در عقب جواسیس و جانیان قرار دارد تا همین حالت را ادامه دهند.

۳. جواسیس و جانیان سعی میورزند که پول گزاف و ثروت عظیمی را که از طریق جاسوسی، قاچاق مواد مخدره و سنگ های قیمتی، دزدی و غارت به دست آورده اند، همیشه در قبضه داشته تا کسی نتواند این ثروت ناجایز را از آنها به نفع ملت بستاند و به بیت المال تسلیم نماید. ازینرو، جواسیس و جانیان می کوشند که خود را در پناه قوم خود قرار دهند و خود را منحیث رهبر و قهرمان بر آنها

تحمیل نمایند تا کسی نتواند صدای اعتراض را علیه آنها بلند نماید و یا آنها را محکوم به خیانت سازد.

۴. جاسوسان و جانیان، متجاوزین را در تجاوز به افغانستان معاونت نموده اند. سازمان های استخباراتی اجنبی هم به کمک این افراد خاین به میهن شتافته و آن ها را در رسیدن به رهبری و قهرمانی قومی کمک می نمایند. این افراد میتوانند بهترین وسیله در دست سازمان ها جاسوسی بیگانه باشند. هر زمانی که یک کشور بنای مداخله و تجاوز را به افغانستان می گذارد، اولتر از همه جنگ سالاران، رهبران ناسالم مذهبی و قومی و خیانت پیشه های مسلکی پیش قراول متجاوزان می شوند. در تجاوز شوروی و امریکا به افغانستان، ما شاهد عملکرد جواسیس و جانیان به عنوان رهبر و قهرمان بوده ایم.

جاسوس و جانی ای که به قوت بیگانگان به قدرت می رسد و بر قومش تحمیل می گردد، بدون تردید که سبب بدبختی های اجتماعی شده و نفاق ملی را دامن می زند. بقای یک جاسوس در خیانت به میهن است. هر فردی که به منظور تعلقات قومی، نژادی، سمتی و مذهبی از یک جانی و جاسوس حمایت می کند و او را رهبر و قهرمان خود می شمارد، شخصیت انسانی اش مضمحل میشود و به مقام حیوانی نزول می کند. پس وجیبۀ هر افغان با شرف و هر فرد عاقل و نجیب این است که از جاسوس، جانی و خائن به میهن حمایت نکند و حتا او را از قوم و قبیلۀ خود براند و محکومش نماید. اینجاست که عزت انسانی همان فرد و یا قوم و قبیلۀ بالا میرود و به اثبات میرسد که یک فرزند ناخلف و خائن به میهن مقام و منزلتی نزد انسان های با شرف ندارد.

دوازدهم

تداوم وحشت ۷ و ۸ ثور

خاک فروشان و میهن فروشان خلقی - پرچمی در روز سیاه ۷ ثور ۱۳۵۷ شمسی، کشور مادری ما را به سوی نیستی و تباهی سوق دادند. برای غضب قدرت سیاسی، این انقلابیون متقلب و این خاک فروشان حرفوی خون ریختند، کشتند و ویران کردند و بالاخره بزدلانه کشور را در دست ویرانگران جهادی و مزدوران پاکستان و ایران گذاشتند و خود به جانب کشور های امپریالیستی فرار نمودند. حال در خدمت امپریالیزم جهانی قرار دارند و به حیات غیر شرافتمندانه خود با غرور خاص خویش ادامه می دهند. همین خلق وحشت توسط حیوان صفتان خلقی و پرچمی در روز ۷ ثور بود که تا امروز مردم ما از نتایج اعمال وحشیانه ای این گروه بی وجدان رنج می کشند.

در طول دوران دموکراسی نیم بند سلطنتی، شرافت باختگان خلقی - پرچمی خود را نماینده طبقه کارگر و اقشار محروم افغانستان معرفی می کردند و در مظاهرات عربده می کشیدند که در صورت به قدرت رسیدن در خدمت زحمت کشان میهن خویش قرار خواهند گرفت و افغانستان را از دوره فیودالی به عصر مدرن صنعتی جهش خواهند داد. اما زحمت کشان میهن ما مشاهده کردند که در عوض صنعتی ساختن کشور، افغانستان را به عصر ماقبل فیودالی کشانیدند و کشور را ۳۰۰ سال به عقب راندند.

در جریان حاکمیت یک و نیم ساله دو گوساله خلقی، تره کی و امین و در دوام آن دو مزدور پرچمی ببرک و نجیب، صد هزار تن از هم میهنان ما طی يك تصفیه و سرکوبی وحشتناک قتل عام شدند. زندان ها از افراد بی گناه، دهقانان، کارگران و انقلابیون راستین پر شد و اینکه کدام روز و ساعتی حاکمیت دراکولائی آنها را به کام مرگ می کشاند، دقیقه شماری می کردند. اکثریت عظیم قربانیان نظام وحشت خلقی، طبقات و اقشار محروم جامعه بودند که زمانی شرف باختگان خلقی - پرچمی خود را مدافع آنها معرفی می کردند. زندان ها به کشتارگاه ها و وحشتگاه های این تقاله های استعمار سرخ مبدل شد و سلول های زندان به نوبت برای کشتار های بعدی پر و خالی میشد. سردمداران رژیم به اصطلاح سوسیالیستی "آرزو داشتند" که با خیانت و جنایت، جامعه فیودالی افغانستان را یک شبه به يك جامعه "سوسیالیستی" تبدیل نمایند. اما هر عمل ضد بشری این نانجیبان و مزدوران سوسیال امپریالیزم، ضد سوسیالیزم علمی بود. حادثه ۷ ثور برخلاف ادعاهای دست اندرکاران آن نه در جهت سعادت و پیشرفت بلکه در مسیر تباهی و سیاه روزی مردم افغانستان به راه انداخته شد و تا زوال آن ها در همان مسیر باقی ماند و بعداً هم طور دیگر تداوم یافت.

از همان روز نخست حاکمیت وحشت خلقی - پرچمی، لاف زنی و تبلیغات مضحکانه و بی شرمانه در مورد "انقلاب" نامیدن کودتای خونین شروع شد. شعار های بی معنی مانند "انقلاب ظفر نمون ۷ ثور"، "انقلاب برگشت ناپذیر ۷ ثور" و ده ها زوزه کشی ها دیگر گوش مردم را کر میکرد. خود فریبی و بلند پرواز های کودکانه رهبران کودتای ضد ملی در حدی بود که حفیظ الله امین خائن و فاشیست، پیروزی انقلاب کبیر ۷ ثور (؟) را "راه نوین در به ثمر رساندن انقلابات پرولتاری" دانست. میهن فروش دیگر خلقی بنام دستگیر پنجشیری که یکی از شرف باخته ترین اعضای کدر رهبری جناح خلق حزب

دموکراتیک بود، اظهار داشت که نتایج این حادثه (یعنی کودتای ۷ ثور) از نظر وی به متزلزل ساختن پایه های اجتماعی و اقتصادی فیودالیزم و امپریالیزم در منطقه و نیم قاره آسیا منجر گردید. اما دلچسپ اینکه اکنون شخص دستگیر جان در کنجی از ایالت واشنگتن در امریکا خزیده و برای امپریالیزم سربازگیری می کند. این تغییر شخصیت او را میتوان یک "جهش" و "تحول کیفیتی دیالکتیکی" نامید.

روز شوم ۷ ثور به عبارت ساده تر فقط و فقط یک کوتای خونین نظامی بود که بوسیله جواسیس کی جی بی و جی ار یو و به هدایت مسکو به راه انداخته شد و نمایندگی از هیچ طبقه پیشرو اجتماعی نمیکرد. روی همین دلیل بود که خلقیان و پرچمیان بی مقدار فاقد پایگاه اجتماعی در درون توده های میلیونی کشور بودند و به زور برچه اردوی سرخ روش حاکمیت خود را بر مردم تحمیل ما میکردند. بیهودگی در کردار و گفتار این تفاله های اجتماعی بود که بعد از کودتا به پاره کردن و شکم دریدن یک دیگر آغازیدند و هویت آلوده و ضد بشری یک دیگر را افشاء نمودند. دوگماتیزم ایدولوژیک و فقدان عمق نظر در جامعه شناسی کشور و عدم درک درست از ناسامانی های اجتماعی و عقب ماندگی های سیاسی و فرهنگی، خاک فروشان خلقی و پرچمی را وادار ساخت که برای بقاء و نجات خویش از قهر مردم، به سوسیال امپریالیزم شوروی پناه ببرند که سرانجام تجاوز شوروی به افغانستان را به دنبال داشت. بقیه را همه میدانند که در خلال مدت تجاوز و اشغال کشور توسط سوسیال امپریالیزم شوروی، چه مصیبت های عظیمی نبود که بر کشور ما تحمیل نگردید. مبارزات ضد استعماری مردم ما بود که بالاخره مسکو را در نهایت به زانو درآورد و مزدوران خلقی - پرچمی را در کثافت گاه تاریخ حواله نمود.

عملکرد ناموس فروشان خلقی - پرچمی ۱۴ سال بعد فرصت را برای سیاه اندیشان و ویرانگران جهادی ساخت پاکستان و ایران و بعداً ظهور طالبان قرون وسطائی مساعد نمود که دم شمشیر امپریالیزم را برای به خاک و خون کشانیدن ملت ما تیز تر ساخت. گروه های مذهبی که تا زمان کوتای ضد ملی ۷ ثور فاقد اعتبار اجتماعی بودند، به کمک ایران و پاکستان و استعمار جهانی به یک نیروی قهار دیگری مبدل گشتند و حین ورود به کابل به تاریخ ۸ ثور ۱۳۷۱ محشر برپا نمودند و در ویرانی و خونریزی دست خلقیان و پرچمیان را از پشت بستند. ما درین جا یک نوع رابطه منطقی علت و معلول را در کودتای میهن فروشانه خلق و پرچم و ویرانی کشور توسط وابستگان پاکستان و ایران می یابیم. همین تاریک اندیشان مذهبی بودند که دروازه کشور را با شرف باختگی تماماً عیار به روی هجوم امپریالیزم جهانی باز کردند و وحشت هفت و هشت ثور را تداوم بخشیدند.

خواست های غیر منطقی سیاسی و اقتصادی میهن فروشان خلقی و پرچمی، برعکس باور عده از مردم، هیچ ربطی به مارکسیسم و برقراری عدالت اجتماعی نداشت. بلکه تبعیت کورکورانه از اوامر مسکو و پیروی کامل از خط مش شوروی بود که با حالات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشور هرگز تطابق نیافت. سران خائن حزب دموکراتیک خلق با تجارب قلیل سیاسی در اریکه قدرت نشستند. شکست اصلاحات پر طمطراق اما ناقص و تقلیدی عملاً به تشدید بحران های سیاسی و اجتماعی در داخل انجامید و مداخلات اجانب را در کشور و آمد تروریست ها را در تیاتر افغانستان سبب گردید. نظام به اصطلاح خلقی به ضد خلق مبدل شد و انتی تیز خود گردید و بعد خدمتگار ارتجاع مذهبی شد.

پوسیدگی و تضاد های درونی نظام ضد خلقی و مبارزات پیهم و متداوم مردمی و ضد استعماری نیرو های مبارز، کودتاچیان خلقی - پرچمی را از صحنه تاریخ بدر کرد. اما اکنون این میهن فروشان دوباره جان گرفته و در خدمت امپریالیزم جهانی اند تا ناموس وطن را به تکرار بفروشند.

سیزدهم

جلالی: پهلوان پنبه سی آی ای بار دیگر وارد میدان میشود



علی احمد جلالی وزیر داخله اسبق نظام مستعمراتی کابل و یکی از افراد قابل اعتبار نزد امریکا، اعلام نمود که خود را بار دیگر برای مقام ریاست جمهوری افغانستان مستعمره در سال ۲۰۱۴ کاندید می نماید. جلالی در سال ۲۰۰۹ هم خود را کاندید کرده بود و یک تعداد افراد اپورتونیست به شمول یک عده خلقی ها در داخل و خارج بدون تعقل و سنجش برایش فعالیت میکردند. اما بدون توضیح و یا آگاه ساختن دوستانش به یک بارگی از صحنه کنار رفت و مانند بونده های بگیل به کنجی خزید و حامیانش را در مانده و سرافکنده ساخت. کتاب "تاریخ نبرد طبقاتی" منتشره سازمان انقلابی افغانستان به ارتباط انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۹ در صفحه ۲۵۴ خود می نویسد که "علی احمد جلالی یکی از جواسیس قدیمی سازمان سیا نیز خود را به طور غیر رسمی کاندید کرد، اما امریکائی ها برایش اجازه این کار را ندادند." در آن وقت گفته میشد که امریکا تصمیم داشت که کرزی را برطرف کرده و جلالی را به حیث رئیس جمهور افغانستان مستعمره مقرر نماید.

شخصی به نام Patrick Martin در سایت www.wsws.org به تاریخ ۸ مارچ ۲۰۰۳ در مورد جلالی و سایر جواسیس دستگاه استخباراتی و تبلیغاتی امریکا بدون ذکر اسمای آنها چنین می نگارد:

Not only the interim president, but his entire cabinet carries the "Made in America" stamp. According to a report last month in the *Washington Post*, US citizens of Afghan extraction, many of them former employees of US intelligence and propaganda agencies, currently serve as ministers of the interior, finance, higher education, information and culture, and environment and irrigation. Other Afghan-Americans serve as vice president, head of the Central Bank, and Karzai's personal chief of staff.

نه تنها رئیس جمهور موقت، بلکه تمام کابینه تاپه "ساخت امریکا" را حمل می کنند. طبق یک گزارش ماه گذشته واشنگتن پوسٹ، تابعین افغانی الاصل امریکائی که تعداد زیاد آنها مستخدمین سابق دستگاه های استخباراتی و تبلیغاتی امریکا بودند، در حال کنونی به حیث وزرای داخله، مالیه، تعلیمات عالی، اطلاعات و فرهنگ، آبیاری و محیط زیست ایفای وظیفه می نمایند. سایر افغان های امریکائی منحیث معاون رئیس جمهور، رئیس بانک مرکزی و رئیس دفتر کرزی اجرای وظیفه می کنند.

جلالی و سائر جواسیس سی آی ای ازین نوشته سایت بالا خوب آگاه بودند و هستند، اما کمترین سعی نکرده اند که به رد این "اتهام" اقدام نمایند. پس معلوم میشود که نویسنده مضمون با اطلاعات کافی و بدون ترس از تقابل با جواسیس افغانی امریکا دلایل خود را اقامه کرده است.

در مجموع، جلالی یک انسان بسیار پوک، لشم، لافوک و مخرب است. خوش ندارد که کس دیگر از وی نزد امریکائیان مقرب تر شود. تا زمانیکه در صدای امریکا بود، بدگوئی و خبر چینی دیگر افغان هائی را که در آنجا کار میکردند، نزد مقامات مربوطه امریکا میکرد. یکی را بنام کمونیست، دیگر را به اسم اخوانی و ضد امریکا معرفی می نمود. اطلاعات سائر افغان ها را که به طبع خودش برابر نمی بود هم به دستگاه های استخباراتی امریکا میداد. درین قسمت از کمک برادران کرزی بالاخص قیوم کرزی نیز مستفید میشد. در مجالس خصوصی خود سنائی می کند و می لافد و می گوید که چند جنرال امریکائی در پوهنتون دفاع ملی امریکا شاگرد من است. به دوستان کاسه لیس اش دستور می دهد که از وی ستایش نمایند و بگویند که "جلالی عالم است، تالیفات دارد و ما به این شخص ضرورت داریم." حین مصاحبه با خبرگزاری پژواک مورخه ۱۱ اپریل، جلالی گفت "با احترام به خواهشات مردم، خود را کاندید انتخابات ریاست جمهوری در سال ۲۰۱۴ می نمایم." کی میتواند این حرف جلالی شارلاتان را بپذیرد؟ جلالی بالش می سوزد که بدون اشاره واشنگتن به چنین اقدامی دست بزند.

جلالی یک انسان صد در صد ارتجاعی و ضد ملی است. برحسب اوضاع و حالت هر زمان رنگ نوی به خود می گیرد. زمانی خود را پشتون و زمان دیگر خود را تاجیک معرفی می نماید. در یک مجلس چند نوع صحبت می کند. در یک گوشه اطاق نزد پشتون ها از احمد شاه دارنی ستایش می کند و می گوید که این یگانه زعیم افغانستان است. در گوشه دیگر نزد شورای نظاری ها رفته و نوازشگر احمد شاه مسعود میشود. او به هیچ اصول و پرنسیب خاص معتقد نیست و تا حال هم با همین روش به حیات ننگ آورش ادامه داده است. ما شاهد عملکرد وی در وزارت داخله بودیم. چند تن قاچاقبر و دزد را دستگیر کرده بود؟ همیشه می گفت که امروز و فردا لیست قاچاقبران و ماموران فاسد را اعلام خواهم کرد، اما تا امروز کسی این لیست را ندیده است. جلالی انسان شجاع و دلاور هم نیست طوری که حامیان موسمی اش ادعا می نمایند. تا وقتیکه وزیر داخله بود کدام شهکاری از خود نشان نداد و فقط با تشریفات خاص به وزارت داخله می آمد و میرفت. در ماه نومبر ۲۰۰۸، نظریات و دیدگاه خود را به نشر رساند. با یک سلسله اظهارات یک نواخت، اصلاً حرفی از استقلال، آزادی و اشغال افغانستان نگفت. جلالی کسی نیست که بتواند افغانستان را از شر دشمنان داخلی و خارجی نجات دهد چون خود در زنجیر همان زد و بند ها استعمار و تجاوز بسته شده است.

سی آی ای اینبار بخت خود را با جلالی می آزماید. به یقین میتوان گفت که هر فردی که دست نشانده اجنبی باشد و یا از سوی اجانب پشتیبانی شود، روزگارش مانند کرزی و ببرک سیاه خواهد شد و حامیانش هم در کثافت گاه تاریخ خواهند افتاد.

چهاردهم

نبود وجدان در "کرزی" و عمال شورای "حراست و ثبات"

در روز نخست تجاوز امپریالیزم امریکا به افغانستان، عده ای از انسان های با وجدان و دارای شرف انسانی اعلام کردند که "افغانستان در اشغال امریکا در آمده و دولت فعلی مانند نظام های خلقی- پرچمی، جهادی و طالبی، مستعمراتی است." در همان زمان، خاک فروشان، موقوف افراد شریف و فرزندان صدیق وطن را در ارتباط به اشغال کشور توسط قوای متجاوز امریکا مورد انتقاد قرار داده و میهن دوستان را کهنه فکر و تنگ نظر معرفی نمودند. همچنان افرادی فروخته شده ای مانند قیوم کرزی گفتند که "حالا زمان گلوبلازیشن است، وطندوستی چه مفهوم دارد." با گذشت زمان، اکنون یک عده از همان افراد ضد ملی با اظهارات ضد و نقیض گاهی می گویند که افغانستان در اشغال است و حاکمیتش مورد تخطی قرار گرفته و گاهی هم از ترس، صرف یاد آور میشوند که امریکا در امور داخلی افغانستان مداخله می نماید. درین جا سخنان و موقوف یک عده از میهن فروشان و وابستگان بیگانه را مورد ارزیابی قرار میدهم تا برادران و خواهران ما به عمق هویت این بی هویتان پی ببرند.

در این روز ها "حامد کرزی" رئیس جمهور مزدور سابق دولت مستعمراتی کابل و افراد شورای "حراست و ثبات" تحت رهبری "عبدالرسول سیاف"، یکی از معروف ترین قاتلان و دین فروشان کشور، دهن انتقاد از امریکا و سفر اخیر "جان کری" وزیر خارجه این کشور به افغانستان گشودند. این افراد کسانی اند که توسط امپریالیزم امریکا به منظور پیاده نمودن طرح های استعماری در افغانستان خلق شدند و در اریکه قدرت جاگزین ساخته شدند. این خاک فروشان و دین فروشان حرفه ئی، حال امریکا را به مداخله در امور افغانستان متهم می نمایند، اما با تمام بی حیائی از استعمال کلمات اشغال کشور زکری به عمل نمی آورند. دلایلی باید وجود داشته باشد که چرا مزدوران سابقه دار از چوکات تعیین شده خارج شده و صدای تصنعی اعتراض را بلند می نمایند.

"جان کری" وزیر خارجه امریکا به تاریخ ۹ اپریل ۲۰۱۶ طور سری به کابل رفت تا به غنی و عبدالله اطمینان دهد که آنها "بالاخص غنی" دوره پنج ساله را تکمیل خواهند کرد. افرادی که گفتار کری را مداخله در امور داخلی افغانستان می پندارند، به این باور اند که حمایت امریکا از حکومت غنی - عبدالله مداخله در امور افغانستان تلقی میشود. تا زمانیکه همین افراد خود در پست های دولتی تکیه زده بودند، از حمایت امریکا ستایش می کردند. مدت هاست که حکومت به اصطلاح "وحدت ملی" غنی - عبدالله نسبت کمبودی ها و کشمکش های درونی اش مورد تاخت و تاز گروه ها و افراد مختلف قرار گرفته است. از زمره شخص کرزی و حواریون وی و گروه جدید الخلقه ای به اسم شورای "حراست و ثبات" بی صبرانه می کوشند تا عمر حکومت ضد ملی "وحدت ملی" غنی - عبدالله را کوتاه تر سازند. هدف اینها اینست که با به راه انداختن لویه جرگه و تغییر قانون اساسی دولت مستعمراتی، نظام ریاستی را به نظام پارلمانی تعویض نموده تا قدرت اجرائی از رئیس جمهور به صدراعظم که در چوکات نظام پارلمانی خلق میشود، منتقل گردد. اطمینان کری به غنی و عبدالله امید افراد متعرض را به یأس مبدل نموده است.

درین جا توجه همه را اول بسوی حامد کرزی معطوف می دارم. حامد کرزی بعد از تجاوز امریکا به افغانستان، توسط قوای اختصاصی این کشور از مرگ حتمی نجات یافت و نظر به امر جورج بوش، لاکن با تشریفات فریبنده به حیث رئیس جمهور افغانستان اشغال شده مقرر گردید.



حامد کرزی در چنگال نیرو های اختصاصی امریکا



حامد کرزی در حمایت نیرو های اختصاصی امریکا

اگر کودکان در نوشته و ادعای من شک و تردیدی احساس می کنند، لطفاً به فوتو های بالا نظر اندازند تا به ماهیت این فرد پلید پی ببرند. در فوتو ها، حامد کرزی در میان نیرو های اختصاصی امپریالیزم امریکا دیده میشود. این نیرو ها کرزی را از بدام افتادنش در دست طالبان نجات داده و او را تیلیفونی در کنفرانس بن مورخه ۵ دسمبر ۲۰۰۱ به حیث اولین رئیس جمهور دست نشانده امریکا در افغانستان در اریکه قدرت نشانند. در خلال ۱۳ سال ریاست جمهوری اش، کرزی از حمایت کامل سیاسی و نظامی اداره بوش برخوردار بود و به خاطر حمایت این فرزند نا حلف افغان بود که امریکائیان هزار ها تن هم میهن ما را کشتند و هزار ها خانه را ویران کردند. کرزی این امتیاز را بدست آورده بود که هر هفته صحبت ویدیویی با بوش داشته باشد و از او برای بقای خود کمک بخواهد. حال چه اتفاقی افتاده که کرزی از ولینعمد خود یعنی امریکا انتقاد می کند و گفتار کری را مداخله میداند؟

حامد کرزی از آن عزت کاذبی که نزد اداره بوش داشت، نزد اداره اوباما برخوردار نبود. جو بایدن معاون ریاست جمهوری امریکا یک بار به کرزی خاطر نشان ساخت که "صحبت هفته ئی ای که با بوش داشت، با اداره اوباما امکان ناپذیر است. گاه گاهی صحبت ها تیلیفونی صورت خواهد گرفت، اما نه طور منظم که در گذشته رایج بود." پس از روز اول ریاست جمهوری اوباما تا روز اخیر ریاست جمهوری کرزی، روابط این دو به هیچ وجه صمیمی نبود. اداره اوباما حتا تصمیم داشت که کرزی را در جریان "انتخابات" ریاست جمهوری ۲۰۰۹ تعویض کند، اما بعداً به خاطر جلوگیری از بی نظمی بیشتر از طرح خود منصرف شد. از جانب دیگر، اداره اوباما به کرزی اخطار داد که نه خودش و نه برادرانش می توانند خود را برای ریاست جمهوری ۲۰۱۴ کاندید نمایند. با وجودیکه قیوم کرزی برای کاندید شدن تبارز نمود، اما به زودی از صحنه بدر گردید. تصور میشود که زمان مصرف "کرزی" ها نزد امریکائیان به پایان رسیده باشد. همان بود که فقدان حسن نیت بر روابط کرزی و اداره اوباما مستولی شد و روی همین دلیل کرزی عقده به دل ماند. اکنون کرزی میکوشد که به منظور رفع عقده اش، انتقام خود را از اداره اوباما بستاند. تقابل با حکومت وحدت ملی غنی - عبدالله و تخریب آن یکی از راه هایست که کرزی آن را دنبال می نماید. دلیل دیگر هم آرزوی دوباره به قدرت رسیدن خودش و حواریون وی است که اکنون خود را بیکار ویی سرنوشت می بینند. افرادی از قماش داوودزی، رهین، احدی و دیگران گاهی مستقل و گاهی پیرو، به دنبال کرزی می دوند تا در صورت برگشت کرزی به اریکه قدرت، چیزی بدست آورند.

توجه فرمائید که کرزی در مورد امریکا چه می گوید: کرزی امریکا را متهم به نقض حاکمیت ملی کشورش کرد، زیرا جان کری وزیر خارجه امریکا که به تاریخ ۹ اپریل به افغانستان آمده بود، حمایت خود را از تداوم نظام مزدور غنی - عبدالله اعلام نمود. کری گفت که "عمر دولت وحدت ملی افغانستان پنج ساله است، نه دو سال". این سخنان کری مانند چکش بر فرق کرزی و حواریون وی فرود آمد. کرزی بعداً گفت که "افغان ها قانون اساسی دارند، دولت دارند، این صلاحیت مردم افغانستان است که کی را انتخاب می کنند و کی را برکنار". کرزی امریکا را متهم به تبلیغات دروغین در مورد تقلب سازمان یافته در انتخابات سال ۲۰۱۴ کرد و گفت که امریکا می خواست بر ما سیستم مورد نظر خود را پیاده کند." کرزی کودن و لاشعور نمی داند از روز اول تجاوز تا اکنون، امریکا نظر و سیستم خود را بر افغانستان تحمیل کرده است. از همان روزیکه کرزی در اختیار نیرو های اختصاصی قرار گرفت تا امروز همان امر و نهی امریکا افغانستان را اداره می کند. آیا بدون امر و نهی امریکا شخصی به نام حامد کرزی میتواند رئیس جمهور افغانستان مستعمره شود؟ البته نه. با وجود این همه انتقادات، کرزی پای خود را از گلیم خود فراتر نمی گذارد تا مبدا به سرنوشت قسیم فهمیم و یا یاسر عرفات مواجه گردد. او با پستی و دنانتهی که دارد، می گوید که "خانه امریکا آباد که ما را آزاد ساخت". این انسان نا خلف و خائن به میهن شهامت ندارد که خود را در نهایت از قید بردگی برهاند و مانند انسان آزاده زیست کند. از امریکا نسبت

از نظر انداختنش شکوه دارد، با آنهم ممنون و مشکور امریکاست که او را ۱۳ سال در قدرت نگهداشت. در خلال این ۱۳ سال، به عقیده کرزی نه افغانستان در اشغال بود و نه حاکمیتش توسط امریکا و ناتو نقض گردیده بود. این است شرف جُبلِ حامد کرزی که خودش و دوستانش به آن می بالند. کسانی که از کرزی و حکومتش حمایت می کردند، اکنون چه دلایلی برای تبرئه خود و کرزی ارائه میدارند؟

افراد منتقد دیگر کسانی اند که در تشکیلی به نام شورای "حراست و ثبات" گرد هم جمع شده اند و ادعا دارند که حکومت "وحدت ملی" به تعهداتش عمل نکرده است. از این شورا باید سوال کرد که "حکومت وحدت ملی" که زاده امریکاست، چه مکلفیت دارد که به مردم خود تعهد بسپارد و به آن پایبند باشد؟ یک حکومت دست نشانده مرهون آمران و حامیان اجنبی است، نه سپاسگزار مردم خویش.

این شورای کثیف توسط بد نام ترین و قاتل ترین انسان ها به تاریخ ۱۸ دسمبر ۲۰۱۵ پا به عرصه وجود گذاشت. اعضای مهم شورای "حراست و ثبات" عبارت اند عبدالرسول سیاف، یونس قانونی، عبدالهادی ارغندیوال، سابق وزیر اقتصاد، بسم الله محمدی، سابق وزیر دفاع، عبدالروف ابراهیمی، رئیس شورا، اسماعیل خان، سابق وزیر انرژی و آب، عمر داوودزی، سابق وزیر داخله و تعداد دیگری از رهبران جهادی افغانستان که امتیازات خود را در حکومت "وحدت ملی" دو اعجوبه خیانت، غنی - عبدالله از دست داده اند. هم میهنان از قتل و ویرانگری سیاف و قانونی و عملکرد اسمعیل خان منحنی قومندان منافقین جمعیت اسلامی ربائی خوب آگاهند و از کارنامه کثیف این قاتلان ملت با خبرند. همین سیاف و قانونی بود که همراه با احمد شاه مسعود چه مصیبت هائی را بر مردم ناحیه افشار کابل تحمیل کردند. مرد های شان را از دم تیغ کشیدند و بر زنان شان تجاوز نمودند و اطفال شان را زنده به گور ساختند. از جانب دیگر، شهر کابل را با همراهی جناور دیگر به نام گلبدین حکمتیار به خاک یکسان نمودند. این حیوان صفتان اکنون می خواهند خود را مدافع حقوق مردمی جلوه دهند که مورد ظلم و ستم این نابکاران و جناوران قرار گرفته اند.



سه مخلوق امپریالیزم

از روز اول اشغال افغانستان، این خاک فروشان مورد تفقد امپریالیزم امریکا قرار گرفته و در پست ها و مقامات مختلف تعیین گردیدند تا مطامع استعماری استعمار گران را برآورده سازند. این افراد بی هویت تا زمان ریاست جمهوری شرف باخته حامد کرزی، به جولان خود ادامه داده و از طرق غیر مشروع و خیانت به میهن صاحب ثروت هنگفتی شدند. اکنون که بیکار شده و افسوس دوره گذشته را میخورند، خالق

خود امریکا را هم طبق اجازه به باد انتقاد می گیرند تا اگر بار دیگر در سلسله مراتب قدرت داخل شوند. حامد کرزی نیز با این گروه ضد ملی از نزدیک در تماس بوده و ملاقات های متواتر انجام می دهند تا حکومت "وحدت ملی" غنی و عبدالله را از پا اندازند. عبدالله مخفیانه با این گروه همکاری می نماید، زیرا هر گونه تغییر در سیستم، او و سایر اعضای گروه میهن فروشان شورای نظار را مستفید می سازد. بنأ لبه تیز تبلیغات این گروه بیشتر متوجه غنی مرد شماره دو از آخر است. شورای "حراست و ثبات" مانند کرزی از سفر جان کری به کابل و حمایتش از تدوام پنج ساله حکومت وحدت ملی انتقاد نموده و آن را صرفاً مداخله در امور داخلی افغانستان دانسته است. این شورا در جلسه تاریخی ۱۳ اپریل خود اعلام کرد:

شورای حراست و ثبات افغانستان که از گروه های مخالف سیاسی حکومت افغانستان تشکیل شده، اظهارات آقای کری را مداخله در مسایل ملی افغانستان تلقی میکند و از همکاران بین المللی افغانستان با صراحت میخواید که از اظهاراتی که استقلال افغانستان را زیر سوال میبرد پرهیز کنند.

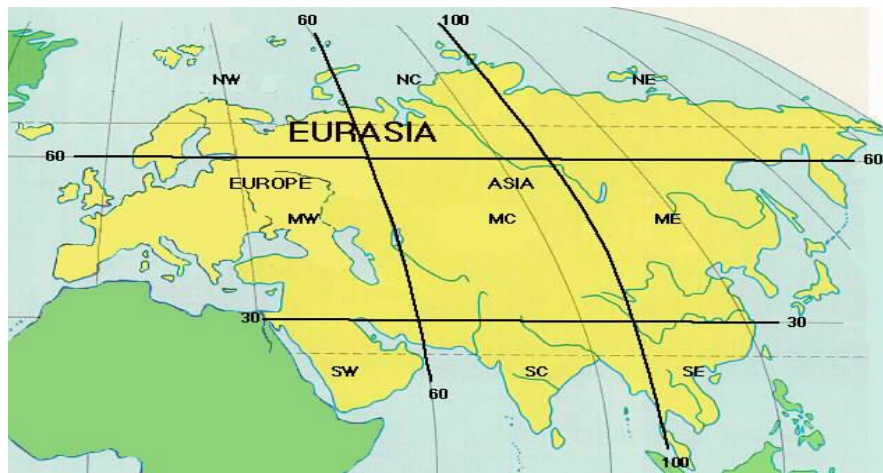
چندی قبل دلچک دیگر به اسم فضل هادی مسلم یار رئیس مشرانو جرگه گفته بود، "اتخاذ تصامیم از سوی کشور بیرونی در خصوص سرنوشت افغانستان، شرم آور است". چه کلمات زیبا و پر طمطراق! کاش این جمله بندی های با حرارت از حلقوم انسان های شریف و پاک خارج میشد تا بر دل ها می نشست و باور مردم را به آنها بیشتر می ساخت. کلماتی را که سیاف و قانونی زمزمه می نمایند، کی می تواند به آن باورمند شود.

باید دانست که موجودیت فرد فرد این گروه میهن فروش و ضد ملی مرهون تجاوز امپریالیزم امریکا و ناتو است. اگر مداخله امریکا نمی بود، هر یک از این گروه ها و افراد وابسته به امپریالیزم در کنج و کنار جهان پراکنده می بودند و مانند میلیون ها افغان آواره، دور دنیا سرگردان می گشتند. از خیرات تجاوزات امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی بوده است که یک عده از شرف باختگان به مقامات و ثروتی رسیده اند که در خواب هم نمی دیدند. همه مردم ما می دانند که انتقاد این میهن فروشان مسلکی از امریکا نه از دل، بلکه از روی زمانه و نا امیدی است که می خواهند بار دیگر توجه و محبت امریکا را به سوی خود جلب کنند و به ولینعمد خود بفرمانند که ما نسبت به غنی و عبدالله به تو وفادار تر و پا بوس تر خواهیم بود. این افراد سال ها در خدمت دستگاه ها استخباراتی امریکا قرار داشته و مورد استفاد آنها قرار گرفته اند. اگر واقعاً این افراد بنای مخالفت را با امریکا در سر داشته باشند، عمر طولانی نخواهند داشت، در حالیکه هنوز هم به حیات فلاکت بار و ننگ آور خود با غرور و تکبر ادامه می دهند و از آینده درخشان خود مطمئن اند.

بایست متذکر شد که در ماهیت، کمترین فرقی بین حکومت کرزی و حکومت غنی - عبدالله وجود ندارد. تفاوت صرف درینجاست که کرزی از لطف خاص بوش نسبت به وی بهره برد و غنی و "عبدالله از برکت اداره او باما به حیات ذلت بار خویش تازمان سرنگونی ادامه خواهد داد. این ها یک روح خبیث اند اندر دو بدن.

سیزدهم

شکست دوکتورین بریژینسکی



زیبگنیو بریژینسکی یکی از جیو- ستراتیژیست های معروف پولندی الاصل امریکائی و مشاور امنیت ملی جیمی کارتر رئیس جمهور امریکا، در سال ۱۹۹۷ کتابی نوشت تحت عنوان "تخته شطرنج بزرگ: برتری امریکا و ضرورت جیو- ستراتیژیک" که سیاست خارجی امریکا را به ارتباط یوریشیا ترسیم میکرد. بریژینسکی به چندین روسای جمهوری امریکا، دموکرات با جمهوری خواه، مشوره داد و به طبقه حاکم این کشور دوکتورین های لازم را عرضه کرده است. بعد از ۱۷ سال ناکامی امریکا در صحنه سیاست جهانی و عروج چین و روسیه، بریژینسکی اکنون به شکست دوکتورین و تیوری های خود پی برده و دولت امریکا را به همکاری با چین و روسیه ترغیب می کند.

کتاب "تخته شطرنج بزرگ" تحلیلی از اهداف جیو- پولیتیک امریکا در آغاز قرن ۲۱ و سالیان بعدی ارائه داده و به روسای جمهور و پالیسی سازان امریکا پیشنهاد می کند که این کشور در سطح جهانی خاصاً در یوریشیا چه کار هائی انجام دهد تا تفوقش تداوم یافته و پایدار باقی بماند. اما مؤلف نتوانست پیش بینی نماید که ۱۷ سال بعد چه حوادثی در جهان اتفاق خواهد افتاد که نه تنها برتری امریکا بلکه خود امریکا را هم به مبارزه می طلبد.

بریژینسکی می نویسد:

یوریشیا جایزه بزرگ جیو- پولیتیک برای امریکا شمرده میشود. تفوق جهانی امریکا بطور مستقیم وابستگی دارد که این کشور تا چه مدت می تواند برتری موثرش را در

یوریشیا حفظ کند. در حدود ۷۵ درصد از جمعیت جهان در یوریشیا حیات به سر میبرند. همچنان در این منطقه ای از جهان، بیشترین ثروت و منابع طبیعی متمرکز شده و حدود سه چهارم از ذخایر انرژی جهان وجود دارد. قدرتی که یوریشیا را نظارت می کند، دو ناحیه از سه منطقه مهم پیشرفته اقتصادی و تولید جهان را در دست خواهد داشت. عقب نشینی امریکا از جهان و یا به علت ظهور ناگهانی یک رقیب موفق باعث بی ثباتی عمومی دنیایی خواهد شد و در واقعیت هرج و مرج جهانی را سبب خواهد گردید. وظیفه اصلی امریکا این است تا کاری انجام دهد که در آینده هیچ کشوری و یا ائتلافی از کشورها نتواند به یک نیروی عمده جیو-پولیتیک تبدیل شده و ایالات متحده امریکا را از یوریشیا بیرون رانده و نقش این کشور را در مجموع خنثی و یا کمرنگ سازد.

تجاوز امریکا به افغانستان هم از همین دوکتورین بریژینسکی نشأت گرفته بود تا بدینوسیله یوریشیا را از یک کنج دیگر زیر نظر داشته و نقش قدرت های منطقه را تقلیل بخشد، البته که این یگانه علت تجاوز امریکا به افغانستان نبوده است. مؤلف بر اهمیت ستراتیژیک اوکراین تأکید نموده و خاطر نشان ساخت که "حمایت سیاسی و اقتصادی از کشور های تازه به استقلال رسیده یک بخش اساسی ستراتیژی عمومی برای یوریشیا است. بنابراین، تحکیم استقلال و حاکمیت اوکراین جزء همان ستراتیژی عمومی خواهد بود. سرمایه گذاری در کشور های بحیره کسپین می تواند یکی از راه های کمک اقتصادی به کشور های به استقلال رسیده آسیای مرکزی گردد."

تحولات مهم جهانی و منطقه ئی در ۱۷ سال و ناکامی ها پی در پی امریکا در سطح جهانی و عروج روسیه و چین که اکنون امریکا را به مبارزه می طلبند، بریژینسکی را وادار ساخت تا به تجدید نظر دوکتورین و نظرات سیاسی خود بپردازد. بریژینسکی معتقد شده است که امریکا باید خود را با شرایط جدید جهانی وفق داده و همکاری روسیه و چین را جویا شود تا بتواند صلح جهانی را تحکیم بخشد. جهان یک قطبی جای خود را به جهان چند قطبی خالی کرده و قدرت های دیگر وارد صحنه شده اند. در شرایط جدید، امریکا باز هم یک قدرت بزرگ اقتصادی و نظامی خواهد بود، اما برتری سابق سال های بعد از سقوط شوروی را نخواهد داشت. بریژینسکی به این اعتقاد رسیده است که پنج واقعیت سیاسی دنیایی به شمول تغییرات خشونت بار در شرق میانه، توزیع قدرت سیاسی را در سطح جهانی بیان میدارد. برای رسیدن به هدف، امریکا باید رهبری توازن جدید قدرت را در دست داشته و طور مثبت با سایر قدرت ها رفتار نماید. بریژینسکی به پنج اصل ذیل معتقد شده است:

اول اینکه، امریکا هنوز هم یک قدرت نظامی، سیاسی و اقتصادی جهان است. لاکن با در نظر داشت پیچیدگی ها و تغییرات در توازن قوای منطقه، امریکا بیش ازین یگانه قدرت با عظمت و حاکمه جهان نخواهد بود. هم چنان سائر کشور ها هم توانائی آن را نخواهد داشت که کلاً بر جهان تسلط یابند. بنابراین برای امریکا لازم است که با همکاری روسیه و چین بحران شرق میانه و معضلات دیگر مناطق جهان را مشترکاً حل نمایند. امریکا می تواند با معاونت این دو کشور توازن سیاسی جهان را نگهدارد.

دوم اینکه، روسیه در حال تجربه کردن آخرین دور تکان انحطاط امپراتوری خود است. روسیه اگر عاقلانه عمل نماید و مزاحم کشور ها سابق عضو اتحاد شوروی نگردد، میتواند یک قدرت قابل ملاحظه اروپائی شود و وزن جدید در سیاست جهانی بدست آورد. روسیه همچنان در راه تبدیل شدن به یک دولت ملی حقیقی در تاریخ اش است. امپراطوری تزاری با جنگ جهانی اول به پایان رسید که بعد از آن کمونیست ها با پیوستن جمهوری ها یک کشور "واحد" در شکل "اتحاد شوروی" را به وجود آوردند.

اتحاد شوروی در سال ۱۹۹۱ سقوط کرد که بعد از آن کنفدریشن روسیه به وجود آمد و جمهوری های کمونیست غیر روسی به جمهوری های مستقل تبدیل شدند. این جمهوری ها تلاش می کنند که استقلال خود را حفظ نمایند. غرب و چین نیز آرزو دارند که خلاف منافع روسیه، از این حالت بهره برداری نمایند. در همین حال، روسیه تلاش دارد که در آینده به قدرت درونی خود بیشتر متکی باشد تا یک دولت ملی با اهمیت و قسمتی از اروپای یکپارچه گردد. در غیر آن، روسیه با مشکلات بزرگ سیاسی و اقتصادی مواجه خواهد شد. امریکا هم باید بداند که بیش ازین دست آزاد در یوریشیا نخواهد داشت، زیرا روسیه، نزدیکی ناتو در داخل قملرو یوریشیا را تحمل نخواهد کرد. دخالت روسیه در سوریه به نفع اسد که مطلقاً در حال سقوط بود، نقش روزافزون روسیه را در منطقه به اثبات رسانیده است. جهان پی برد که روسیه اجازه نمی دهد که توسط امریکا و سایر قدرت های اروپائی از شرق میانه اخراج گردیده و منزوی گردد.

سوم اینکه، چین طور متدوام در حال عروج است که در آینده مساوی با امریکا و یا رقیب اول این کشور خواهد شد. در ساحة نظامی طور تدریجی یک قدرت عظیم خواهد گردید و توانائی رزمی اش افزایش خواهد یافت. برای امریکا و چین بهتر است که همکار یک دیگر در مناطق مختلف بحرانی جهان گردند. رشد عظیم صنعتی این کشور توام با توانائی نظامی اش، طبعاً که وزن سیاسی این کشور را بالا میبرد و موقف جهانی اش را تثبیت می نماید. نفوذ سیاسی و اقتصادی چین اکنون در شرق میانه به وضاحت دیده میشود و بدون کمک این کشور، شرق میانه روی آرامش را نخواهد دید. تعمیق روابط میان چین و کشور های آسیای میانه یکی از اهداف ستراتیژیک چین است. چین همچنان با پاکستان و ایران روابط نزدیک دارد که قسمتی از برنامه های جیو- ستراتیژیک منطقه ئی چین شمرده میشود. امریکا باید با چین کنار بیاید و بین هر دو تفاهم ستراتیژیک خلق گردد.

چهارم اینکه، اروپا نه حالا و نه در آینده نزدیک احتمال دارد که تبدیل به یک قدرت جهانی گردد، لاکن می تواند یک نقش سودمند در بعضی مسائل جهانی بازی نماید. بر علاوه، اروپا متحد سیاسی و فرهنگی امریکاست و از روش امریکا در شرق میانه و ناتو حمایت نموده و قادر خواهد شد که صلح را به آهستگی بین روسیه و اوکراین برقرار سازد.

پنجم اینکه، شرق میانه در بی ثباتی بسر میبرد. تا زمانی که تشکیلات محلی مسلحانه در خاورمیانه فعال باشند، ثبات به این منطقه باز نخواهد گشت. آنها می توانند در سایه خشونت های شدید از منافع موجود در خاورمیانه نیز مستفید شوند. رفتارهای وحشیانه و قدرت آنها مهار نخواهد شد، مگر اینکه همکاری امریکا، روسیه و چین میسر شود. چین اکنون میخواهد که نقش خود را در شرق میانه با استفاده از قدرت کشورهای منطقه مانند ایران، ترکیه، اسرائیل و مصر بهبود ببخشد.

باوجودیکه روش امپریالیستی و هژمونیک امریکا هنوز فروکش نکرده است، بریژینسکی به این عقیده رسیده است که امریکا دیگر آن توان سیاسی دوره گذشته را ندارد که برای جهان تصمیم بگیرد و یا حاکم جهان شود. امریکا همچنان بیش ازین قادر نیست که روسیه و چین را در محاصره قرار دهد. با جود فشار امریکا در محیط کردن هر دو کشور، روسیه و چین از نگاه سیاسی، اقتصادی و نظامی در حال عروج اند و هیچ کشوری هم جلو پیشرفت شان را گرفته نمیتواند. پس به منظور تأمین صلح جهانی، ایجاب میکند که امریکا با این دو کشور کنار بیاید و آنها را در مسائل عمده سیاسی شریک سازد و یا از آنها کمک بخواهد. نظم کنونی جهان از کارآرانی برآمده و ضرورت مبرم به نظم نوین دارد که چین و روسیه عناصر عمده آن خواهند بود و مساویانه با امریکا عمل خواهند کرد.

شانزدهم

شکست ستراتیژی غرب و تفوق اسد در سوریه

غرب و کشور های متکی به واشنگتن در شرق میانه در از پا درآوردن بشر اسد در حال کنونی به شکست مواجه شده اند. ما تغییراتی بارزی در روش غرب نسبت به بحران سوریه مشاهده می نمایم. اسد توانست در مقابل غرب و مزدوران داخلی و منطقه ئی آن استادگی نماید و موفقانه مخالفان را منزوی سازد. البته تا زمان انهدام کامل نیرو های متکی به اجانب، اسد راه درازی در پیش دارد، لکن عقب نشینی غرب خصوصاً امریکا از مواضع قبلی میتواند برای نظام اسد و حواریونش یک نوع پیروزی تلقی گردد. این فقط قدرت نظامی کوچک سوریه نیست که سبب گردیده نظام اسد در رویارویی با مخالفان در موقف بهتری قرار گیرد. تحلیلگران امور سوریه معتقدند که تشتت و ناهم آهنگی میان قدرت های بین المللی و عربی و مخالفان سوریه باعث شده است که بشر اسد با مهارت از پراگندگی جهانی و مخالفان داخلی طور چشمگیری بهره جوید. درین مضمون، سعی می نمایم دلایل موفقیت نسبی اسد و ناکامی مخالفان و شکست ستراتیژی غرب و کشور های عرب مورد حمایت امریکا را مورد ارزیابی قرار دهم. از نظر گاه اینجانب، شش علت در موفقیت نسبی اسد قابل تأمل است.

اول: اسد در سطح جهانی حامیانی دارد که در مواقع خطیر از سوریه حمایت می نمایند. کشور های روسیه، ایران، چین، هند و ونزیوئلا پشتیبان سوریه در سطح جهانی اند. همچنان دولت ضعیف عراق و گروه حزب الله لبنان بدون تعلل حمایت خود را از اسد اعلام داشته اند. لکن هیچ یک ازین کشور ها افراد خود را در سوریه نفرستاده اند تا مانند مزدوران غرب وارد جنگ گردند، ازینرو شهرت اسد و نظامش صدمه ندیده است. اما روسیه و چین بار ها قطعنامه های شورای امنیت را که از جانب غرب حمایت میشود، رد نموده و جلو حملات امریکا و انهدام نظام اسد را گرفته اند. نماینده ملل متحد در امور سوریه به اسم دی میستورا حال نظر میدهد که بشر اسد باید جزئی از راه های حل بحران سیاسی سوریه باشد. این اظهاریه نماینده ملل متحد ناکامی غرب و موفقیت اسد را تداعی میکند. بدون تردید که میستورا از خود حرف نمی زند، بلکه نظرات قدرت های جهانی را ارائه میدارد که دلایل و علل مهمی را در عقب خود دارد. نقش بی رقیب امریکا در ملل متحد غیر قابل انکار است و هیچ نظر مهم در ملل متحد بدون تأیید و رد امریکا صادر نمیشود. این یک خبر عادی نیست وقتی که یک فردی مانند اسد خلاف آرزوی امریکا و متحدینش در شرق میانه برای حفظ و تحکیم سلطه اش تا آخرین رمق حیات می جنگد و مقاومت میکند، اکنون از سوی عالیترین مرجع جهانی از او برای ثبات سوریه و رفع بحران و تشنج دعوت میشود. روش هشیارانه اسد در داخل و دیپلماسی زیرکانه اش در سطح جهانی به آن معنا است که طرح اسد در شکست مخالفانش کم و بیش مثمر مثمر ثمر بوده است.

دوم: اردوی کوچک اما با انضباط سوریه سرسپردگی خود را کلاً به اسد اعلام داشته است. وحدت نیروهای نظامی سوریه و اطاعت آنها از رهبران علوی، نظام اسد را از خطر سقوط آبی نجات بخشیده است. اردوی سوریه متشکل از علوی ها، دروز ها، بورژوازی سنی، مسیحیان و سایر اقلیت ها است که در صورت شکست نظام اسد، نابودی خود را در افق مشاهده می کنند، لذا با تمام قوت پشت سر اسد استاده اند. رهبری اردوی سوریه در دست اقلیت علوی است که هم نژاد و هم کیش فامیل اسد اند. همچنان کمک

های لوژیستیکی و استخباراتی متخصصین روسی و ایرانی که سلاح و مهمات و اطلاعات کافی در اختیار آنها قرار می دهند و مساعدت نظامی حزب الله لبنان، اسد را در تقابل با مخالفان یاری داده و به تداوم نظامش کمک نموده اند. در جریان چهار سال جنگ داخلی، توانائی رزمی و مهمات اردوی سوریه که برای مقابله با تجاوزات اسرائیل آمادگی می گرفت، به تحلیل رفته که این یک حادثه مسرت آور برای اسرائیل بوده است. روسیه و ایران سعی می نمایند سلاح از دست رفته سوریه را جبران نمایند، اما جریان جنگ و خرابی راه ها ارسال کمک را بطی ساخته است. اردوی سوریه با روحیه عالی و متکی به نفس برای حمایت کشور و حفظ حاکمیت ملی سوریه می جنگند، در حالیکه گروه های مخالف مزدور اجانب برای انهدام سوریه کمر بسته اند.

سوم: نظام اسد توانسته در جنگ استخباراتی علیه گروه های مخالف دست بالا داشته باشد. دستگاه استخباراتی اسد در داخل گروه مخالف رخنه نموده و تضاد های درونی آنها را وسعت بخشیده است. چند پارچه گی و از هم گسیختگی نیرو های مخالف وابسته به اجانب و موثریت فعالیت استخباراتی دولت سوریه، نظام اسد را توانائی بیشتری بخشیده تا در میدان کارزار ابتکار را از مخالفان بر باید. وابستگی مخالفان به کشورهای مختلف که هر یک منافع خاص خود را در جنگ داخلی سوریه تعقیب می نمایند، قوت آنها را در نبرد علیه اردوی سرسپرده اسد تقلیل بخشیده و حیثیت آنها را منحنیت دست نشانندگان اجانب صدمه زده است. قطر، ترکیه، عربستان، اردن، برتانیه، فرانسه، امریکا، هر یک از گروه خاصی در جنگ سوریه حمایت می نمایند که تصادم منافع را میان مخالفان اسد خلق نموده و ضعف نظامی و لوژیستیکی آنها را آشکار ساخته است.

چهارم: نظام اسد توانست جنگ علیه خود را به جنگ ضد تروریزم تبدیل کند. قدرت هائی که مخالفان اسد را در نابودی سوریه یاری میدادند، اکنون مسیر جنگ را علیه داعش تغییر داده و در یک صف با اسد قرار گرفته اند. تقلائی که در گذشته برای سرنگونی نظام اسد می شد، اکنون به دعوت از او برای درهم کوبیدن تروریزم مبدل گشته است. نقاطی که قبلاً مخالفان اسد خواستار بمباران آن جا ها بودند که از آنها طیارات جنگنده سوریه بر میخواست، حالا در دست داعش است که زیر بمباران حملات هوائی غرب قرار دارند. همکاری نیرو های سوریه با نیرو های خارجی حامی مخالفان اسد در درهم کوبیدن داعش آغاز شده است. مهارت سیاسی و نظامی اسد او را به یک رهبر پیروزمند در منطقه تبارز داده و از احتمال رسیدن به سرنوشت صدام و قذافی عجالتاً نجات یافته است. شخص اسد مانند یک ستراتیژیست ماهر با احساس میهن دوستی و از خود گذشتگی در نزد مردمش عرض اندام نموده و روی همین دلیل قادر خواهد شد که دوران ریاست جمهوری خود را بدون مانع داخلی ادامه دهد، مگر اینکه یک حادثه غیر مترقبه برایش اتفاق بیفتد.

پنجم: رقابت و درگیری در داخل فرقه سنی مذهبیان حامی مخالفان اسد نیز گسترش یافته است. برخورد منافع بین عربستان و مصر، بین عربستان و امارات، بین ترکیه و عربستان و قطر فضای سیاسی و نظامی سوریه را به نفع اسد تغییر داده است. جای تعجب اینکه نظرات مشترک اردن با نظام اسد به ارتباط تروریزم این دو کشور را در صف واحد مبارزاتی قرار داده است. مغلقیت حوادث در سوریه و منطقه و نا هم آهنگی نظامی میان کشور های عربی تابع غرب در مقابله با اسد، واشگتن، پاریس و لندن را در حال سرگیچی قرار داده و به نظام درهم کوبیده علوی اسد جان تازه ای بخشیده است. بدون تردید که مخالفان اسد به موفقیت هائی نایل شده اند، اما نظام اسد تا حال ظرفیت مبارزاتی خود را برای عقیم ساختن نیرو های متکی به اجانب نه تنها از دست نداده، بلکه بطور قابل توجه هم افزایش داده است. تکنیک و

ستراتژی اسد در بحران تحمیلی سوریه، در مجموع توطئه های غرب را در سرنگونی نظامش تا اندازه ای خنثی ساخته اما خطر آن کاملاً مرفوع نشده است.

ششم: نظام اسد توانست موفقانه بحران سوریه را صادر کند و کشور های جنگ افروز و حامی مخالفان را در مضیقه بزرگ سیاسی و امنیتی قرار دهد. صدور بحران سوریه به کشور های همسایه بر مبنای تعلقات نژادی و مذهبی، امنیت ترکیه، اردن و عراق را به مخاطره افکنده و غرب را از عواقب آن در هراس انداخته است. شورش‌هایی که با نظام اسد در جنوب شرق سوریه می‌جنگند، با قبایل سنی در غرب عراق تعلقات خونی و نژادی دارند. این قبایل مدت هاست که با رژیم شیعه مذهب بغداد که بعد از تجاوز امریکا به عراق در اریکه قدرت نشست، در کشمکش خونین قرار دارند. همچنان اسد با اعطای خود مختاری به کرد های سوریه، درد سر بزرگی برای ترکیه خلق نموده است. این ستراتیژی زیرکانه اسد، ترکیه را در یک دو راهی خطرناکی پرتاب نموده که گریز از آن کار ساده به نظر نمی‌رسد. ترکیه با واقعیت دیگری هم مواجه شده است: **علویان ترکیه**. ترکیه متوجه شده است که در پهلوی معضله کرد ها، حمایت از مخالفان سوریه باعث قهر و غضب علویان ترکیه خواهد شد که نفوس شان به نیم میلیون نفر بالغ میشود. همچنان ورود پناه گزینان سوری به ترکیه و اردن و نتایج امنیتی و لوژیستیکی ناشی از آن، باعث شده که این دو کشور در حمایت خود از مخالفان سوریه دوبار بیاندیشند. وسعت و صدور بحران سوریه، طرح غرب را در انهدام نظام اسد بی اعتبار جلوه داده و اسد را در موضع بهتری در تقابل با مخالفان قرار داده است.

بن بست در سوریه به دلیل رقابت های استراتژیک در سطح جهانی و منطقه ئی ادامه خواهد یافت. نظام خود کامه اسد با تکنیک و ستراتیژی سنجیده شده همراه با اشتباهات سیاسی و نظامی مخالفان وابسته به اجانب تا کنون توانسته است حیات خونبار خود را تداوم ببخشد. بحران لبنان برای اسد یک درس آموزنده است که چطور میتوان با جنگ وستیز و بحران همیشگی به حیات سیاسی پر از خطر ادامه داد و بقاء کرد. تا زمانیکه تغییرات عمده ای در صحنه سیاسی جهان پدید نیاید، بحران سوریه به زودی رفع نخواهد شد. نظام خود کامه اسد باید بداند که هنوز از خطر سقوط نجات نیافته و مولفه های تاثیر گذار ناپدید نشده اند. بنابراین، شرایط جهانی آنقدر به مفاد سوریه پیش نمی‌رود که اسد بتواند در آن به آسانی شنا کند.

اسد باید تغییرات کیفیتی در نظام خود وارد کند و از خود کامگی به یک نظام همه جانبه عوض شود و همه طبقات و اقشار کشور خود را در یک مجمع بزرگ ملی بپذیرد. اسد باید حقوق انسانی همه افراد را محترم شمارد و زمینه را برای رشد فکری و مادی کلیه اتباع کشور مهیا گرداند. اسد باید از رئیس جمهور علویان به رئیس جمهور همه مردم سوریه مبدل شود و هویت محلی و قبیله ئی خود را به هویت ملی تغییر دهد. آنگاه شاید اسد بتواند از اضمحلال کشورش جلوگیری نماید و از سرنوشت مرگبار صدام و قذافی فرار نماید. تاریخ منطقه می‌تواند بهترین و بزرگترین تجربه برای اسد و حامیانش باشد.

هفدهم

شکست دیپلماسی واشنگتن در رویارویی با کوبا

بعد از ۵۳ سال اعمال زور و تهدید، محاصره و تعزیرات مرگبار اقتصادی علیه کوبا، امریکا سر انجام سر تسلیم فرود آورد و دست به عقب نشینی ستراتیژیک زد. اوباما به تاریخ ۱۷ دسمبر ۲۰۱۴ اعلام کرد که امریکا روابط دیپلماتیک خود را با کوبا از سر خواهد گرفت. فیدل کاسترو رهبر انقلاب کوبا با همزمانش توطئه های ده رئیس جمهور امریکا را خنثی کردند و انقلاب جزیره کوچک کوبا را که ۹۰ مایل از سواحل امریکا فاصله دارد، تا ایندم به سرحد پیروزی رسانیدند. بدون تردید که محاصره و تعزیرات ضد بشری علیه این کشور، ضربات جبران ناپذیری بر ملت شجاع کوبا تحمیل نمود، اما این مردم شکست ناپذیر تسلیم خواهشات امپریالیستی نشدند. رهبران بی عزت و بی غیرت افغانستان از عملکرد رهبران کوبا بیاموزند تا از بی عزتی و سرافکنگی نجات یابند.

احیای روابط دیپلماتیک بین واشنگتن و هاوانا میتواند یکی از مهمترین رویداد های قرن ۲۱ به شمار آید. من درین جا دلایل متعددی که امریکا را وادار به عقب نشینی در مقابل کوبا نمود، مورد ارزیابی قرار داده و همچنان اجبار کوبا را در نزدیکی با واشنگتن موشکافی خواهم کرد.

۱. امریکا از روز نخست میخواست انقلاب کوبا را از پا درآورد و نظام مردمی این سرزمین را با یک نظام مطیع واشنگتن تعویض کند. بالاخره امریکا فهمید که ۵۳ سال اعمال فشار، مداخله و تجاوز موفقیتی برایش نداشته است. از تجاوز ناکام در خلیج خوک ها گرفته تا محاصره و تعزیرات کمرشکن اقتصادی نتوانست انقلاب کوبا را منهدم سازد. البته کشور کوچک و ۱۱ میلیونی کوبا، متحمل خسارات مددهش اقتصادی و مالی گردیده است، اما مردم مبارز و رهبری انقلابی شان یک قدم هم از ایده آل های انقلابی عقب نشینی نکردند و دلیرانه در مقابل توطئه های امپریالیستی ایستادند. برای واشنگتن و طبقه حاکم امریکا صرف تعویض روش نادرست راه دیگری باقی نماند.

۲. با وجودیکه کوبا از حمایت جهان سوسیالیستی تا اخیر برخوردار بود، اما نظام انقلابی کوبا هرگز مانند نظام خلقی - پرچمی افغانستان دست نشانده مسکو نبود و در روش خود از شوروی تبعیت نمیکرد. روی همین دلیل سی ای ای نتوانست انقلاب کوبا را تخریب نموده و منهدم سازد. چون انقلاب کوبا وجه مردمی داشت، دستگاه های استخباراتی امریکا در استخدام تعداد کثیری از عناصر ضد ملی و ضد انقلابی در کوبا موفق نشدند، طوریکه سی ای ای توانست تعدادی از گروه های جهادی افغانستان را به نفع خود استخدام کند. این امر هم یکی از دلایل تغییر روش امریکا در قبال کوبا بوده است.

۳. امریکا در تقابل با کوبا از آغاز تا انتها در قاره امریکا تنها ماند. بالاخص کشور های امریکا لاتین و جنوبی زیر بار دیپلماسی خشن امریکا به ارتباط کوبا نرفتند و کماکان به سیاست مستقل ملی خود پابند ماندند. با وجود تهدیدات متداوم از جانب امریکا، کشور های امریکای لاتین و جنوبی به روابط دیپلماتیک خود با کوبا ادامه دادند و روابط تجارتي شان هم تا جائیکه امکان پذیر بود، تداوم یافت. حتا متحدین واشنگتن درین قاره از اوامر واشنگتن سرباز زدند و روابط خود را با هاوانا قطع نکردند. درین جا باید از

مساعدت های انسانی و اقتصادی مردم و کشور ونزیویلا به مردم و انقلاب کوبا یادآور شد که علی رغم هر گونه تهدید از اجانب امریکا، ونزیویلا به کمک های بلاعوض خود به کوبا تا اکنون ادامه داده است.

۴. اتحادیه اروپائی باوجودیکه متحد جنگ سرد امریکا بود، دیپلماسی واشنگتن را در قبال کوبا مورد تأیید قرار نداده است. یک تعداد از کشور های اروپای غربی، تعزیرات شدید اقتصادی را علیه کوبا کشنده دانسته که ضربه اولی را مردم آن متحمل گردیده اند. امریکا نه تنها در امریکا لاتین و جنوبی، بلکه در میان متحدین خود در اروپای غربی هم موفقیتی در مهار کردن انقلاب کوبا نداشت و بی یار و یاور باقی ماند. لذا، تغییر پالیسی واشنگتن در قبال کوبا نتیجه طبیعی ناکامی های سیاسی و دیپلماتیک امریکا بوده است.

۵. روحیه جنگ سرد بر روابط امریکا - روسیه سایه افکنده و احتمال خطرات گسترش آن در سایر نقاط جهان موجود است. از خلال صحبت های چند ماه قبل پوتین چنین استنباط میشود که روسیه خیال احیای پایگاه قوای بحری خود را در بنادر کوبا دارد. اگر قوای بحری روسیه با تحت البحری های اتمی آن دوباره در سواحل کوبا لنگر اندازد، امنیت امریکا از نظرگاه ستراتیژیست های این کشور به مخاطره جدی مواجه خواهد شد. احیای روابط دیپلماتیک بین واشنگتن و هاوانا و بازگشائی سفارت امریکا در هاوانا میتواند بازگشت قوای بحری روسیه به سوی کوبا را حد اقل در حال کنونی به تعویق اندازد که این خود یک پیروزی موقت دیپلماتیک برای واشنگتن خواهد بود.

۶. بعد از ناکامی های پی در پی نظامی و دیپلماتیک، امریکا متقاعد شد که باید راه دیگری را برای تخریب انقلاب کوبا سراغ نمود. امریکا شاید سعی بورزد که از طریق اعزام هیئت های مذهبی، اقتصادی و اکادمیک در کوبا نفوذ نموده و با اشاعه دوکتورین دموکراسی لیبرال و ترویج تصنعی حقوق بشر، انقلاب کوبا را از داخل درهم بکوبد. اما مردم و رهبری انقلابی کوبا این هشیاری را دارند تا در دام تزویر امریکا و نیت شوم امپریالیزم نیافتند.

درین تردیدی نیست که مردم و نظام سوسیالیستی کوبا در خلال ۵۳ سال ضربات جبران ناپذیر اقتصادی را تحمل نمودند تا بتوانند توطئه های امپریالیستی را خنثی نمایند. اما فشار های سیاسی و اقتصادی فضای این جزیره کوچک را به حالت خفقان آوری تبدیل نموده است. علی رغم اینکه کوبا یک قدم از موقف انقلابی خود عقب نشینی نکرد، رهبری درین کشور اجباراً خود را برای جهان بعد از جنگ سرد و تحولات اخیر جهانی آماده میسازد. البته این به هیچ نحوی پشت پا زدن به آرمان های انقلاب کوبا نیست. درین جا دلایل موافقت هاوانا را در احیای روابط دیپلماتیک با واشنگتن جستجو می نمایم.

۱. احیای روابط دیپلماتیک بین واشنگتن و هاوانا خود یک پیروزی برای انقلاب کوبا تلقی میشود، بدین معنی یک قدرت اول جهانی که در همسایگی کوبا واقع است نتوانست نظام مردمی این جزیره کوچک را سرنگون سازد. راول کاسترو رهبر کوبا تیلیفونی به اواما خاطر نشان ساخت که "سوسیالیزم نظام مسلط در کوبا است و امریکا باید به آن احترام بگذارد." کوبا در احیای روابط دیپلماتیک با امریکا چیزی را از دست نمیدهد، بلکه منفعت بزرگ سیاسی و اقتصادی نصیبش خواهد شد.

۲. ونزیویلا روزانه یک صد هزار بیرل تیل را به کوبا تحویل میدهد و کوبا دوکتوران و مخصصان ورزیده خود را برای تداوی به آن کشور می فرستد. پایان رفتن قیمت تیل در بازار های دنیا که آنهم روی ملحوظات خاص سیاست جهانی صورت گرفته، ونزیویلا را در مضیقه اقتصادی قرار داده و این کشور

مانند گذشته نخواهد توانست به کوبا کمک نماید. همچنان ونزیویلا خود مشمول تعزیرات اقتصادی و تجارتی امریکا بوده و زیر فشار امریکا دست و پا میزند. زعامت در ونزیویلا شرایط دشوار این کشور را به مقامات انقلاب کوبا حالی ساخته اند. بنابراین، برای کوبا این یک امر منطقی است که برای بقای خود در جست و جوی راه های دیگری باشد.

۳. راول کاسترو رهبر کنونی کوبا در آغاز زعامت خود متذکر شده بود که خواهان بهبود روابط با امریکا خواهد شد. اکنون معلوم میشود که راول کاسترو به وعده خود وفا نموده که بدون شک موافقت برادرش فیدل کاسترو را هم حاصل کرده است. قبل از خانه نشینی در سال ۲۰۱۸، زعامت دوره انقلاب آرزو دارد همانطوریکه در مبارزات انقلابی توفیق یافت، در ساحة سیاسی و دیپلماتیک هم به موفقیت هائی نایل گردد و آن را به زعامت جوان کوبا به ارمغان بگذارد. راول کاسترو در بیانیه خود به ارتباط احیای روابط دیپلماتیک با امریکا تاکید ورزید که سیستم سوسیالیستی تغییر نخواهد یافت.

۴. با عادی شدن روابط کوبا با امریکا و رفع تعزیرات تحمیل شده اقتصادی، روابط تجارتی کوبا با سایر کشور های جهان گسترش یافته و کوبا از انزوا و فشار های بیشماری رهائی خواهد یافت. توریزم و سرمایه گذاری های خارجی ازدیاد خواهد یافت و رشد عمودی و افقی اقتصادی کوبا بالا خواهد رفت. ناگفته نباید گذاشت که خطر سرمایه گذاری اجانب در تخریب نظام سوسیالیستی کوبا موجود است، اما مردم و زعامت این کشور به آن مرحله از رشد فکری رسیده اند که بتوانند توطئه های احتمالی مداخله کنندگان را ناکام سازند.

۵. کوبا همچنان به مبارزه خود برای بقاء و عزت این کشور ادامه خواهد داد. راول کاسترو تاکید ورزید که کوبا تا پیش از برداشته شدن تحریم های امریکا همچنان با یک نبرد دشوار و طولانی رو به رو خواهد بود. کاسترو همچنان خاطر نشان ساخت که از گفتگو با امریکا استقبال می کند اما افزود این موضوعات باید شامل امریکا نیز بشود و متذکر شد که کوبا از اصول سوسیالیستی خود دست نمی کشد. با این بینش انقلابی، کوبا راه نوی را در روابط بین المللی خواهد گشود.

با رفع تنشج بین امریکا و کوبا، جهان شاهد کوبائی خواهد شد که با تمام قوت علمی و معنوی اش، داخل صحنه سیاست جهانی خواهد شد. بعد ازین، کوبا قادر خواهد شد که استعداد مردم خویش را در ساحات طبی بالاحص طب و قایوی در اختیار مردم محتاج جهان قرار دهد و تجارب خود را به کشور های تحت سلطه اجانب انتقال بخشد. مبارزه مردم و رهبری کوبا در حفظ استقلال و حاکمیت ملی میتواند برای زعامت خائن کابل درس آموزنده باشد. یک کشوری که در زیر چانه امریکا واقع است، ولی بی هراس به مبارزات خود برای بقای خویش در مقابل یک ابر قدرت جهانی ادامه داده، قابل ستایش است. چرا زعامت کثیف کابل از تاریخ نمی آموزد و چرا اینطور خود را در خندق ذلت و رسوائی انداخته است؟! تاریخ در قضاوت خود اشتباه نخواهد کرد و هر دو زعامت را در ترازوی ارزیابی مردم جهان قرار خواهد داد.

هژدهم

نقاط قابل انفجار در جهان

جنگ سرد دوم به سرعت گسترش می یابد و به موازات آن بر نقاط بحرانی در جهان افزوده میشود. رقابت قدرت های بزرگ کشور های کوچک را در تگنا قرار داده و حق انتخاب را از آنها ربوده است. جهان یک قطبی جای خود را آهسته آهسته به جهان چند قطبی خالی می کند. امریکا بیش ازین یگانه آقای یکه تاز دنیا نخواهد بود و کشور های مانند روسیه، چین و خلق اتحادیه های جدید اقتصادی و سیاسی/ نظامی مانع بزرگی برای توسعه طلبی اقتصادی و نظامی امریکا و ناتو خواهند شد. البته امریکا هم آرام نخواهد نشست و در تکاپوی حفظ قدرت جهانی اش خواهد افتاد. برخورد منافع میان قدرت ها و مؤسسات جدید الخلقه مالی و بانکی جهان را به سوی کشمکش دوران جنگ سرد اول خواهد کشاند. با وجود همه جائی بودن بحران در سطح جهانی، توجه خود را صرف به شرق میانه، اروپا، شمال افریقا، بحیره جنوب چین و شرق دور و افغانستان معطوف خواهم داشت. به عقیده من، این نقاط تصادم مستقیم قدرت ها را در خود خواهد داشت.

ما در عصر خطرناکی حیات به سر میبریم که هر روز حالت انفجاری به خود می گیرد. با کمترین سهل انگاری و خیره سری، احتمال برخورد های نظامی میان قدرت های جهانی خلق می گردد و آتش جنگ شعله ور می شود. عروج روسیه و چین در صحنه سیاسی و نظامی جهان باعث شده است که جهان امروز از یک قطبی بودن رهائی یافته و به سوی چند قطبی شدن روان گردد. سقوط شوروی در سال ۱۹۹۲، امریکا را آقای جهان ساخت و روی همین دلیل بود که امریکا به انهدام نظام های خلاف میل و اشنگتن در شرق میانه و تجاوز به افغانستان آغاز کرد. برای دو دهه، امریکا رقیبی نداشت. حال آن زمان دیگر سپری گردیده است. روسیه با روحیه خطرناک نشنلیزم روس و چین با قوت اقتصادی و مالی وارد تیاتر جهانی شده و امریکا را به مبارزه طلبیده اند. روسیه آن روسیه ای دهه نود قرن ۲۰ و دهه اول قرن ۲۱ نیست. روسیه حال با امریکا و ناتو در اروپا به رقابت برخاسته و در شرق میانه دوباره جایگاه از دست رفته خود را باز یافته است. حمایت از نظام اسد در سوریه، پشتیبانی از ایران در تقابل با غرب و نزدیکی با اسرائیل در واقعیت سرآغار یورش های نظامی و سیاسی روسیه در سطح جهانی شمرده میشود. تشکیل سازمان مالی و اقتصادی برکس (BRICKS) که مشتمل بر برازیل، روسیه، هند، چین و افریقای جنوبی است، در صورت فعال شدن میتواند برای بانک جهانی مورد حمایت امریکا درد سر بزرگی خلق کند و انحصار را از رقیب بر باید. چند قطبی شدن جهان خواهی خواهی رقابت قدرت ها را وسعت می بخشد و به نقاط بحرانی می افزاید.

شرق میانه: بعد از جنگ جهانی دوم و آغاز جنگ سرد اول بین شرق و غرب، شرق میانه جایگاه خاصی را در سیاست جهان اتخاذ کرد. تا زمان فروپاشی شوروی، این منطقه عملاً به دو ساحة تحت نفوذ امریکا و شوروی تقسیم شده بود. خلق اسرائیل در شرق میانه و اشغال سرزمین های فلسطین و حمایت بلا شرط امریکا از موقف اسرائیل و حمایت نیمه شوروی از بعضی نظام های عرب، کشور های این منطقه را محل زور آزمائی دو ابر قدرت جهانی قرار داد. ختم شوروی برای امریکا این فرصت را داد که منطقه را

در اختیار خود بگیرد و نظام های منطقه را برحسب خواش خود سرنگون سازد. اگر احياناً بهار عرب را تصادفی بدانیم، بدون تردید وسعت بخشیدن آن کار امریکا بوده است. ستراتیژی امریکا در شرق میانه هنوز هم این است که نظام های حاکم مخالف امریکا در منطقه سرنگون گردیده و به عوض کشور ها جدید با نظام ها نو و تابع امریکا روی صحنه آمده و یک شرق میانه بزرگ به نفع اسرائیل عرض اندام نماید. امریکا در انهدام عراق و لیبیا به موفقیت رسید، اما در مصر شکست خورد و اکنون پایش در گل و لوش سوریه بند مانده است. با استفاده از بحران سوریه، روسیه بار دیگر در تیاتر شرق میانه داخل شد و توانست که توازن قواء را به نفع اسد و به ضرر گروه های مورد حمایت امریکا و ناتو تغییر دهد. اگر مداخله روسیه در سوریه نبود، نظام اسد از هم می پاشید و سوریه عیناً به سرنوشت عراق مبدل میشد و یکی از آرزوی های دیرینه اسرائیل برآورده می گردید. قابل توجه اینکه، بحران سوریه و مداخله مستقیم مسکو به نفع اسد میتواند تصادم مستقیم نظامی روسیه و امریکا را در سوریه سبب شود و آتش جنگ را در کل شرق میانه شعله ور سازد که نتایج غیر قابل پیش بینی خواهد داشت. حضور حزب الله و گروه قدس ایران که به نفع اسد در سوریه می رزمند، بحران سوریه را پیچیده تر ساخته و غرب را در تنگنای عجیبی گیر انداخته است. کودتای نافرجام در ترکیه، نزدیکی انقره و تهران، تجدید نظر روش ترکیه نسبت به بحران سوریه و معذرت خواهی اردوغان از پوتین علایمی از ناکامی های امپریالیزم و اسرائیل در شرق میانه است. بحران سوریه و اشغال فلسطین ادامه دارد و به موازات آن خطر تصادم نظامی قدرت ها هم در منطقه از دیداد یافته است. بنابراین شرق میانه میتواند یکی از نقاط قابل اشتعال در جهان محسوب گردد.

بحیره جنوب چین و شرق دور: یکی از اهداف ستراتیژیک امریکا مهار کردن چین است. پیشرفت های اقتصادی و نظامی چین غرب را در مجموع و امریکا را طور خاص در حالت سرگیچی قرار داده است. خاصاً اینکه بیجینگ مرکز غول جدی مالی و اقتصادی برکس و سازمان همکاری شانگهای است که به زودی توازن مالی و اقتصادی جهان را به ضرر غرب تغییر خواهد داد. زور آزمائی چین و امریکا در شرق دور، این قسمت از جهان را در خطر تصادم دو قدرت دنیائی قرار داده است. امریکا قوای عظیم نمبر هفت خود را در شرق دور دارد که درین اواخر توانائی آتش آن را بالا برده تا در صورت تصادم نظامی، امریکا از عهده چین برآید و ضربات محکمی به این کشور وارد نماید. در حال حاضر امریکا ۳۰۰ طیاره جنگی، بین ۶۰ تا ۷۰ کشتی و ۵ کشتی طیاره بردار دارد که قوای عظیمی را تشکیل میدهد. امریکا همچنان بم های اتمی و ذروی و طیارات بی ۵۲ را که قابلیت حمل سلاح های اتمی را دارد، در جزایر گوام و دیگو گارسیا نگهداری میکند. چین کشور دهه های ۵۰ و ۶۰ قرن بیست نیست و توانائی سیاسی، اقتصادی و نظامی اش از نظر ها پنهان نمانده است.

چین عظمت اقتصادی خود را قبلاً به نمایش گذاشته که حتا امریکای متمول مقروض این کشور شده است. به موازات توانائی اقتصادی، چین توانسته است که قدرت نظامی خود را به پیمانۀ وسیعی تکامل دهد که اکنون بعد از امریکا و روسیه، سومین قدرت نظامی جهان محسوب میشود. چین تا حال کشور متعرض نبوده، اما به صراحت اعلام کرده است که هر حمله به خاک چین از جانب امریکا جواب اتمی خواهد داشت که حتا خاک اصلی امریکا هم در امان نخواهد بود. اگر شرایط فعلی حاکم در آن قسمت جهان ادامه یابد و برخورد های نظامی بین چین و امریکا به وقوع نپیوندد، چین تا سال های ۲۰۲۵ و ۲۰۳۵ امریکا را در توانائی نظامی پشت سر خواهد گذاشت و یا اینکه تفاوت کنونی را به حد اقل خواهد رساند و حاکم منطقه خواهد شد. بنابراین، شرق دور و بحیره جنوب چین را نباید از نظر دور داشت و احتمال شعله ور شدن جنگ را در آن منطقه نادیده گرفت.

شمال آفریقا: آمریکا بار دیگر لیبیا را در هم می کوبد و روش هلری کلنتن را در کشتار مردم آن سرزمین تعقیب می نماید. قتل بیرحمانه قذافی دکتاتور لیبیا توسط مزدوران غرب و انهدام تاسیسات اقتصادی و زیر بنائی آن کشور و سرازیر شدن پناه گزینان لیبیائی به سوی کشور های همسایه، شمال آفریقا را بی ثبات ساخته است. در حال حاضر، روسیه آمریکا و ناتو را در لیبیا به مبارزه نطلبیده است، اما دیر نخواهد بود که در صورت لزوم، مسکو داخل صحنه کشور های شمال آفریقا به شمول لیبیا شده و غرب را در زیر فشار سیاسی و نظامی قرار دهد. اگر فشار سیاسی و اقتصادی آمریکا و ناتو بر روسیه تداوم یابد، روسیه هم برای غرب در نقاط مختلف جهان که شامل شمال آفریقا نیز می گردد، درد سر جدی خلق خواهد کرد. لهدا، خطر جنگ سرد و گرم را در شمال آفریقا نباید از نظر دور داشت که می تواند به یک نقطه انفجاری دیگری مبدل گردد.

اروپا: بعد از فروپاشی سوسیال امپریالیزم شوروی، آمریکا در زمان اداره بل کلنتن به روسیه اطمینان داد که ناتو به سوی سرحدات اروپای شرقی که ساحة امنیتی روسیه محسوب میشود، پیشروی نخواهد کرد و این کشور ها را مدغم نخواهد ساخت. لاکن نه تنها آمریکا و هم پیمانان ناتو به وعده خود نسبت به روسیه وفا نکردند، بلکه حتا پیمان ناتو را تا سرحدات روسیه هم گسترش دادند. اگر عکس العمل جدی روسیه نمی بود، اوکراین هم امروز جزء ناتو میشد و جزیره کریمیه در دست غرب و پیمان ناتو می افتاد. کودتای غرب در اوکراین و خلع دولت متمایل به مسکو در آن کشور زنگ خطر بزرگ برای روسیه بود. پوتین توانست با پیش دستی طرح ناتو را قسماً خنثی بسازد و جزیره کریمیه را دوباره به روسیه ملحق سازد. این بزرگترین شکست آمریکا و ناتو در رویارویی با روسیه بود که مسکو از آن با موفقیت بیرون آمد و غرب را به عقب نشینی وادار ساخت. البته غرب و ناتو به موفقیت های چشمگیری در ادغام کشور های اروپای شرقی که از زمره اقمار شوروی محسوب میشدند، نائل شده اند، اما در اوکراین سر ناتو به سنگ خورد و متحمل شکست گردید.

بحران اوکراین هنوز پایان نیافته است. امکان جنگ داخلی و تجزیه اوکراین هر لحظه موجود است که احتمال برخورد های نظامی بین ناتو و روسیه را در خود دارد. اگر آتشی در اروپا افروخته شود، آغاز آن از اوکراین خواهد بود و بعد سراسر اروپای شرقی و غربی را فرا خواهد گرفت. روسیه از نگاه کمیتی و کیفیتی برتری کامل بر کل نیرو های مشترک ناتو دارد. کشور های اروپای شرقی که اخیراً عضو ناتو شده اند، آنقدر ضعیف اند که اصلاً در دوکتورین نظامی روسیه جا ندارند. با تجربه سابق از قدرت نظامی روس، اقمار شوروی سابق کمترین مقاومت در مقابل یورش قوای سرخ نخواهند کرد و مانع پیشروی قوای روسیه نخواهند شد. با تخمینی که ستراتیژیست ها ناتو دارند، روسیه می تواند تا کمتر از یک ماه خود را به سواحل نورماندی برساند. یگانه راه برای جلوگیری از پیشروی قوای روسیه، استعمال بم های تکتیکی اتمی است که سرانجام به یک جنگ اتمی تماماً عیار مبدل خواهد شد. روسیه پوتین مانند روسیه یالشتین نیست که سراطاعت به آمریکا فرود آورد و امر و نهی این کشور را پذیرفت. عروج دوباره روسیه، آمریکا و ناتو را در حالت دفاعی قرار داده و دست شان را در پیشروی ناتو قسماً بسته است. پس اروپا میتواند هر زمانی نقطه انفجار بین روسیه و ناتو باشد که نتایج مصیبت بار آن غیر قابل پیش بینی خواهد بود.

افغانستان: علی رغم اینکه افغانستان کلاً در اشغال آمریکا بوده است و سایر قدرت ها هم آمریکا را تا حال آرام گذاشته اند، این حالت می تواند هر زمانی به یک نقطه انفجاری مبدل شود. هیچ قدرت دیگر به تجاوز امریکا به افغانستان اعتراض نکرد، اما تداوم اشغال و استفاده ستراتیژیک ازین کشور برای مقاصد تعرضی به سایر کشور ها پای سائر قدرت ها را سرانجام به افغانستان خواهد کشاند. آمریکا مراکز

متعدد نظامی در افغانستان برپا کرده است که تهدیدی برای ایران، روسیه و حتی چین تلقی می‌گردد. امریکا در این مراکز نظامی عصرترین وسایل نظامی را جا به جا کرده که در صورت برخورد نظامی با ایران و حتی روسیه از آن استفاده خواهد کرد. معاهدات استعماری ستراتیژیک و امنیتی / دفاعی دوجانبه که بین امریکا و دولت مستعمراتی کابل به امضاء رسید، این امکان را به واشنگتن میدهد که از خاک افغانستان برای مقاصد تعرضی استفاده برد که دولت مستعمراتی کابل کمترین صلاحیت اعتراض را در زمینه ندارد. امریکا همچنان آلات پیشرفته جاسوسی را در مراکز نظامی خود در افغانستان جا به جا کرده که از فاصله‌ها دور قادر به ثبت مخابرات نظامی ایران، روسیه و چین است. نظام آخندی ایران بارها اعلام کرده است که طیارات و راکت‌های رهبری شده امریکا از هر سوئی که به ایران حمله نماید، این کشور برای دفاع خود همان سمت را هدف قرار خواهد داد. افغانستان یکی از همان محلاتی است که مورد هدف راکت‌های نظام آخندی قرار خواهد گرفت. معلوم نیست که روسیه و چین تا کجا میتوانند تداوم اشغال افغانستان و بهره‌برداری نظامی از خاک افغانستان را ذریعه امریکا تحمل نمایند. فکر میشود که این بستگی به بالا رفتن جنگ سرد در سایر نقاط جهان و استفاده ناجایز از خاک افغانستان برای مقاصد تعرضی به سایر کشورها دارد. پس تداوم اشغال افغانستان و بسط مراکز نظامی امریکا در این کشور، زمینه را برای شعله‌ور ساختن جنگ منطقه‌ئی آماده خواهد ساخت و برای افغانستان اشغال شده حالت انفجاری خواهد داد.

تا زمانی‌که تجاوزات قدرت‌های بزرگ بر حریم کشورهای کوچک تداوم باید و حاکمیت شان پامال گردد، صلح در جهان حاکم نخواهد شد و خطرات جنگ تباہ‌کننده افزایش خواهد یافت و نسل بشر به سوی نیستی خواهد شتافت.

نزدهم

یورش دیپلماتیک افغانستان در کنفرانس قلب آسیا



ششمین کنفرانس "قلب آسیا" برای مدت دو روز به تاریخ ۳-۴ دسامبر ۲۰۱۶ در شهر امرتسر هند برگزار شد که یک موفقیت کامل دیپلماتیک برای هند و کمی هم برای افغانستان بود. ۴۰ کشور به شمول امریکا، چین و روسیه در کنفرانس شرکت داشتند. بزرگترین باخت را پاکستان داشت که به ابتکار هند از هر سو بدون ذکر نام مورد حمله و انتقاد قرار گرفت و منزوی گردید. اشرف غنی رئیس جمهور دولت مستعمراتی کابل با استفاده از فرصت، خود را در پناه هند قرار داد تا با حمایت این کشور بتواند یورش دیپلماتیک خود را علیه پاکستان جهت دهد. موفقیت نسبی متوجه افغانستان شد، اما هند بیشتر از همه مستفید گردید. حالت مستعمراتی افغانستان این اجازه را به کابل نمیدهد که مستقلانه عمل نماید و دست به تعرضات سیاسی و دیپلماتیک بزند. غنی در خلال دو روز کنفرانس در پهلوی مودی صدراعظم هند نشسته بود تا در سایه وی احساس امن و آرامش نماید.



کنفرانس "قلب آسیا" یک ضربه کاری دهلی بر اسلام آباد بود که کابل هم از خیرات هند استفاده کرد. کنفرانس آهنگ ضد تروریسم داشت که کاملاً متوجه روش پاکستان در افغانستان و منطقه بود. پاکستان از سال ها بدینسو حامی گروه های تندرو اسلامی بوده است که مرتکب اعمال خشونت بار و تروریسم شده اند. هند و افغانستان شکوه داشتند که پاکستان محل پرورش تروریسم است و گروه های معینی با حمایت دولت پاکستان دست به اقدام تروریستی می زنند و امنیت هند و افغانستان را تخریب می نمایند. گروه های مستقر در پاکستان مانند "الشکر طیبه و جیش المحمد" در داخل پاکستان فعالیت دارند و از همین مکان حملات خود را استقامت می دهند. مبارزه با تروریسم که محراق اصلی این کنفرانس بود باعث شد که توجه به سوی افغانستان که یکی از قربانیان تروریسم است معطوف گردد. لکن افغانستان موفق نشد که پیشنهاد ابتکاری اش در مورد تأسیس یک "چوکات منطقوی در مبارزه علیه خطر تروریسم" مورد توجه اشتراک کنندگان کنفرانس قرار گیرد، زیرا اشتراک کنندگان ظاهراً برای این مأمول آمادگی نداشتند. معلوم شد که روسیه و چین هم مایل نبودند که از پیشنهاد افغانستان به قیمت از دست دادن دوستی ستراتیژیک خود با پاکستان، حمایت نمایند.

اگر دیپلماسی یک هنر است، تطبیق آن در صحنه عمل هنر نمائی می خواهد. کنفرانس "قلب آسیا" در امرتسر تفوق دیپلماسی هند را بر پاکستان حد اقل در آن مقطع زمانی ثابت ساخت و دست هند و افغانستان را بالا برد. هند که قبلاً از روابط ستراتیژیک خود با افغانستان با احتیاط صحبت میکرد تا پاکستان از آن بهره برداری نکند، اینبار جلو را پراند و خود و افغانستان را در یک محور ضد پاکستان قرار داد. در کنفرانس از پاکستان نام برده نشد، اما فضای کفرانس از آغاز تا انجام ضد پاکستان بود. ناریندرا مودی صدراعظم هند گفت:

نه تنها یک عمل قاطع برای مجادله علیه تروریسم حتمی است، بلکه اقدامات جدی علیه کسانی که تروریسم را حمایت می کنند و تروریست ها را پناه میدهند باید صورت گیرد. تروریسم و تشویق بی ثباتی از بیرون خطرناک ترین تهدید برای صلح، امنیت و پیشرفت افغانستان محسوب میشود. بی تفاوتی و خاموشی جامعه جهانی به ارتباط افغانستان، تروریست ها و حامیان خارجی آنها را بیشتر تشجیع می کند.

جرايد و روزنامه های هند، کنفرانس "قلب آسیا" را اوج موفقیت سیاست منطقه ئی مودی معرفی نمودند که توانست هند را منحصی یک کشور مقتدر و صاحب نظر و دور از نفوذ قدرت های جهانی در صحنه سیاست جهان به نمایش بگذارد. به موازات آن افغانستان هم قادر شد که در سایه و حمایت هند تبارز کند و بر پاکستان تاخت و تاز نماید که تا چندی قبل برایش ناممکن بود. البته روابط کشور ها به یک منوال باقی نمی ماند و دچار تحولات موسمی میگردد. با در نظر داشت اینکه افغانستان در اشغال است و رهبری کابل هم در طرح سیاست خارجی خود کاملاً مستقل نیست، دقیقاً نمیدانیم که هند تا کجا در پهلوئی افغانستان استاده خواهد شد و به حمایت خود از این کشور تداوم خواهد بخشید.

اشرف غنی سعی نمود که با پشتیبانی هند در کنفرانس "قلب آسیا" بدرخشد و به زعم خودش شاید موفق هم شده باشد. تصور میشود که یورش سیاسی و دیپلماتیک مشترک هند و افغانستان بر پاکستان از قبل بین دو کشور طرح ریزی شده بود و غیر منطقی است که آن را تصادفی بپنداریم، خصوصاً اینکه محل کنفرانس در هند تعیین گردیده بود که این کشور هم از سال ها بدینسو در کشمکش با پاکستان به سر برده است. غنی با حمایت سیاسی و دیپلماتیک هند در کنفرانس "قلب آسیا" چنین گفت:

پنج پدیده با هم مرتبط را مشاهده می کنیم، اول شبکه های اقتصاد جرمی، دوم در حدود ۳۰ گروه تروریستی که از سوی ملل متحد مشخص شده اند و تلاش دارند که در کشور ما پایگاه ها ایجاد کنند تا کشورهای خود شان، منطقه و جهان را بی ثبات سازند، سوم عملیات نظامی در پاکستان که شبکه های مشخص افراطی آن کشور را بیجا ساخت تا به افغانستان بیایند، چهارم با وجود تقرب دو جانبه و چند جانبه ما با پاکستان، این کشور با ما در یک جنگ نا اعلام شده قرار دارد که نه تنها کاهش نیافته، بلکه در سال ۲۰۱۶ بخصوص بعد از کنفرانس بروکسل، تشدید یافته است. پنجم اینکه، پاسخ دولت ها پراکنده بوده است و شماری از آنان هنوز هم به این شبکه ها پناهگاه ها فراهم می کنند و آنها را تحمل و حمایت می نمایند. چنانچه یکی از افراد کلیدی طالبان اخیراً گفته است که اگر آنان در پاکستان پناهگاه نداشته باشند، نمی توانند یک ماه دوام کنند.

اشرف غنی همچنان پیشنهاد کرد که یک میکانیسم آسیائی و بین المللی به وجود آید تا فعالیت و رفت و آمد سرحدی را نظارت کند که برای پاکستان هم قابل قبول باشد. غنی با کنایه گفت که پاکستان سخاوتمندانه مبلغ ۵۰۰ میلیون دالر را برای بازسازی افغانستان تعهد کرده است، اما پیشنهاد کرد این مبلغ تعهد شده را پاکستان علیه تروریزم مصرف نماید، زیرا در فقدان صلح هر نوع کمک برای ما نتیجه مطلوبی را به بار نخواهد آورد. بایست یادآور شد که کنفرانس "قلب آسیا" برای افغانستان یک منفعت اقتصادی هم داشت. افغانستان و هند برای کاهش اتکای اقتصادی و ترانزیتی خود به پاکستان، طرحی را برای ایجاد خط هوائی به منظور انتقال اموال تجارتي روی دست گرفته اند. این طرح اقتصادی باعث خواهد شد تا دسترسی افغانستان به بازار های بیرون از کشور افزایش پیدا کرده و دورنمای صادرات قالدین و میوه کشور امیدوار کننده شود. تا اکنون افغانستان برای تجارت خود به بندر کراچی پاکستان وابسته بوده که بعد از عملی شدن طرح دو جانبه هند و افغانستان، اقتصاد کشور قسماً "رونق" خواهد یافت و اتکای آن به پاکستان کمتر خواهد شد.

باوجودیکه پاکستان خود را در کنفرانس "قلب آسیا" کاملاً در حالت محاصره و باخت یافت، بیکار نماند و به حمله متقابل علیه کابل و دهلی پرداخت. سرتاج عزیز مشاور صدراعظم پاکستان که در کنفرانس "قلب آسیا" از جانب پاکستان شرکت کرده بود، گفت:

کشورش در انزوا قرار ندارد و اضطراب افغانستان را هم درک می کند. ما میدانیم که اشرف غنی (رئیس جمهور افغانستان) این سخنان را در خاک دشمن پاکستان بیان کرده است. واضح است که او در تلاش بود آنچه را بیان کند که آن ها، ترجیح میدهند بشنوند... تلاش های هند برای جدا ساختن افغانستان و پاکستان به جایی نخواهد رسید، زیرا این دو کشور همسایه همدیگر بوده و روابط میان افغانستان و پاکستان مستقل است... نیازی به اعمال فشار بر پاکستان برای مبارزه با دهشت افگنی نیست، زیرا پاکستان به اندازه کافی و بیشتر از هر کشور دیگری برای از بین بردن دهشت افگنی کار کرده است.

سرتاج عزیز می خواست که یک گردهمایی مطبوعاتی در حاشیه کنفرانس "قلب آسیا" به راه اندازد و دست به تهاجم دیگر سیاسی و دیپلماتیک بزند، اما مقامات هند به بهانه تدابیر امنیتی به او اجازه ندادند که به هدف خود نایل شود.

از طرز صحبت کنایه آمیز سرتاج عزیز آشکار میشود که اشرف غنی شخص مستقل نیست و از خود اظهار نظر نکرده، بلکه همه گفتارش را هند به وی دیکته کرده است. این کنفرانس قبل از همه برای دیپلماسی هند یک موفقیت داشت که توانست روحیه کنفرانس را علیه پاکستان بشوراند و این کشور را در تنگنا قرار دهد. افغانستان هم درین کنفرانس بی بهره نماند، اما تداوم این نوع موفقیت ها برای افغانستان موقتی خواهد بود. با در نظر داشت محدودیت جغرافیائی افغانستان و حالت کنونی مستعمراتی اش، برای این کشور مشکل است که بتواند از زیر فشار های سیاسی و نظامی پاکستان رهائی یابد و مستقلانه عمل نماید. دلایل ذیل، افغانستان را از موفقیت های پی در پی در قبال پاکستان باز میدارد:

اول: افغانستان یک کشور مستقل نیست، بلکه در اشغال امریکا قرار دارد. سیاست خارجی یک کشور اشغال شده محدود است به هدایات و رهنمائی کشور اشغال کننده که خط مش سیاست خارجی همان کشور را تعیین می کند. اینکه افغانستان تا کجا می تواند در روابط خارجی اش به پیش بتازد، کاملاً منوط میشود به موافقت و آشننگتن. امریکا هرگز تحمل زیاده روی افغانستان مستعمره را نخواهد کرد، بالاخص اگر منافع امریکا مطرح شود و یا صدمه ببیند. این خود در مجموع یک مانع عمده سر راه سیاست خارجی افغانستان خواهد بود.

دوم: افغانستان حاکمیت ملی ندارد و در داخل مستحکم نیست. سال ها طول می کشد که افغانستان بتواند بر مشکلات داخلی فایق آید و روحیه وحدت ملی تقویت گردد. این ضعف سبب میگردد که افغانستان نتواند در صحنه سیاست خارجی خود با قوت عمل نماید. سیاست داخلی و سیاست خارجی لازم و ملزوم یک دیگر اند.

سوم: پاکستان به قدر کافی در تمام سطوح در افغانستان جاسوس دارد که می توانند به نفع پاکستان درد سر های جدی برای افغانستان بار آورده و کشور را از درون تخریب نمایند. در حالت وابستگی کنونی و موجودیت یک زعامت دست نشانده، برای افغانستان مشکل خواهد بود که به آسانی از فشار پاکستان نجات یابد.

چهارم: پاکستان یک کشور انتقامجو است. افغانستان باید منتظر عکس العمل نهانی و علنی پاکستان باشد و راه خنثی ساختن آن را بیابد.

پنجم: حمایت هند از افغانستان در همه موارد قابل اندیشه است. هند تا حال از امتحان نهائی در حمایت کامل از افغانستان در مقابل پاکستان نگذشته است. بنابراین، اتکای کامل کابل بر دهلی در نبرد دیپلماتیک علیه پاکستان احتیاط و خردمندی می خواهد.

افغانستان در یک بازی خطرناک گیر افتاده است. نبود استقلال و موجودیت زعامت غیر مستقل، برای افغانستان مجال حق انتخاب بیشتر را نمی دهد. کابل بایست سعی نماید که به اتکای ملت و یاری مردم خویش با "هشیاری" قدم بردارد و عمل کند. مثال کوبا و حمایت مردم این کشور از فیدل کاسترو در تقابل با صدها توطئه استعمار جهانی میتواند برای زعامت متکی به اجانب کابل آموزنده باشد.

بیستم

انتقام پوتین



قدرت های بزرگ برای خود اجازه میدهند که در امور سایر کشور ها مداخله و تجاوز نمایند، لکن دخالت در امور خود را نمی پذیرند. سوسیال امپریالیزم شوروی بر هنگری، چکوسلواکیا و افغانستان لشکر کشی نمود و سال ها این کشور ها را در اشغال نگهداشت. حال که امریکا و ناتو بنای مداخله مخفی و یا علنی را در روسیه دارد، سران کرملین بنای داد و فریاد را گذاشته اند. امپریالیزم امریکا که در ویتنام، افغانستان، عراق، لیبیا و سوریه تجاوز نموده و دخالت در امور کشور های امریکای لاتین و جنوبی را حق طبیعی خود میدانند، حال به ارتباط حمله سایبر روسیه در انتخابات ۲۰۱۶ این کشور به مرحله جنون رسیده است. هریک این دو کشور به بهانه دفاع از سوسیالیزم، دموکراسی و حقوق بشر به کشور های مورد نظر تجاوز نموده و خود را مستحق هر گونه خطا کاری می پندارند. مردم کشور های اشغال شده حق دفاع از خود را ندارند وگرنه به نام تروریست محکوم می شوند. با این مقدمه می خواهم که به اصل مطلب برگردم و بحران در روابط امریکا و روسیه را در چند ماه اخیر مورد تبصره قرار دهم.

بعد از پیروزی ترمپ در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۱۶ امریکا که برای همه حیرت انگیز بود، دستگاه های استخباراتی امریکا واقعی و یا جعلی گزارش دادند که روسیه کمیوتر حزب دموکراتیک امریکا را هک کرده و ایمیل های هلری کلنتن را افشاء نموده تا انتخابات به نفع ترمپ تمام شود. دولت امریکا روسیه را به حمله سایبر متهم ساخت که منجر به اخراج یک عده از کارکنان روسی و بسته شدن منازل آنها گردید. پوتین با خونسردی این اقدام یک جانبه امریکا را تحمل کرد، ولی اقدام بالمثل نکرد. سرانجام ترمپ هم پذیرفت که روسیه در انتخابات ریاست جمهوری امریکا مداخله نموده است، لکن از خود کدام هیجان خاصی بروز نداد. جریان سردی در روابط روسیه و امریکا باعث شد که محققان سیاسی سیر تاریخی حادثه را تعقیب نمایند و دلایل خصومت پوتین را با هلری کلنتن بیابند.

روسیه بارها از مداخلات آمریکا در امور داخلی روسیه شکایت نموده است. اکثر تحلیل‌گران روسی به این عقیده اند که اضمحلال شوروی و هرج و مرج ناشی از آن سبب گردید که آمریکا از این حادثه غم‌انگیز تاریخی سوءاستفاده نموده و با مداخلات مخفیانه روسیه را زیر فشار قرار داده تا تسلیم غرب شود. روسیه معتقد است که حتی تا همین لحظات آمریکا از دخالت پی‌در پی در امور روسیه خوداری نمی‌ورزد و سعی می‌دارد که روسیه را بیشتر به سوی تجزیه بکشاند و این کشور را کاملاً از پا اندازد. عروج پوتین در صحنه سیاسی روسیه، صحنه را تغییر داد. پوتین قاطع‌تر با آمریکا و ناتو برخورد میکند و با مداخله و پیشروی ناتو به سوی سرحدات روسیه با شدت عکس‌العمل نشان می‌دهد. جهان در جریان بحران اوکراین و الحاق کریمیه به روسیه، پوتین را شناخت که یک فرد عادی نیست و آمریکا نمی‌تواند مانند دوره یالشتین دست‌آزاد در مداخله خود در امور روسیه داشته باشد. در واقعیت، بحران اوکراین به آمریکا و ناتو هشدار داد که پوتین را نباید ساده‌پنداشت.

روسیه شکوه دارد که آمریکا و بالاخص شخص هلری کلنتن که در چهل سال اول اداره اوپاما به حیث وزیر خارجه این کشور ایفای وظیفه میکرد، بارها دست به تحریکات زده و مردم را به قیام علیه زعامت کریملین تحریک کرده است. زمانیکه تظاهرات مردم در مسکو علیه پوتین به راه افتاد، پوتین دانست که در عقب این تحریکات کی بوده است: شخص هلری کلنتن وزیر خارجه اوپاما. هلری کلنتن انتخابات ۲۰۱۱ روسیه را مورد انتقاد قرار داده و آن را فریبانه و غیر منصفانه خواند. این گفتار کلنتن از نظر گاه پوتین مداخله مستقیم در امور داخلی روسیه تلقی گردید که باعث تحریکات و تظاهرات مردم علیه شخص پوتین و نظام بر سر اقتدار شد. کلنتن آشکارا متذکر شد که "مردم روسیه حق دارند که اعتراض نمایند. رای مردم باید شمرده شود. این حق به معنای اینست که آنها مستحق انتخابات سالم، منصفانه و شفاف هستند و رهبران درین قسمت مسؤولیت دارند". این صحبت هلری کلنتن برای پوتین بسیار آزاد دهنده بود. هر باری که آمریکا به یک طریقی در امور روسیه دخالت میکند، رهبران کرملین حساس‌تر و مصمم‌تر در دفاع از منافع روسیه شده تا به هر نحو ممکنه طرح‌های آمریکا را خنثی سازند.

زمانیکه هلری کلنتن وزیر خارجه اوپاما تعیین گردید، توظیف شد که روابط آمریکا و روسیه را از نو تنظیم کند. کلنتن متوقع بود که میتوان با میدیویف رئیس‌جمهور نسبت به پوتین بهتر معامله کرد. پوتین و میدیویف هر چند سالی ریاست جمهوری و صدرات را با هم تعویض می‌کردند. طبق گزارشات غیر رسمی، کلنتن به میدیویف پیشنهاد کرده بود که اگر او پوتین را از صحنه دور کند، حمایت آمریکا را خواهد داشت. کلنتن همچنان از میدیویف خواهش کرده بود که این موضوع را با پوتین در میان نگذارد. لاکن میدیویف پیشنهاد هلری کلنتن را به پوتین گفت. میدیویف فهمید که پوتین قبلاً از طریق دستگاه استخبارتی خود از صحبت کلنتن با وی آگاه شده بود. اگر میدیویف پیشنهاد کلنتن را در مورد از صحنه کشیدن پوتین نزد خود نگه میداشت، شاید به قیمت حیانتش تمام میشد. این حادثه و بعداً جریان انتخابات ۲۰۱۱ و سخنان مداخله‌گر هلری کلنتن، عقده حقارت و خصومت پوتین را نسبت به هلری کلنتن افزایش داد.

مزید بر آن، تجاوز ناتو به لیبیا و به خاک و خون کشانیدن این کشور و بی‌آبرو ساختن شخص قذافی که همه جهان را تکان داد، چهره خشن و ضد بشری هلری را به نمایش گذاشت. هلری در جریان مرگ قذافی با خوشی نعره کشید و با استهزاء گفت: "ما آمدیم، ما دیدیم، او مرد". پوتین با مشاهده جسد خون‌آلود قذافی که توسط وحشیان مذهبی و مزدوران غرب در جاده‌ها کش می‌شد، بغض و عقده اش نسبت به آمریکا و خاصاً هلری کلنتن دو چند بالا رفت. بایست یادآور شد که انهدام عراق و لیبیا یک ضربه کاری

به روسیه بود که در زمان حیات شوروی هر دو کشور را در آغوش خود داشت. امریکا و ناتو به روسیه فهماندند که ما متحدین تو را نابود می‌سازیم و تو نسبت ضعف سیاسی، نظامی و اقتصادی ات کاری کرده نمی‌توانی. همین بود که روسیه مصمم شد که در قدم اول امریکا و ناتو را در اوکراین شکست دهد و بعداً سوریه را از دام غرب برهاند و امریکا را به عقب نشینی وادار سازد. هلری کلنتن از تبلیغات ضد پوتین تا آخر دست نکشید. چنانچه در یک محفل جمع آوری پول در مورد الحاق کریمیه به روسیه گفت: "این عمل پوتین مشابه عملکرد هتلر در دهه ۱۹۳۰ است". طرز کلام هلری، پوتین را بسیار عصبانی ساخت و عقده حقارت و انتقام را در دل او بیشتر جا داد.

روز انتقام پوتین فرا رسید. ۸ نوامبر ۲۰۱۶، روز پوتین بود که هلری کلنتن را از یک برد حتمی محروم ساخت و او را با بی‌عزتی به یک کنج تاریخ پرتاب کرد. تصور کنیم که پوتین به هک کردن کمپیوتر حزب دموکراتیک موفق شده و ایمیل هلری را افشاء نموده باشد، این خود یک سرشکستگی برای امریکا تلقی میشود که همیشه از قدرت والای علمی و تکنالوژی بی‌مانند خود و از عقب ماندگی روسیه در همه جهات حرف میزند. چطور ممکن شد که یک کشور عقب مانده مانند روسیه که به عقیده امریکا هیچ تولید کارآمدی ندارد، این کشور معظم را در ساحة تکنالوژی کمپیوتر عقب بزند و سیستم انتخاباتی اش را دگرگون سازد؟ اکثر صاحب نظران به این عقیده رسیده اند که ارزیابی امریکا از سیر تکامل روسیه در ۲۰ سال اخیر نادرست از آب برآمده است. پس معلوم میشود که روسیه نه آنقدر ضعیف است که امریکا تصور میکرد و نه آنقدر از نگاه علمی ناتوان است که نتواند امریکا و ناتو را به حیرت اندازد. پوتین انتقام خود را از هلری رفت و او را حد اقل در حال کنونی از صحنه سیاسی امریکا بدر کرد.

بیست و یکم

علل عروج دونالد ترامپ

(1)

از روز حلف وفاداری دونالد ترامپ به حیث رئیس جمهور امریکا به تاریخ ۲۰ جنوری ۲۰۱۷، تظاهرات خیابانی پی در پی علیه ترامپ به راه افتاده است. زنان امریکا نسبت موفقیت ترامپ به سینه می کوبند و فریاد می کشند که "ترمپ انسان متعصب و زن ستیز است". گروه دیگر او را به تعصب نژادی متهم می سازند و اظهار میدارند که ترامپ یک فاشیست است. کسانی دیگر هم ترامپ را ضد خارجی و ضد مسلمان می پندارند. تصور کنیم که همه این ادعا و اقعیت دارد، لکن باید عللی بوده باشد که عروج ناگهانی ترامپ را در صحنه سیاسی امریکا سبب شده است.

از نگاه من، دو اداره قبلی یعنی اداره بوش و اوباما مسؤل این حادثه غم انگیز تاریخ هستند. عملکرد این دو باعث گردیده است که امریکا به سوی سراسیمه سقوط برود و حیثیت جهانی اش صدمه ببیند. همانطوریکه شوروی به بهانه دفاع از سوسیالیزم به افغانستان تجاوز نمود که خود میخ را در تابوتش کوبید، همانطور هم گلوبالیزیشن و بهانه ضد تروریزم که تجاوزات امریکا را به افغانستان و عراق به دنبال داشت و عده ای از ناکسان افغان و امریکائی و عراقی از تجاوزات حمایت کردند، سرانجام امریکا را در حالتی قرار داد که محصولش افول سیاسی و اقتصادی امریکا و ظهور دونالد ترامپ بوده است.

زمانیکه جورج بوش به بهانه مجادله علیه تروریزم به افغانستان لشکر کشی نمود و عراق را به سوی نیستی کشانید و صد ها هزار تن را به هلاکت رسانید و زیر بنا های اقتصادی و صنعتی این کشور را نابود کرد، کجا بودند هنرمندان سینمای امریکا و شبکه های تلویزیونی این کشور که صدای اعتراض را بلند می نمودند و حملات ضد بشری امریکا را محکوم می کردند. من خوب به یاد دارم که شبکه های تلویزیونی سه ان و فاکس با غرور و سرفرازی از سقوط نظام صدام حسین و کشته شدن صد هزار تن حرف میزدند و آن جنایات را مایه افتخار امریکا می دانستند. کجا بود آن دسته از زنان پیشرو که به خاطر زنان و اطفال عراق و افغانستان به جاده ها می ریختند و حنجره پاره می کردند. حال که ترامپ "فاشیست" به زور خود در اریکه قدرت ریاست جمهوری تکیه زده، بنای قال و مقال را گذاشته اند. کجا بودند نیرو های به اصطلاح پیشرو امریکا که علیه سقوط اقتصادی سالیان ۲۰۰۸-۲۰۰۹ دست به اعتراض می زدند و مردم را از روش ضد انسانی اداره بوش - چینی آگاه می ساختند.

تجاوز بوش به عراق بود که داعش را خلق کرد و القاعده را تقویت نمود که امروز لرزه به اندام طبقات حاکم امریکا و اروپا انداخته است. این سیستم نمی خواهد که مردم واقعیت ها را بدانند و به عمق موضوعات سیاسی و جهانی وارد شوند. اگر در آن زمان مردم این کشور به پا می خاستند و با تظاهرات خیابانی متداوم جلو انسان کشی بوش را می گرفتند، امروز داعش وجود نمی داشت و ترامپ هم رئیس

جمهور امریکا نمی بود. لکن حالا دیر شده است. دموکرات های لیبرال قمار را باخته اند، اما میدان را رها نمی کنند.

زمانیکه مردم امریکا به وعده های دروغین اوباما باور کردند و به او در "تغییر" و اشنگتن در سال ۲۰۰۸ رای دادند و یک سیاه را خلاف تعامل تاریخ سیاسی امریکا به حیث رئیس جمهور تعیین کردند، همه متوقع بودند که اوباما واقعاً تغییرات عمده را در حیات شان پدید خواهد آورد و شرایط زندگی را بهتر خواهد ساخت. بعد از مدت هشت سال، مردم کمترین تغییر کیفیتی در حیات خود ندیدند که راضی شوند به وارث اوباما یعنی هلری کلنتن رای بدهند. فقر و بدبختی سیاهان در دوره یاست جمهوری اوبامای سیاه بیشتر از زمان دیگر گردید. به کشتار سیاهان و به در بند کشیدن آنها در زمان اوباما نسبت به دوره بوش سه چند علاوه شد. تجاوزات امریکا و کشتار مردم سائر کشور ها بیشتر گردید. کجا بودند زنانی که امروز سینه چاک می کنند و علیه ترمپ زن ستیز شعار می دهند، تا حد اقل یک بار صدای اعتراض شان را علیه کشتار زنان افغان، لیبی و سوری و بمباران یمن بلند می نمودند. اگر در آن زمان این زنان "دردمند" امروزی و گروه های "پیشرو" لیبرال قادر می شدند که جلو خود سری ها بوش و اوباما را می گرفتند، شخصی به نام دونالد ترمپ در روز ۸ نومبر ۲۰۱۶ برنده انتخابات ریاست جمهوری امریکا نمی شد و به روز ۲۰ جنوری ۲۰۱۷ حلف وفاداری یاد نمی کرد. امروز دست های مرموز و پشت پرده در فعالیت اند تا اداره ترمپ "فاشیست" را بی اعتبار جلوه داده و او را از پا در آورند. در مجموع علل ذیل در عروج دونالد ترمپ "فاشیست" و "زن ستیز" دخیل بوده است:

- سطح بلند بیکاری در میان طبقه کارگر و قشر خرده بورژوا
- عدم توازن تقسیم ثروت در میان مردم امریکا. ۵ درصد مردم امریکا میلیونر اند، در حالیکه ۹۵ درصد سهمی در ثروت این کشور غنی ندارند
- نبود شغل ثابت
- افزایش مخارج زندگی و ثابت بودن سطح معاشات
- گسترش شکاف نژادی که در زمان اوباما وسیع تر شد
- پائین آمدن عاید سرانه مردم: امریکا در میان کشور های توسعه یافته، در ردیف سی و هشتم قرار دارد
- خرابی صحت مردم امریکا نسبت به دهه نود و هشتاد. امریکائیان ۱۵ پوند نسبت به دهه های گذشته فربه تر شده اند
- افزایش خرابی صحت طفل
- افزایش بی عدالتی اجتماعی
- افزایش بی اعتباری جناح لیبرال دموکرات ها و از دست دادن حمایت کارگران و زحمتشان امریکا
- افزایش نفرت نسبت به سیاسیون و دروغگویان مسلکی
- افزایش نا امنی اجتماعی
- افزایش بی اعتباری جهانی امریکا
- شکست گلوبالیزیشن و تاثیرات منفی آن بر اقتصاد و جامعه امریکا

همه علل فوق الذکر دست به دست هم داده و فردی را روی صحنه آورد که نه تنها امریکا، بلکه جهان را به حیرت انداخته است. عروج ترمپ بزرگترین ضربه بر جناح لیبرال حزب دموکراتیک وارد کرد که خود را حامی طبقات کارگر و اقشار نادار معرفی می کرد. اگر جناح لیبرال حزب دموکراتیک و جنبش

زنان به وعده های مردمی خود در سطح ملی و جهانی پشت پا نمی زدند، دونالد ترامپ قادر نمی شد که در قصر سفید بنشیند و از آنجا فرمانروائی نماید.

خود کرده را نه درد است و نه درمان

ترمپ و افغانستان

۲

سیاست خارجی دونالد ترامپ رئیس جمهور منتخب امریکا در حال شکل گیری است، اما هنوز مشخص نشده است که اداره وی چه روشی را در قبال افغانستان در پیش خواهد گرفت. از تعیینات چند روز اخیر وی آشکار شده است که ترمپ افراد محافظه کار چهار آتش را در پست های مهم مانند سی آی ای، مشاوریت امنیت ملی و وزرات دفاع معرفی کرده است. شخص ترمپ هیچ گونه تجربه در سیاست خارجی ندارد و کاملاً متکی به مشوره مشاوران امنیت ملی خود خواهد بود. بحران و جنگ افغانستان اشغال شده را که ترمپ از بوش و اوباما به ارث برده، طولانی ترین جنگی است که امریکا تا حال تجربه کرده است. آیا ترمپ عساکر متجاوز امریکا را از افغانستان خارج خواهد ساخت و دولت بی کفایت مستعمراتی کابل را به حال خودش خواهد گذاشت تا به سرنوشت نجیب و یارانش مواجه گردد؟ آیا ترمپ با پاکستان که منبع و منشأی تروریزم منطقه است که هنوز هم متحد امریکا شمرده میشود، روش سختگیرانه را در پیش خواهد گرفت؟ آینده نه چندان دور به این سوالات پاسخ خواهد گفت.

اداره دونالد ترامپ با مشکل عظیم ساخت امریکا در افغانستان مواجه شد که تصمیم گیری برای ختم بحران این کشور کار ساده نخواهد بود. از زمان تجاوز امریکا که به ابتکار اداره جورج بوش آغاز شد، بر علاوه کشتار ها و ویرانی هائی که از جانب قوای امریکا و متحدان ناتو بر افغانستان تحمیل گردید، تا کنون بیش از ۶۰۰ بیلیون دالر در افغانستان مصرف شده که نتایج آن موجودیت یک دولت مزدور، شیوع فساد در همه ساحات و عروج طالبان و ظهور داعش در افغانستان بوده است. در جریان مبارزات انتخاباتی بین هلری کلنتن و دونالد ترامپ، نام افغانستان صرف یک بار آنهم تلویحاً ذکر شد. امروز در امریکا از بحران افغانستان به اسم "جنگ فراموش شده" یاد می کنند. اوباما در جریان مبارزات انتخاباتی سال ۲۰۰۸، تجاوز به عراق را محکوم کرد، ولی تجاوز به افغانستان را "جنگ خوب" نامید. قرار بود اوباما عساکر امریکائی را تا اخیر سال ۲۰۱۶ از افغانستان خارج سازد، اما در زیر فشار محافظه کاران جدید دست به عقب نشینی زد. اکنون امریکا به تعداد ۸۴۰۰ عسکر و یک تعداد دیگر عساکر کشور های متحد امریکا به اشغال افغانستان ادامه داده و روش جورج بوش را همچنان تعقیب نموده است. با وجود آوردن بهترین اسلحه و تکنالوژی در صحنه جنگ، امریکا هیچگونه دست آورد قابل ملاحظه ای نداشته است. بعد از ۱۵ سال اشغال و کشتار و ویرانی، طالبان هنوز هم به جولان خود ادامه میدهند و ساحات زیاد کشور را در تصرف دارند. امنیت سرتاسری رو به خرابی است و دولت مستعمراتی کابل قادر نیست که بدون حمایت نظامی ناتو یک ماه هم به حیات خود ادامه دهد. تصور کرده میتوانیم هر زمانیکه نیرو ها متجاوز میهن ما را ترک گویند، چه بلائی به سر مزدوران استعمار خواهد آمد.

در چنین شرایطی، اداره ترمپ بحران افغانستان را به ارث برده است. این به "خرد" و تعقل ترمپ و مشاورین او تعلق دارد که با ملاحظه تجارب ناکام دو اداره قبلی، چه روش را در قبال افغانستان اتخاذ خواهند کرد. در جریان مبارزات انتخاباتی، ترمپ همیشه می گفت "امریکا اول است". تفسیر این است که پول امریکا باید اول برای امریکا مصرف شود نه برای دیگران. ترمپ پالیسی دفاعی روسای جمهور قبلی را مورد انتقاد قرار داده و تأکید نمود که "کشور های عضو ناتو بایست پول دفاع از خود را بپردازند تا امریکا بتواند از آنها حمایت نماید." ترمپ همچنان از تجاوز امریکا به عراق انتقاد نموده و مداخله امریکا در بحران سوریه را رد کرده و وعده داد که امریکا را از ماجراجویی های غیر ضروری دور نگه خواهد داشت. اگر این نظرات ترمپ جامه عمل بپوشد، عساکر امریکائی و ناتو از افغانستان خارج خواهند شد و کشور ما حاکمیت خود را باز خواهد یافت. یکی از دلایل موفقیت ترمپ حداقل در ظاهر امر، نظراتش در سیاست خارجی بود که او را از هلری کلنتن و سایر جمهوری خواهان متمایز ساخته بود. ترمپ همچنان تجارت امریکا با چین، مکزیکو و کانادا را مورد انتقاد قرار داده که در حقیقت زیربنای نظرات محافظه کاران جدید در نظم نو جهانی بعد از سقوط شوروی بود. ترمپ مجادله با تروریسم را در صدر برنامه خود قرار داده است. در این حالت، پاکستان باید هدف اولی ترمپ و اداره او باشد. پاکستان محل پرورش تروریسم و تندروان اسلامی است که از دهه ۸۰ بدینسو به کمک امریکا دامن زده شده است. لاکن طوریکه میدانیم شعار های انتخاباتی صرف برای کسب رأی است و در ساحة عمل کمتر پیاده میشود. اگر افرادی از گروه محافظه کاران جدید به دور ترمپ حلقه بزنند و او را به ماجراجویی جهانی و ادار سازند، افغانستان مانند ۱۵ سال گذشته در اشغال امریکا و ناتو باقی خواهد ماند.

همین اکنون ترمپ از بعضی شعار های انتخاباتی خود منصرف شده است. بطور مثال، ترمپ حامی خروج کامل عساکر امریکائی از کوریا بود، حال می گوید که درین مورد عجله نخواهد کرد. ترمپ به سران ناتو اطمینان داده است که امریکا به تعهدات خود پایبند خواهد ماند و اگر تغییری هم پدید آید، تدریجی خواهد بود. از محاکمه احتمالی هلری کلنتن و بل کلنتن منصرف شده و می گوید که "به محاکمه کشاندن کلنتن ها، امریکا را تقسیم خواهد کرد". پس متوجه می گردیم که شعار ها و گفتار انتخاباتی صرف برای تغذیه رأی دهندگان است و در دوران مبارزات انتخاباتی ارزش دارند و بعداً معنی خود را از دست میدهند. ترمپ مانند بوش امریکائی است و از قاره دیگر پائین نشده است که سیاست داخلی و خارجی امریکا را به یک بارگی عوض کند. زمانیکه سازمان های استخباراتی امریکا گزارشات جهان را در اختیار او بگذرانند و برایش روش تعیین نمایند، دیگر آن ترمپ دوران مبارزات انتخاباتی نخواهد بود.

ترمپ عملکرد دولت دست نشانده و فاسد افغانستان را ملاحظه خواهد کرد و در خواهد یافت که امریکا چه اشتباهی بزرگی در تجاوز به آن کشور مرتکب شده است، اما نباید متوقع بود که ترمپ ۱۸۰ درجه تغییر جهت بدهد. اگر ترمپ واقعاً حامی یک تغییر کیفیتی در سیاست خارجی امریکا است، بایست از افغانستان و پاکستان آغاز نماید. یک تجدید نظر کامل در روش ناکام امریکا نسبت به افغانستان، مردم ما را از مصیبت ها تحمیلی نجات خواهد داد و از بد نامی بیشتر امریکا در صحنه سیاست جهانی خواهد کاست.

ترمپ و افغانستان ستایش از پاکستان

۳

در مضمون قبلی نگاشته بودم که "پالیسی ترمپ نسبت به افغانستان در حال شکل گیری است". اخیراً یک قسمت از روش ترمپ آشکار شده است: **ترجیح پاکستان بر افغانستان**. زمانی ترمپ پاکستان را یک کشور خطرناک و غیر قابل اعتماد نامیده بود، اکنون به ستایش این کشور "خطرناک" برخاسته و پاکستان را یک کشور خارق العاده میداند. جهان می فهمد که پاکستان مهد پرورش تروریسم و تند روان اسلامی است. چه شد که ترمپ بعد از چند روزی به یک بارگی در مورد پاکستان تغییر عقیده داد و ذهنیتش مثبت شده است؟ در این بازی جدید، افغانستان مستعمره و اشغال شده بازنده اصلی است.

دونالد ترمپ رئیس جمهور منتخب امریکا طی یک تماس تیلیفونی با نواز شریف صدراعظم پاکستان از حمایت امریکا به آن کشور اطمینان داده است. لحن صحبت غیر رسمی اما بسیار صمیمی ترمپ با نواز شریف مطبوعات امریکا و جهان را دچار تعجب ساخته است. ترمپ به نواز شریف گفت "شما یک شخص با اعتبار و فوق العاده هستید. کار شما عالی است و این مسئله هر روز آشکار میشود. امیدوارم که به زودی با شما ملاقات نمایم". ترمپ به صحبت خود با نواز شریف چنین ادامه داد:

آماده ام هر کاری که بخواهید برای حل و یافتن مشکلات کنونی انجام دهم. این برای من مایه افتخار است و شخصاً این کار را خواهم کرد... به مردم پاکستان بگویند که آنها مردم شگفت انگیزی هستند. من آماده ام که به اسلام آباد سفر نمایم.

اداره نواز شریف جریان صحبت ترمپ با او را به نشر رساند تا به هند و افغانستان نشان دهد که پاکستان هنوز هم نزد امریکا از اهمیت و اعتبار خاصی برخوردار است. هر گونه کشش در روابط ذات البینی دو متحد جنگ سرد، صرف موقتی است و تداوم دوستی بین این دو کشور یک اصل پایدار به شمار میرود. نواز شریف با استفاده از موفقیت ترمپ در انتخابات، تیلیفونی به او تبریک گفت و ترمپ هم دهن به ستایش نواز شریف و پاکستان گشود. این تغییر روش ترمپ نسبت به پاکستان مایه حیرت همه در داخل و خارج امریکا شده است. اخبار واشنگتن پوست نوشت که "این متن و طرز غیر معمولی مختص خود ترمپ است." دونالد ترمپ یک بار در سال 2012 گفته بود که "پاکستان دوست ما نیست. چند بیلیون دلار به آن کشور پول داده ایم و در عوض فقط خیانت چیزی دیگر ندیدیم." اما اکنون مشاهده می نمایم که همه دید ها به یک بارگی عوض می شود و سیمای سیاست مداران رنگ دیگری به خود می گیرد. متخصصین امور پاکستان در امریکا اظهار میدارند که افشای عمدی مکالمه دونالد ترمپ با نواز شریف برای اعتبار بخشیدن به پاکستان، برای اداره ترمپ خوش آیند خواهد بود و عکس العملی در قبال خواهد داشت. همچنان محتمل است که پاکستان اصل مکالمه را طبق میل خود تفسیر و تعبیر کرده باشد.

به هر حال، ترمپ به زودی خواهد فهمید که پاکستان واقعاً یک کشور خطرناک است، اما تصور نمیشود که این کشور خطرناک را به آسانی از دست بدهد. پاکستان دفاتری (Lobbying) برای حمایت خود در امریکا دارد که به نفع پاکستان داخل فعالیت میشوند و سیاست مداران این کشور را مشوره میدهند. به یقین که هند از این صحبت خودمانی ترمپ با نواز شریف ناراضی است، لکن هند خود یک قدرت دنیائی است

که می تواند به آسانی از عهده پاکستان برآید و تاب و طاقت نشیب و فراز سیاست منطقه ئی و جهانی را داشته باشد. بازنده اصلی باز هم افغانستان اشغال شده است که نه مستقل است و نه یار و یاور دارد. به یقین که مقامات دولت مستعمراتی کابل فکر می نمایند تا زمانی که افغانستان در اشغال امریکا قرار دارد، پاکستان نمیتواند که ما را متضرر بسازد. ۱۵ سال اخیر باید برای زعامت ضد ملی کابل روشن ساخته باشد که امریکا با افغانستان و پاکستان یک سان معامله نمی نماید، بلکه هر کشور را نظر به وزن جیوپولیتیکی اش ارزیابی می کند و برطبق آن روش خود را عیار می سازد. زمانی که افغانستان عملاً در اشغال امریکا درآمد و دولت دست نشانده کابل از جانب واشنگتن تعیین شد، افغانستان ارزش جهانی خود را منحیث یک کشور مستقل نزد واشنگتن از دست داد و کلاً تابع و سر سپرده این کشور گردید.

تماس تیلیفونی دونالد ترمپ با نواز شریف و ستایش از پاکستان نشاندهنده این واقعیت است که اداره ترمپ به بحران افغانستان ارزش خاصی قایل نخواهد شد. هر اس موجود است که امریکا بار دیگر سرنوشت افغانستان را مانند دهه ۹۰ در اختیار پاکستان بگذارد و مقدراتش را به دست اسلام آباد بسپارد.

طرح ترمپ و افغانستان: تجاوز و اشغال ادامه می یابد

۴

بعد از ماه های انتظار، دونالد ترمپ رئیس جمهور امریکا بالاخره طرح خود را به ارتباط بحران افغانستان به مردم امریکا و جهان به تاریخ ۲۱ اگست ۲۰۱۷ ارائه کرد. درین طرح چیزی نوی به مشاهده نمیرسد که متفاوت از روش دو اداره قبلی بوش و اوباما باشد. صرف با معکوس ساختن و یا پس و پیش کردن کلمات، "ترمپ" خواست که بیانیه خود را در مورد افغانستان شکل دوکتورین بدهد که در آینده به اسم "دوکتورین ترمپ" نامیده شود.

در واقعیت، گفتار ترمپ نه دوکتورین است و نه تیوری، بلکه جا به جا ساختن جملات و کلمات متحد المال است که خواست آن را در خورد مردم بدهد. این طرح بیشتر برای مصرف داخلی آماده شده است. ترمپ سخت در زیر فشار است که به مشکل میتواند خود را از آن رهائی بخشد. مداخله روسیه در انتخابات سال ۲۰۱۶ که منجر به پیروزی وی گردید، کانگرس و محافل سیاسی امریکا را وادار ساخته است که در این خصوص تحقیقاتی انجام دهند که اعضای فامیل ترمپ را هم در بر می گیرد. این حالت ماه ها طول خواهد کشید و ترمپ هم ابر های سیاه را در افق حیات سیاسی خود مشاهده می کند. همچنان تشنج در داخل قصر سفید در خصوص سیاست خارجی و برخورد نظامیان با وی، ترمپ را وادار ساخت که طرح خود را در مورد افغانستان طوری عیار سازد که مطابق ذوق نظامیان باشد.

در جریان مبارزات انتخاباتی سال ۲۰۱۶، ترمپ همیشه از دیر ماندن امریکا در افغانستان، مصارف هنگفت پول و از دست دادن حیات بیش از دو هزار عسکر در کارزار افغانستان انتقاد می کرد و می گفت که "اگر او انتخاب شود، عساکر امریکا را از افغانستان خارج خواهد ساخت". چه شد که ترمپ به یک بارگی به تمام تعهدات خود پشت پا زد و مانند بوش و اوباما به ادامه جنگ و اشغال افغانستان وعده داد. ترمپ در بیانیه خود گفت که تمام جوانب بحران افغانستان را از نظر گذشتانده و با مشاوران نظامی و

سیاسی صحبت هائی داشته است. تحلیلگران حوادث سیاسی منطقه معتقدند که ترمپ هنوز هم کمترین آگاهی در مسایل افغانستان و منطقه ندارد. مشکلات ترمپ از تقابل دو جناح سیاسی و نظامی در قصر سفید سرچشمه می گیرد: جناح سیاسی ای که او را به قدرت رساند، حامی خروج امریکا از افغانستان و سایر نقاط بحرانی جهان است تا امریکا فرصت پیدا نماید خود را در داخل سروسامان دهد، طوریکه ترمپ هم در جریان مبارزات انتخاباتی به حامیان خود وعده کرده بود. جناح نظامی که همه قدرت را در قصر سفید و وزارت دفاع در دست گرفته اند، پشتیبان ادامه جنگ در افغانستان است که سال های دیگر طول خواهد کشید. این جناح با صنایع صنعتی نظامی در یک صف واحد قرار دارند و با هرگونه توقف ماجراجویی امریکا در بیرون از کشور مخالفت می ورزند. جناح نظامی در قصر سفید بر حریف سیاسی خود غلبه حاصل کرد که به موجب آن یک عده از مشاوران ملکی ترمپ در چند ماه اخیر از صحنه خارج گردیدند. بر مبنای پیشنهاد نظامیان، ترمپ سه اصل را در بیانیه خود گنجانید:

اول، ملت ما باید در جستجوی یک نتیجه قابل افتخار و پایدار بوده که ارزش قربانی عظیم خصوصاً قربانی های حیات را داشته باشد. مردان و زنانی که درجنگ به ملت ما خدمت می کنند، سزاوار پیروزی هستند. آنها مستحق ابزار هایی هستند که نیاز دارند و اعتمادی که بدست آورده اند تا بجنگند و پیروز شوند.

دوم، عواقب خروج سریع هم قابل پیش بینی و هم غیر قابل پذیرش است. سپتمبر ۱۱، بدترین حادثه تروریستی در تاریخ کشور ما بود که در افغانستان طرح ریزی شده و از آنجا رهبری گردید، زیرا در این کشور نظامی حکمفرمایی داشت که به تروریست ها پناه داده بود. خروج سریع خلانی را ایجاد خواهد کرد که تروریست ها به شمول داعش و القاعده آن را فوراً پر خواهند نمود، طوریکه قبل از سپتمبر ۱۱ اتفاق افتاد. طوریکه میدانیم، در ۲۰۱۱، امریکا به سرعت و روی اشتباه از عراق خارج شد. در نتیجه، دست آورد های دشوار ما در دست دشمنان تروریست افتاد. عساکر ما مشاهده کردند در شهر هایی که به مشکل جنگیدند و آزاد ساخته بودند، توسط تروریست ها داعش اشغال گردید. خلانی را که بعد از ترک آبی خلق کردیم، به داعش این فرصت را داد که رشد کند، توسعه یابد و حملات را آغاز نماید. ما اشتباه عراق را در افغانستان تکرار کرده نمی توانیم.

سوم و در نهایت، من به این نتیجه رسیدم تهدیدات امنیتی ای که ما در افغانستان و منطقه وسیع تری به آن مواجه هستیم، بسیار زیاد است. امروز، ۲۰ سازمان تروریستی خارجی که توسط امریکا مشخص شده اند، در افغانستان و پاکستان فعالیت داشته که بیشترین تمرکز در منطقه و جهان را دارند. به نوبه خود، پاکستان به نمایندگان هرج و مرج، خشونت و ترور پناه گاه های امن داده است. تهدید اینجا بدتر است، زیرا پاکستان و هند دو دولت مسلح اتمی اند که روابط متشنج شان تهدیدی برای برخورد نظامی خواهد بود که احتمال دارد اتفاق بیافتد. هیچ کسی انکار کرده نمی تواند که ما یک وضعیت دشوار و پر مخاطره را در افغانستان و جنوب آسیا به ارث برده ایم، لکن ما فرصت تجمل بازگشت را درین زمان نداریم که به عقب برگردیم و تفاوتی خلق نموده و یا تصمیم بهتر بگیریم. وقتیکه من رئیس جمهور شدم، معضلات بد و بغرنج به من داده شد، اما کاملاً میدانم که در چه داخل هستیم: مشکلات بزرگ و پیچیده. لکن به یک نحوی، این مشکلات حل خواهد شد. من حل کننده مشکل و در نهایت پیروز خواهیم شد.

از متون بالا آشکار میشود که اداره ترمپ سخت در در ماندگی و ذلت قرار دارد. علی رغم گفتار های قبلی اش که امریکا باید از افغانستان خارج شود، اکنون در زیر سُم نظامیان سر اطاعت را خم کرده است. گفتار ترمپ بدون تردید جنگ را در افغانستان توسعه خواهد داد و کشتار را وسعت خواهد بخشید. این همان تکتیکی است که مهاجرین سفید حین آمدن به قاره جدید در حق سرخ پوستان روا داشتند و در نتیجه بیش از ۱۴ میلیون آنها را قتل عام کردند. روش قرن ۲۰ و ۲۱ امریکا در توسعه طلبی مانند سالیان اولیه مهاجران سفید به امریکاست که در جستجوی طلا و ثروت بودند و هیچ گونه مانعی را در شیوه توسعه طلبی خود نمی پذیرفتند.

تهدیدات شفاهی امریکا به سوی پاکستان تازگی ندارد. این تهدید نه به خاطر افغانستان، بلکه به منظور نزدیکی پاکستان با روسیه و چین است. پاکستان به خریداری طیارات جنگنده سو 35 از روسیه اقدام کرده است. این طیارات قابلیت مانور بیشتر را نسبت به طیارات اف 16 دارند که امریکا از ارسال تعداد زیاد آن به پاکستان خود داری ورزید. پاکستان همچنان پروژه تولید مشترک طیارات جنگنده رعد جی اف ۱۷ را با چین به راه انداخته است. این طیارات هم از زمره بهترین در جهان است که با طیارات اف ۱۶ و اف ۱۵ رقابت می کند و در هر دو کشور تولید میشود. اگر پاکستان قادر گردد که به تعداد زیاد جی اف ۱۷ تولید نماید، دیگر نیازی به تکنالوژی امریکا نخواهد داشت. ناگفته نباید گذاشت که پاکستان در طرح کوریدور "یک کمر بند و یک جاده" چین شامل است که با تکمیل آن وضع اقتصادی و اجتماعی کشور های منطقه از ریشه تغییر می کند. پاکستان یک عضو عمده این طرح است، خصوصاً اینکه یک طرح ۴۵ بیلיוنی دیگری که در پاکستان ختم میشود و باعث انکشاف بندر گوادر در ناحیه بلوچستان می گردد، هم روی دست است. روی همین دلایل است که امریکا بر پاکستان عصبانیت می کند و تروریزم را بهانه می گیرد. امریکا خوب میداند که پاکستان بیش از ۴۰ سال است که در امور افغانستان مداخله نموده و تروریزم را پرورش میدهد، اما خم بر ابرو نیآورده است، زیرا منافع خودش در آن دخیل بوده است. بعد از پخش طرح ترمپ، دولت چین حمایت کامل خود را از پاکستان اعلام داشت و اظهار نمود که چین پاکستان را تنها نخواهد گذاشت.

ترمپ در صحبت خود از هند ستایش نمود و حمایت این کشور را از افغانستان ستود و تقاضا نمود که روابط ستراتیژیک امریکا و هند گسترش یابد. خطر اینجاست که ترمپ ناشیانه افغانستان را میدان رقابت دو دشمن دیرینه یعنی هند و پاکستان میسازد که بازنده آن اول افغانستان خواهد بود. افغانستان نباید قربانی رقابت و مداخله هیچ کشوری شود. افغانستان مصیبت زده توان این را ندارد که بتواند میدان جنگ قدرت های رقیب گردد. خسارات ناشی از جنگ نیابتی میان کشور ها در افغانستان، برای مردم ما بسیار مصیبت بار خواهد بود. افغانستان از قبل میدان رقابت میان ایران، پاکستان، عربستان سعودی، ترکیه و هند بوده است که مردم مظلوم ما بار ها تاوان چنین رقابت ها را پرداخته اند. حال اگر امریکا، رقابت بین هند و پاکستان را در افغانستان شدت می بخشد، عواقب بس ناگواری نه تنها برای کشور ما، بلکه برای منطقه خواهد داشت.

یکی از دلایل تداوم تجاوز امریکا و اشغال افغانستان، تاراج منابع طبیعی زیر زمینی افغانستان است که ترمپ بار ها به آن اشاره کرده است. ترمپ در جریان مبارزات انتخاباتی از موجودیت یورانیم و مواد نایاب زمین در افغانستان حرف زده که امریکا باید از آن استفاده نماید. اگر یکی از اهداف امریکا تاراج منابع طبیعی افغانستان باشد که هست، اشغال کشور ما سال های دیگر طول خواهد کشید و جنگ وستیز دهه ها تداوم خواهد یافت. نظر به گزارش نیویارک تایمز مورخه ۱۷ جولای ۲۰۱۷، افغانستان به قیمت

یک تیریلیون دالر مواد معدنی دست نخورده دارد که امریکا به آن چشم دوخته است. هکذا امریکا و سایر کشورها عضو ناتو از سالیان اول تجاوز تا اکنون در تجارت و قاچاق مواد مخدره در افغانستان و بیرون از کشور دست داشته و پول گزافی را برای خود کمائی نموده و یک قسمت از مصارف نظامی خود را تمویل نموده اند. ترمپ راست می گوید که او تمام زوایای بحران افغانستان را از نظر گذشتانده که قاچاق مواد مخدره و به یغما بردن مواد معدنی افغانستان هم جزء همان زوایاست.

قابل یاد آوری است که نظر به عقاید یک عده از نویسندگان و صاحب نظران امریکا که مخالف گسترش و ادامه جنگ در افغانستان هستند، اداره ترمپ مخفیانه تصمیم خواهد گرفت که به تعداد حد اقل ۱۰۰ هزار اجیر را به افغانستان بفرستد تا اعمال کثیف و قتل و قتل را برای دولت امریکا انجام دهند. استخدام اجیران در محور دشمن در امریکا سابقه طولانی دارد. در جریان آمدن سفیدان به قاره جدید، اجیران در بدل جایزه به چنان کشتار سرخ پوستان دست زدند که ننگ تاریخ بشر نامیده میشود. این فرهنگ تا حال در امریکا باقی مانده است و گاه گاهی از اجیران در بعضی نقاط جهان مانند عراق سوریه و افغانستان استفاده میشود. موسسات خصوصی امنیتی در واقعیت مانند همان اجیرانی اند که در سالیان اولیه یورش سفیدان، می کشتند و ویران می کردند. این بار دست این ظالمان و خون آشامان در خون مردم ما رنگین خواهد شد.

دولت مزدور و مستعمراتی کابل و سایر مزدوران اجانب در کشور، از طرح ترمپ حسن استقبال کردند و موقتاً نفس راحت کشیدند که می توانند چند صباحی دیگر در زنجیر غلامی حیات نکبتبار خود را سپری نمایند. طالبان با انتقاد ظاهری، از طرح ترمپ ابراز خرسندی نمودند و معتقدند که وجه سیاه این گروه تاریک اندیش منحنیث یگانه عنصر مقاومت در انظار افغانها بلند خواهد رفت و سرانجام مورد پذیرش جامعه ما قرار خواهد گرفت. خلائی را که امریکا با تجاوزش به افغانستان خلق کرده، نصیب طالبان شده و به این گروه اعتبار بخشیده است.

درین اواخر کتابی به ارتباط تاریخ امریکا از نظرگاه مردم بومی (سرخ پوستان) را مطالعه نمودم که یک پروگراف آن را به منظور حسن ختام اینجا نقل می نمایم:

تداوم و استمرار بین تجاوز و اشغال ملل مستقل بومیها برای تحت کنترل قرار دادن قاره شمال امریکا و بکار بردن عین تکتیک برای تحت کنترل قرار دادن جهان اساسی ترین عنصر در شناخت آینده امریکا در جهان است. قدرت نظامی این تداوم را تدارک می بیند.

امریکا دقیقاً که در افغانستان و سایر نقاط جهان همان روش را در پیش گرفته است که مهاجرین اولیه نژاد سفید در مقابل بومیها (سرخ پوستان) در قاره امریکا به کار برده بودند. فرقی که بین مردم افغانستان و بومیهای قاره امریکا موجود است، تاریخ مطول ضد استعماری مردم افغانستان است که در جهان نظیر ندارد. با اتکاء به منطق تاریخی و مبارزاتی مردم ما، امریکا مانند سایر جهان کشایان و متجاوزان، خواه بخواهد یا نخواهد سرانجام و با اجبار خاک مقدس افغانها را ترک خواهد گفت و لو که یک قرن دیگر هم اشغال کشور تداوم یابد و کشتار مردم ما توسط متجاوزین امریکا قوس صعودی را بپیماید. پیروزی از آن مردم ماست.

ترمپ و افغانستان: آزمایش مادر بمها



پالیسی دونالد ترامپ به ارتباط افغانستان سر انجام تثبیت شد: خلق وحشت و ادامه اشغال. با پرتاب مادر بم ها، ترامپ خط مش خود را در مورد افغانستان به جهان اعلام کرد که اشغال این کشور تداوم خواهد یافت. در ظاهر امر، پرتاب یک بم "غیر اتمی" ۲۱ هزار پوندی به منظور انهدام داعشیان و سنگر های آنها بود، اما در واقعیت افغانستان اولین آزمایشگاه این بم مهیب گردید. ترامپ بعد از حمله راکتی بر سوریه بار دیگر ثابت ساخت که دیگر آن ترامپ سابق نیست، بلکه یک تغییر کیفیتی منفی در او پدید آمده است. کودتای نظامیان و گروه های دست راستی امریکا علیه ترامپ موفقانه به پیش میرود و ترامپ هم برای نجاتش از مرگ و یا محاکمه، تسلیم کودتاچیان شده است. اکنون ترامپ مانند اوباما، بوش و کلنتن عمل نموده و شعار های دوره انتخاباتی خود را کلاً به دور انداخته است.

نیروی هوایی امریکا به امر دونالد ترامپ رئیس جمهور این کشور یک بم ۲۱ هزار پوندی را ذریعه طیاره ترانسپورتی ام سی ۱۳۰ بر مواضع داعش در ناحیه اچین ولایت ننگرهار پرتاب نمود که طبق گزارشات به تعداد تقریبی ۹۴ تن از داعشیان را نابود ساخت و سنگر های سر زمینی و زیر زمینی آنها را قسماً منهدم نمود، لکن داعش ادعا دارد که هیچ تلفاتی نداشته است. این بم مهیب غیر اتمی که بار اول در افغانستان مورد آزمایش قرار گرفت، به نام "مادر بم ها" نامیده میشود که قدرت تخریبی وسیعی را دارد که حتا می تواند ساحة چند هزار متری را به نابودی بکشاند. امریکا این نوع بم را (GBU-43) در افغانستان اشغال شده مورد آزمایش قرار داد، زیرا میدانست که برایش کمترین مانعی وجود ندارد. از یک دولت مزدور و دست نشانده کابل چه توقع میرود که با چنین تجاوز و عملکرد ضد بشری بتواند مخالفت نماید. صرف حامد کرزی اولین رئیس جمهور دست نشانده امریکا با حيله و فریب صدای اعتراض را بلند کرد که به مردم خویش مکارانه نشان بدهد که او شخص ملی است و در افغانستان اشغال شده دموکراسی حکمفرماست که هر فرد میتواند آزادانه اظهار عقیده نماید.

باید یاد آور شد که شوروی هم در جریان اشغال کشور ما، بار ها سلاح های جدید خود را در کارزار افغانستان امتحان کرده و با کشتار مردم ما کار آرائی سلاح خود را ارزیابی نموده بود. اکنون نوبت امریکا است که تجربه شوروی شکست خورده را بیازماید. یک عده از متخصصان فنی، ارزیابی مقامات وزارت

دفاع امریکا را از نتیجه انفجار این بم ۱۸ میلیون دالری به نظر شک و تردید می نگرند. ناگفته نباید گذاشت که امریکا از قبل تصمیم گرفته بود که مادر بم ها را در منطقه اچین ولایت ننگرهار آزمایش کند و روی همین ملحوظ تعداد زیادی از مردم محله را با فشار و همکاری دولت مستعمراتی کابل به سائر مناطق کوچ دادند. به عبارت دیگر، آزمایش مادر بم ها تصادفی نبود، بلکه از قبل طرح ریزی شده بود.

امریکا از سال ۲۰۱۲ بدینسو بیش از ۱۲ هزار بم بر افغانستان پرتاب نموده که هزار ها تن مردم ملکی را به هلاکت رسانیده است. روزی نیست که فردی و یا افرادی در میهن ما توسط قوای متجاوز و یا تروریستان نابود نشوند و تلفات نبینند. مادر بم ها که ۲۱ هزار پوند وزن دارد و انفجار آن معادل ۱۱ تی ان تی تخمین شده که صدای مهیب آن در دشمن هراس و وحشت خلق می نماید. مهمتر از همه، تاثیرات روانی انفجار این بم است که امریکا می خواهد آن را در ساحه عمل تطبیق نماید و به "دشمنان" این کشور بفهماند که با چه سلاح مخربی مواجه خواهند شد. بعد از انفجار مادر بم ها در منطقه اچین ننگرهار، سراسیمگی و دست و پاچگی همه جا را فرا گرفت و مردم به هر سو می دویدند تا پناهگاهی بیابند. مردم قریه گفتند که "ما فکر کردیم که زمین و آسمان زیر و بر شده است. صدای دلخراش و مهیب بم، گوش های ما را برای مدتی کر ساخته بود. ما به این عقیده شدیم که دنیا به پایان رسیده است." یک عده ای دیگر هم اظهار عقیده کردند ما در آغاز خوش شدیم که گلم گروه تروریستان داعش جم خواهد شد، لکن این گروه تروریستی بار ها ثابت ساخته است که انعطاف پذیر بوده و با یک و یا دو بم نابود نمی شوند، در حالیکه ضربه شدید را از هر دو جانب مردم ملکی تحمل می نمایند. علی رغم ادعای امریکا که تلفات مردم ملکی به کلی ناچیز بوده، شاهدان عینی عکس ادعای امریکا را شهادت میدهند.

هنوز چند روز از حمله راکتی امریکا بر سوریه نگذشته بود که مادر بم ها به فرق مردم افغانستان ریخت. امریکا مرتکب عین جنایتی گردید که دولت سوریه را به آن متهم ساخته است. بشر اسد اعلام کرد که حادثه استعمال اسلحه کیمیای صد در صد جعلی است. تا اکنون معلوم نیست که چطور تروریست های داعش و با حمایت کدام کشور در افغانستان رخنه کرده اند. آیا دست مخفی غرب در این حادثه نهفته است که جهان اسلام را بیشتر بد نام بسازد و بعداً دست نشانندگان سرکش خود را به نابودی بکشاند؟ پرتاب مادر بم ها هیچگونه توجیه تکنیکی و ستراتیژیک نداشته است، لکن انعکاس جهانی آن غیر قابل انکار است، چیزیکه امریکا می خواهد: **قدرت نمایی جهانی امریکا در چشمان دوست و دشمن.** دلچسپ اینکه زمان پرتاب مادر بم ها بر افغانستان قابل توجه است. به تاریخ ۱۴ اپریل کنفرانس صلح مسکو آغاز شد که در آن کشور های هند، پاکستان، ایران، چین، روسیه، افغانستان، قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان، ترکمنستان و ازبکستان اشتراک نمودند. واشنگتن بدون توجیه، علاقمندی در اشتراک به این کنفرانس نگرفت، بلکه عکس العمل خود را با پرتاب مادر بم ها نشان داد که این کشور در سطح جهانی یکه تاز است و زیر بار هیچ کشور دیگر نمی رود و جنگ و صلح را خودش تعیین می کند، نه دیگران. در مجموع دلایل آتی را میتوان در تصمیم امریکا به ارتباط پرتاب مادر بم ها بر افغانستان نگاشت:

۱. تثبیت موقعیت جهانی امریکا که هنوز هم اولین کشور قدرتمند جهان است
۲. ترساندن دشمن و خشنود ساختن دوست
۳. به هراس افگندن سوریه و ایران
۴. اخطار جدی به کوریای شمالی که چه عاقبتی در پیش خواهد داشت
۵. به میدان کشیدن تکنولوژی مدرن و مخرب امریکا به رخ جهان
۶. قدرت نمایی علیه روسیه و چین که کشور های در حال صعود اند

۷. تزریق برداشت امریکا منحيث یک قوه عظیم و شکست ناپذیر در دماغ مردم و زعامت کشور های جهان
۸. تداوم اشغال افغانستان تا زمانیکه امریکا بخواهد
۹. منحرف ساختن اذهان عامه امریکا از مشکلات درونی قصر سفید
۱۰. منحرف ساختن اذهان عامه امریکا از غایله ای که ترمپ به ارتباط مداخله روسیه در انتخابات سال ۲۰۱۶ به آن مواجه است.

افغانستان بار دیگر قربانی امیال امپریالیستی شده است. این سرزمین بلاء کشیده دمی نمی آساید و نفسی راحت نمی کشد که مصیبت دیگری بر آن نازل میشود. این هم میگذرد. به حکم تاریخ این کشور دردمند، معتقدم که کشور ما بار دیگر به مساعی هم جانبه مردم استعمار شکن این سرزمین، از زیر ستم ستمگران داخلی و خارجی رهائی خواهد یافت و راه شکوهمند آزادی، رستگاری و سعادت را در پیش خواهد گرفت.

بیست و دوهم

تراژیدی کابل

۳۱ می ۲۰۱۷ روز وحشت و دهشت در کابل بود. دشمنان خارجی و داخلی افغانستان ضربه سهمگینی بر مردم ما وارد کردند. چه کس یا کسانی این فاجعه را آفریدند، هنوز کاملاً مشخص نشده است. دولت مستعمراتی کابل شبکه تروریستی حقانی و حامیان پاکستانی آنها را ملزم به ارتکاب این جنایت عظیم دانسته است. در حین وقت، یک عده از صاحب نظران امور افغانستان معتقدند که جنگ مخفی بین دستگاه های استخباراتی امریکا و آلمان در جریان است که این حادثه هم شاید یکی از انعکاسات آن باشد. همچنان، جنگ استخباراتی هند و پاکستان را نباید از نظر دور داشت که افغانستان را به میدان نبرد استخباراتی همیشگی خود مبدل ساخته اند. قربانی این تراژیدی مردم افغانستان و بازنده اصلی آن دولت مستعمراتی کابل است. دولت مزدور و مستعمراتی کابل را باید در قدم اول مقصر دانست، زیرا قادر نیست که امنیت و آسایش را برای اتباع کشور فراهم سازد.



ارتکاب جنایت عظیم در کابل وجود هر انسان را سراپا می لرزاند. برج ایفل در فرانسه نسبت خلق این جنایت در کابل برای مدتی تاریک شد. این حادثه خونبار در محلی اتفاق افتاد که به گفته مقامات دولت مستعمراتی یکی از امن ترین محلات کشور است. بدین معنی که محل حادثه ناحیه "وزیر اکبر خان" بود که اکثر سفارت خانه ها و منازل مقامات دولت مستعمراتی را در خود جا داده است. خلق این وحشت سوال برانگیز است که چطور تروریست ها و یا سازمان های تروریستی توانسته اند که با موجودیت ده ها سد و موانع فزینی مواد منفجره را با یک لاری مواد فضله انتقال داده و وحشت بیافرینند. تلفات انسانی و خسارات مادی ناشی از این عمل تروریستی غیر قابل بیان است.



اشرف غنی اعلام کرد که "زمان بسیج ملی علیه گروه های ضد بشری و حامیان خارجی آنها فرا رسیده است." باوجودیکه "غنی" از پاکستان نام نبرد، اما سازمان امنیت ملی افغانستان در روز حادثه اعلام کرد که "حمله مرگبار چهارراهی زنبق توسط شبکه حقانی با رهنمائی و دستور مستقیم استخبارات نظامی پاکستان انجام شده است." نتیجه گیری سازمان امنیت ملی دولت مستعمراتی قابل تقدیر است. کاش این سازمان با "کفایتی" که در نتیجه گیری از خود بروز داد، می توانست جلو این حادثه وحشتناک و خونبار را بگیرد تا تراژیدی کابل خلق نمیشد. غنی همچنان از گروه های سیاسی خواست تا "تمام اختلافات سلیقه نی، تنظیمی و سیاسی را کنار بگذارند و به خاطر یک فیصله سرنوشت ساز ملی که حکومت و نیروهای امنیتی آن را تطبیق خواهند کرد، گرد هم آیند." غنی و سائر مقامات دولت مستعمراتی کابل بارها و بارها کلمات مطمئن را بکار برده اند تا رفع مسئولیت نمایند. مردم به عمق فساد در دستگاه دولت مستعمراتی پی برده اند و بیشتر به جمله پردازی های میان تهی غنی و عبدالله و قعی قایل نیستند.



این جوان پیاده تا شفاخانه رفت اما نزدیک به دروازه ورودی شفاخانه جان داد

نظرات مختلفی در خصوص خلق این وحشت و حادثه تروریستی اظهار شده است. دولت کابل اظهار داشت که "۱۵۰۰ کیلو گرام مواد منفجره در لاری مواد فضله جا به جا شده بود." خسارات جانبی این

انفجار هزار ها متر مکعب را در بر گرفت و تعداد زیاد از مردم را به هلاکت رساند و منازل و تعمیرات را منهدم نمود. در این جنایت، عکس های رقت آور و خونبار مردم به مشاهده می رسد، لاکن بقایای لاری حامل مواد منفجره دیده نشده است.

نظر اول اینست که این یکی از نتایج جنگ عظیم استخباراتی بین هند و پاکستان است که افغانستان را برای نبرد خود انتخاب نموده اند؟ هر زمانیکه کابل و دهلی با هم قرار دادی می بندند تا همکاری های خود را در ساحات مختلف خصوصاً امنیتی گسترش دهند، پاکستان در اضطراب می افتد و حادثه مرگباری را در افغانستان خلق می نماید. پس شاید این هم یکی از ابتکارات ضد بشری پاکستان باشد.

نظر دوم اینست که خلق این حادثه توسط یک راکت و یا حمله درون صورت گرفته است. چُقری که توسط انفجار خلق شده، نشان میدهد که باید یک بم و یا راکت به محل حادثه اصابت کرده باشد. به عکس پائین نگاه کنید که چه را برای ما می فهماند. این نظر ما را به سوی اختلافات ذات البینی آلمان و امریکا می کشاند. منازعه بین امریکا و آلمان که ناشی از امتناع آلمان برای اعزام نیروی بیشتر به افغانستان بود، خلق شده است. شنیده میشود که سفارت آلمان اعضای خود را دو روز قبل به مزار شریف انتقال داده بود تا از گزند این حادثه در امان باشند. اگر این نظر تائید نشده درست از آب برآید، افغانستان در جنگ خونین استخباراتی دیگری گیر خواهد افتاد.



تصور نمیشود که به این زودی علل و عوامل این تراژیدی آشکار گردد. نظرات در مورد وقوع این حادثه هنوز در سطح استدلال نظری قرار دارد. ما باید منتظر باشیم که مردم و میهن دوستان واقعی از عمق این جنایت و توطئه پرده بردارند.

بیست و سوم

علل واقعی تشنج بین غنی و عبدالله



بخند تا جهان به رویت بخندد

نظام های مستعمراتی پر از تضاد و تناقض اند. استعمار برای اینکه بتواند حاکمیت خود را بر نظام های مستعمراتی و سرزمین های اشغالی تحکیم بخشد، همیشه میان مقامات دولت مستعمراتی کشمکش های تصنعی را خلق می کند. بدین صورت، جناح های مختلف برای نجات و پیروزی بر حریف، به کشور استعماری مراجعه می نمایند. بر مبنای این شیوه، کشور حاکم با موفقیت مزدوران خود را به جان هم می اندازد و جولان هر جناح را در دست می گیرد و همچنان به هر یک اطمینان میدهد که از اعتماد خاصی نزد کشور اشغالگر برخوردار است. این طرز کار را اکنون در عراق و افغانستان مشاهده می کنیم. سوسیال امپریالیزم شوروی این تکتیک را در افغانستان و اروپای شرقی به کار برد و تا زمان فروپاشی اتحاد شوروی این شیوه مرعی الاجرا بود. در افغانستان کنونی کشمکش بین عبدالله و غنی هم در جای دیگری طرح ریزی میگردد و توسط وابستگان شان به کار برده میشود. البته نباید منافع مادی، خود سری های شخصی، حسادت سیاسی و عقده حقارت را از نظر دور داشت. استعمار شرایط را طوری عیار میسازد که افراد و جناح های مختلف برای مات کردن یک دیگر به هر وسیله متشبت میشوند. در این مضمون، علل واقعی اختلافات درونی بین غنی و عبدالله را مورد ارزیابی قرار داده و آن را موشکافی می نمایم.

بحران سیاسی رو به تزاید در داخل حکومت به اصطلاح "وحدت ملی" خرابی وضع امنیتی و اقتصادی این کشور را هم افزایش داده است. بنا بر "توافقی" که به امر جان کری، وزیر خارجه امریکا شکل گرفت، حکومت "وحدت ملی" غنی - عبدالله باید تا سپتامبر ۲۰۱۶ یک سلسله اصلاحات انتخاباتی و سیاسی را اجراء میکرد، اما نظر به کشمکش های درونی هیچ گامی موثر برای تحقق بخشیدن این وعده ها برداشته نشده است. یک عده معتقدند که واشنگتن هم میل جدی برای اصلاحات نشان نداده و دست غنی

را در انجام امور آزاد گذاشته است. ناکامی حکومت "وحدت ملی" از آنجا سر چشمه می گیرد که این حکومت بر مبنای اراده ملی و مردمی استوار نشده، بلکه از جانب امریکا بر مردم محکوم و کشور اشغال شده افغانستان تحمیل گردیده است. در یک نظام تحمیلی و دست نشانده، افراد بر سر قدرت همیشه در تضاد و کشمکش بسر میبرند و هر فرد و جناح سعی میورزد که بیشترین خدمت را برای استعمار انجام دهد. ما این حالت را در زمان حاکمیت خلق و پرچم دیدیم که چطور این دو جناح مقابل مشاوران و تجاوزگران روس، یک دیگر را پاره پاره کردند که روس ها هم ازین حالت شادمانی میکردند. حکومت "وحدت ملی" از روز اول در تضاد و تناقض خلق شد که تا امروز دوام دارد. این حکومت کمترین مسؤولیت نزد مردم خود ندارد، زیرا ساخت اجنبی است و اجنبی هم طرفین را مانند طفل فریب میدهد و آنها را علیه یک دیگر استعمال می نماید. افراد نصب شده در قدرت از جانب استعمار از خود درجه و منزلت دارند. نیرو های استعماری و کشور های حاکم به سرنوشت کشور هر یک را مساوی نمی بیند و فرق را بین شان قائل اند. لاکن هیچ یک را هم از دست نمیدهند، برای اینکه از هر یک برای مقاصد مختلف بهره برداری می نمایند. به جرأت می توانم بگویم با وجودیکه درجه اعتبار غنی و عبدالله در نزد واشنگتن فرق می کند و پله ترازوی غنی سنگینی می نماید، عبدالله و جناحش هنوز هم در نزد دستگاه های استخباراتی امریکا قابل استفاده بوده و نباید از دست بروند. با این گفتار می پردازم به عللی که تنش بین غنی و عبدالله را تشدید کرده است.

اول: علل شخصی

از روز تشکیل حکومت "وحدت ملی" مورخه ۲۱ سپتمبر ۲۰۱۴، نزد همه آشکار گردید که مدت عمر حکومت تحمیلی غنی - عبدالله که بر مبنای تقلب انتخاباتی بنا شده بود، طولانی نخواهد بود و از هم خواهد پاشید. اگر مداخله جان کری وزیر خارجه امریکا نمی بود، فروپاشی حکومت "وحدت ملی" زود تر تحقق می یافت. از روز اول تشکیل این حکومت ضد ملی، غنی منحنیث مرد مقتدر نظام ضد ملی عرض اندام کرد. غنی اکثر تصامیم را بدون مشوره عبدالله اتخاذ نموده و آن را عملی ساخته است. این روش هم در سیاست داخلی و هم در سیاست خارجی دولت مستعمراتی هویدا است. عبدالله به بعضی امور تشریفاتی حواله شده و یا اینکه در صورت ضرورت و یا تظاهر به هم آهنگی، غنی او را با خود به سفر خارج می برد. اکثر تعیینات وزراء و سفراء در دست غنی است و به فیصله ۵۰ - ۵۰ تشکیل حکومت "وحدت ملی" وقعی گذاشته نمیشود. تصور میشود که امریکا هم چراغ سبز به غنی نشان داده تا ابراز قدرت نماید و یکه تاز میدان باشد. چنانچه این گفتار جان کری که "غنی نه از نگاه حقوقی و نه از نگاه قانونی و نه از نگاه کدام سابقه، ضرورت داشت که قدرت را تقسیم کند و یک حکومت متحد خلق نماید. لاکن به خاطر منافع افغانستان و حرکت به پیش به این کار تن در داد"، بیشتر غنی را جسور تر ساخت تا عبدالله را زیر فشار قرار دهد و او را تنبیه نماید.

بالاخره، عبدالله به تحریک یاران شورای نظاری و جمعیتی اش در روز ۱۵ اگست دهن باز کرد و زنجیر ها را گسست و بر غنی تاخت و تاز نمود که برای همه تعجب آور بود. کلمات عبدالله چنان خصمانه بود که مردم را شوکه داد و ارگ اعلام کرد که گفتار عبدالله برای مصرف داخلی است. عبدالله چنین گفت:

توافقتنامه تشکیل حکومت دولت وحدت ملی افغانستان اگر به مفهوم رد دستورات رئیس جمهور این کشور نیست، اما به معنای رفتارهای خودسرانه هم نیست... رئیس صاحب جمهور افغانستان خودت وقت نداری که با رئیس اجراییه ات در ظرف سه ماه حداقل دو

ساعت یا یک ساعت تنها یک به یک ببینی. پس وقت شما بزرگوار در چه سپری می‌شود. اما کسی که حوصله بحث را نداشته باشد لیاقت ریاست جمهوری را هم ندارد.

عقیده عبدالله مینی بر اینکه غنی لیاقت سمت ریاست جمهوری افغانستان را ندارد، نشان دهنده اختلافات عمیق این دو عنصر نصب شده در قدرت است. ارگ هم بیکار ننشسته و انتقادات عبدالله را غیر مسؤولانه خواند و آن را شایسته حکومتداری ندانست. ارگ خاطر نشان ساخت:

انتقادات اخیر داکتر عبدالله از محمد اشرف غنی فقط برای جلب حمایت اعضای حزب جمعیت اسلامی افغانستان صورت گرفته است... اظهارات عبدالله در آستانه برگزاری نشست حزب جمعیت اسلامی افغانستان بیان شده است و این حزب در گذشته بیشترین انتقاد را از وی داشته است.

بعد از انتقادات شدید عبدالله از غنی، فعالیت های سیاسی در داخل به راه افتاد تا اگر این دو با یک دیگر دیدار نمایند و تنش را کاهش دهند. سرانجام به تاریخ ۱۷ اگست ۲۰۱۶، غنی و عبدالله با هم ملاقات نموده و نظرات یک دیگر را شنیدند. غنی به عبدالله وعده داد که نظرات و پیشنهادات او را مورد بررسی قرار خواهد داد، اما خدا میداند که چه وقت!

دوم: علل سیاسی- قومی

در دو سال اول تجاوز امریکا به افغانستان و اشغال این کشور، حاکمیت در تمام ساحات در دست شورای نظار و جمعیت اسلامی بود و کسی توان مقاومت در مقابل این دو گروه حاکم را نداشت. امریکا برای اینکه پشتون های سرکش را تنبیه نماید، حاکمیت را به رقیب اصلی اش یعنی تاجیکان انتقال داد. این دو جناح به شمول دوستم در جریان حملات امریکا به افغانستان و درهم کوبیدن موقتی طالبان خود را به این کشور تسلیم کردند و اوامر و اشنگتن را مو به مو اجرا نمودند. امریکا هم به آنها پاداش داد و برعلاوه اعطای میلیون ها دالر، افراد این گروه ها را به مقامات بلند دستگاه دولت مستعمراتی افغانستان نصب کرد. باوجودیکه، شورای نظار و جمعیت اسلامی هنوز هم در افغانستان یکه تاز اند و اعمال قدرت می نمایند، آن قدرت و صلابت سال های اول برای شان دیگر باقی نمانده است. سرمست از باده پیروزی و پشتوانه امریکا، افراد این گروه به تاخت و تاز آغاز کردند و کسی را رقیب نمی گرفتند، تا اینکه امریکا به سرکوبی شان آغاز کرد زیرا وظیفه شان نسبی به پایان رسیده بود و امریکا هم میخواست که دل پشتونها را بار دیگر بدست آورد.

اولین قربانی روش نو امریکا شخص عبدالله بود که خودش قاتل خود شد. حین سفر به امریکا، به کالیفرنیا رفت تا در حضور حامیان صحبتی کند و فخر بفرشد. در جریان صحبت از ایران ستایش نمود و هنوز گفتارش به پایان نرسیده بود که امریکا امر برطرفی اش را صادر کرد و به کرزی هدایت داد که شخص دیگری را به عوض وی معرفی نماید. عبدالله با بسیار بی عزتی از امریکا خارج شد. زمان افول شورای نظار و جمعیت آغاز گردید و خدا حامد کرزی را داد که از شر یک عده از شورای نظاری ها رهائی یابد. کرزی مفتن دو نقش را بازی کرد: از یک سو جمعیتی ها و شورای نظاری ها را دوستان هم سنگر جهادی خطاب میکرد و از جانب دیگر آنها از عقب خنجر می زد. همان بود که قانونی دومین قربانی بود که شورای نظار متحمل گردید.

به موازات سقوط این دو گروه، برگشت یک عده پشتون ها بر اریکه قدرت میسر گردیده که برای شورای نظاری ها و جمعیتی ها بسیار گران تمام شده است. این جریان با نصب اشرف غنی از دیداد یافته که نه تنها عبدالله بلکه همه شورای نظاری ها و جمعیتی ها را سراسیمه ساخته است. افراد جمعیت اسلامی و شورای نظار که دور اندیشی نداشتند و در گفتار و کردار خود بیباک بودند، سر به نیست گردیدند. اولین حذف فزیک برهان الدین ربانی بود که تمایلات ایرانی اش برای امریکا بیش از آن قابل تحمل نگردید و در نتیجه او را احترامانه به دیار عدم فرستادند. به تعقیب آن، نوبت جنرال داوود داوود رسید و سپس قسیم فهیم تشریف فرمای آخرت شد. حذف سیاسی و فزیک سران جمعیت اسلامی و شورای نظار، نزول نفوذ قومی این دو گروه را هم بشارت میدهد که برای شان پریشانی و اضطراب جدی خلق کرده است. احتمال نزدیکی غنی با حزب اسلامی و طرح مذاکرات صلح با طالبان مانند چکشی است که بر فرق شورای نظار و جمعیت اسلامی فرود می آید. با هراس از دست دادن نفوذ سیاسی و قومی، عبدالله هم با استفاده از فرصت لب انتقاد از غنی کشود و او را در یک جانبه بودن متهم ساخته است. افراد شورای نظار و جمعیت اسلامی اظهار میدارند که اشرف غنی دو چهره دارد: "چهره اول وی اقتدار گرائی، قوم گرائی و قبیله گرائی است. چهره دوم وی اصلاح طلبی، میانه روی و رهبر روپائی برای غرب است." غنی خود را برای جهان یک انسان واقعی بین، شریف و معتدل معرفی نموده و عبدالله را انسان تندرو، بی منطق و فاسد شناسانده است.

علل مالی - پولی

از نگاه من، عمده ترین علل تشنج بین غنی و عبدالله از دست دادن منابع پولی شورای نظار و جمعیت اسلامی است که غنی قسمت اعظم آن منابع را از تصرف آنها خارج ساخته است. بعد از تجاوز امریکا به افغانستان و سرازیر شدن بلیون ها دالر، افراد شورای نظار و جمعیت اسلامی قسمت اعظم قرار داد ها را در دست گرفتند و خود را ثروتمند ساختند. در زمان ریاست جمهوری کرزی، گروه شورای نظار و برادران کرزی شریک جرم بودند و قرار داد ها را می قاپیدند و کسی هم جرأت مقابله با آنها را نداشت. فساد گسترده افغانستان را فرا گرفته بود که تا حال هم ادامه دارد و نظر به احصائیه ملل متحد افغانستان یکی از فاسد کشور ها در جهان شناخته شده است. قرار داد های پر منفعت وزارت دفاع و داخله بیشتر در دست محمدی و یارانش بود که بعد از نصب شدن غنی در پست ریاست جمهوری همه را از دست دادند. تصور میشود که غنی قرار داد ها را خود زیر نظر گرفته و یا به دوستان نزدیک خود توزیع کرده است. شورای نظار و جمعیت اسلامی با از دست دادن چنین منابع عظیم پولی و مالی، در اضطراب افتاده تا چگونه بتوانند منابع از دست رفته را باز یابند. در آخرین ضربه به عبدالله، غنی هدایت داد که از فساد، اختلاس و شراکت رئیس اجرائی و رئیس دفترش حاجی قهار عابد در قرارداد تیل وزارت داخله پرده برداشته شده و آن را غیر قانونی اعلام نمایند. قبل بر آن، جریان اکمالات تیل و روغنیات وزارت دفاع ملی هم از دست شورای نظاری ها و جمعیتی ها گرفته شده و منابع عایداتی این دو گروه را قسماً خشکانید و یا اینکه به حداقل رسانید. همین بود غضب عبدالله شدت گرفت و به یک بارگی طغیان نمود.

قابل یاد آوری است که کشمکش غنی و عبدالله بر مبنای موضوعات ملی و کشوری استوار نیست، بلکه روی عقده ها و حسادت های شخصی، قومی و پولی می چرخد. همه میدانند که هر دو دست نشانده اند و هر دو توسط اجانب به اریکه قدرت نصب شده اند. برای پرده پوشی از نیات اصلی درمقابل یک دیگر و خاک پاشیدن به چشمان مردم، بهانه هائی طرح ریزی میشود که بتواند ادعا ها را منطقی جلوه دهد.

بیست و چهارم

ضربه کاری بر شورای نظار ضیاء مسعود برکنار شد



دقیقاً بعد از ختم سفر مک مستر مشاور امور امنیتی دونالد ترامپ رئیس جمهور امریکا، اشرف غنی رئیس جمهور دولت مستعمراتی کابل برطرفی نماینده فوق العاده خود را در "امور اصلاحات و حکومتداری خوب" طی یک فرمان فوق العاده صادر کرد. غنی دلیل و یا علت خاصی را برای برکناری ضیاء مسعود ارائه نکرد، اما ظاهراً گمان زنی ها طوری است که دال بر کفایتی و بیکارگی مسعود می کند. برداشت من اینست که شدت جنگ سرد بین روسیه و امریکا در افغانستان هم قربانی میدهد. دلچسپ اینکه شخص ضیاء مسعود از فرمان برکناری اش کمترین آگاهی نداشت، بلکه از طریق مطبوعات آگاه گردید. صرف نظر از علل برطرفی ضیاء مسعود، این عملکرد غنی به مشابه یک کودتا علیه جمعیت اسلامی و شورای نظار تلقی میگردد.

۲۸ حمل سال ۱۳۹۶ شمسی روز سیاه در تاریخ پر از نشیب و فراز شورای نظار و جمعیت اسلامی شمرده میشود. یک نفر تحصیل یافته غربی مثل اشرف غنی فرمان عزل شخصی را صادر میکند که به گفته خودش یک عمر را در جهاد سپری کرده است. غنی، ضیاء مسعود را به حیث نماینده فوق العاده رئیس جمهور "در امور اصلاحات و حکومتداری خوب" دو و نیم سال قبل تعیین کرد تا بتواند از یک سو حمایت گروه شورای نظار را بدست آورد و از جانب دیگر، درزی در میان افراد شواری نظار و جمعیت اسلامی وارد آورد و تفرقه خلق نماید. با استفاده از تجربه اربابانش در بکاربرد دوکتورین "تفرقه بیانداز و حکومت بکن" قرن ۱۹ و دوران استعماری برتانیه، غنی موفقانه این دوکتورین را در ساحة عمل تطبیق

کرده است. عزل ناگهانی ضیاء مسعود همه سران زنده جمعیت و شورای نظار را تکان داد و آنها را به حیرت انداخت که چرا غنی ناگهانی دست به چنین اقدام زد.

صدای اعتراض در مورد برکناری ناگهانی ضیاء مسعود از جانب خودش و دوستانش بلند شده است. حامیان جمعیت و شورای نظار این تصمیم غنی را زاده "تمامیت خواهی" و تعصب وی و همراهانش میدانند. این دو گروه معتقدند که غنی در صدد تحکیم هر چه بیشتر پشتون هاست و سعی می‌ورزد که به یک نحوی نقش اقلیت ها و بالاخص جمعیت اسلامی و شورای نظار را که به عقیده آنها نماینده تاجیکان افغانستان اند، در حکومت تقلیل بخشد. عده ای هم به این عقیده اند که عزل "مسعود" یک پیروزی برای عبدالله تلقی میشود. در آوانیکه "حکومت وحدت ملی" به امر جان کری شکل گرفت، غنی از این عمل راضی نبود و خواست عبدالله را توسط گروه خودش در تنگنا قرار دهد. همان بود که غنی ضیاء مسعود را در پست ناکار آمد "اصلاحات و حکومت داری خوب" گماشت تا برای عبدالله خار بغل باشد و هم شکافی بین این دو ایجاد نماید. ضیاء مسعود در مورد برطرفی اش اظهار داشت:

رئیس جمهور هیچ حقی ندارد که من را از موقف عزل کند... چون حکومت مصلحتی بود، هر گروه سیاسی که در انتخابات شرکت کرده بود، نباید از حکومت خارج شود و رئیس جمهور یا هر کس دیگری که این کار را بکند، زمینه را برای بی ثباتی سیاسی و جنگ داخلی آماده می سازد... اینکه شما مرا عزل و حذف کردید، نه قدرت این کار را دارید و نه این حق را دارید. خواهش من این است که ایشان این فرمان را پس بگیرد و به مردم اعلام کند این فرمان، یک فرمان فاقد محتوا و معنا بوده است و زمینه بی ثباتی را در کشور مهیا می سازد.

روحیه گفتار ضیاء مسعود خصمانه بوده و یک اخطار جدی به اشرف غنی شمرده میشود. اینکه مسعود تا کجا میتواند به تهدیدات خود جامه عمل بپوشاند، بایست منتظر آینده بود. ولی مسعود برادر ضیاء مسعود چنین اظهار عقیده نمود:

برادرش احمد ضیا مسعود تاوان اشتباه اش را می پردازد و رئیس جمهور در یک تصمیم شتاب زده وی را از مقام اش برکنار کرده است. چندین بار به ضیاء مسعود هشدار داده بودم که با تیم آقای غنی یکجا نشود، زیرا این تیم هیچ اراده برای یکجا شدن تمامی جریان ها ندارد... غنی یک شخصیت قدرت محور است، هیچ کسی دیگر را قبول نمی کند و بیشتر می خواهد که قدرت را متمرکز بسازد و در محور خود انحصار طلب است. وی حتی از نام قوم هم به خاطر تمامیت خواهی استفاده می کند و نمی تواند حتی به قوم خود خدمت کند.

غضب ولی مسعود را در گفتارش درمیابیم که حق هم دارد. برادرش خلاف تعاملات اداری و بدون اطلاع قبلی و مشوره از صحنه حذف میشود که خواهی نخواهی برای همه اعضای فامیل و دوستان گروهی اش دردناک است. دوستم هم ازین رویه "نادرست" غنی دهن به انتقاد گشود و گفت: که "سیاست حذف در افغانستان ادامه دارد. برکناری احمد ضیاء مسعود نماینده خاص رئیس جمهور در امور اصلاحات و حکومتداری خوب، غیر عادلانه است... از تصامیم و بد قولی های رئیس جمهور، کاسه صبر مردم لبریز شده است."

عکس العمل عطاء نور والی ولایت بلخ با این سوال از عبدالله خلاصه میشود: "احمد ضیا مسعود معاون جمعیت اسلامی و متعلق به خانواده قهرمان ملی کشور است و داکتر عبدالله نیز از نشانی جمعیت اسلامی وارد حکومت شده است، بایست آقای عبدالله توضیحات خویش را در این مورد ارائه بدارد."

عبدالله عبدالله کمترین اعتراضی از خود نشان نداد و صرفاً دفترش به مطبوعات گفته است که در مورد برکناری آقای مسعود، رئیس جمهوری افغانستان با عبدالله عبدالله، رئیس اجرایی این کشور مشورتی نکرده بود. ریاست اجرایی موضع خاصی در مورد این تصمیم رئیس جمهوری ندارد ولی با توجه به آنکه آقای مسعود عضو شورای امنیت ملی و کابینه دولت وحدت ملی افغانستان است، باید با ریاست اجرایی در این مورد مشورت می‌شد.

از طرز کلام ملایم دفتر عبدالله معلوم میشود که در مورد عزل ضیاء مسعود، بین غنی و عبدالله ساخت و بافت صورت گرفته و راضی به نظر میرسد. به تعقیب برطرفی توهین آمیز ضیاء مسعود، سران جمعیت اسلامی و شورای نظار در منزل "مسعود" تجمع نموده و حادثه عزل مسعود را مورد بحث قرار دادند که نتیجه ای این گردهمایی تا حال برای مردم آشکار نشده است.

عده ای از وکلای شورای دولت مستعمراتی کابل گفتار و اخطار ضیاء مسعود را محکوم نموده و آن را زیاده روی خوانده اند. هیلی ارشاد یکی از وکلای شورا اظهار داشت:

دو و نیم سال است که احمد ضیاء مسعود در این مقام کار می‌کند، آیا دستاوردی داشته است؟ خیر. نمی‌توانست هم کاری انجام دهد. چرا که در هیچ زمانی از دوران حکومت های افغانستان چنین مقامی وجود نداشته است. این مقام صرفاً حالت تشریفاتی داشت و برای این به وجود آمده بود که مسعود در آن گنجانده شود. حالا حتی احمد ضیاء مسعود نمی‌تواند دستاوردی از خود را در این مدت بیان کند. یک رهبر باید مردم خود را دوست داشته باشد و اگر مسعود واقعاً ملت خود را دوست دارد باید به اختلافات بیشتر و جنگ داخلی اخطار ندهد.

یکی دیگر از وکلاء به اسم آرین یون چنین اظهار عقیده کرده است: "ما دو نوع دشمن داریم. یکی طالبان و داعش اند و دومی در داخل حکومت. دشمن دومی خطرناک تر از دشمن اولی است. ضیاء مسعود از نوع دوم است."

جریانات سیاسی افغانستان را نمیتوان طور مجرد ارزیابی نمود. طوری که در بالا اشاره نمودم، افغانستان در نبرد سرد آمریکا و روسیه داخل شده و دهه هشتاد بار دیگر در حالت تکوین است. افغانستان هم اکنون در اشغال امریکاست و این کشور تصمیم گیرنده اول در مورد افغانستان می‌باشد. نقش و منافع روسیه را در افغانستان هم نباید نادیده گرفت. روسیه توانائی این را دارد که برای امریکا درد سر های بزرگی در کشور اشغال شده ما خلق نماید. اگر تصور کنیم که جمعیت اسلامی و شورای نظار هنوز هم تعلقات روسی و ایرانی خود را حفظ کرده اند، تصفیه این دو گروه بسیار تعجب آور نخواهد بود. ایران نفوذ قابل ملاحظه ای در افغانستان دارد و میتواند در ثبات و بی ثباتی کشور ما نقش مثبت و منفی بازی نماید. از جانب دیگر، ایران متحد روسیه در شرق میانه است که هر دو کاملاً در تقابل با امریکا قرار دارند که صحنه سیاسی و نظامی سوریه میتواند گویای این واقعیت باشد. پس اگر جنگ سرد بین امریکا و روسیه - ایران در افغانستان اوج گیرد، گروه ها و افراد متعلق و یا متمایل به روسیه و ایران در حال کنونی بازنده

خواهند بود. با در نظر داشت روابط دیرینه شورای نظار و جمعیت اسلامی با مسکو، بعید نیست که حذف ضیاء مسعود هم جزء طرح هائی باشد که امریکا برای عقیم ساختن فعالیت های روسیه و ایران در افغانستان به مرحله اجرا میگذارد.

تا زمانیکه افغانستان در دست قوای بیگانه قرار دارد و زعامتش دست نگر بیگانگان است، ارتباط هر گونه تحول را در داخل نمیتوان از جریانات سیاسی بیرونی از نظر دور داشت. این نوع تعامل سیاسی تا زمانی در افغانستان حاکم خواهد بود که این کشور از قید بردگی نجات یابد و حاکمیتش اعاده گردد.

بیست و پنجم

خیانت های تاریخی تکرار میشوند تشکیل حکومت موازی در شمال

ظهور خائنان، ارتکاب اعمال ضد ملی، عقد قرار داد های مخفی و یا علنی با استعمار و متجاوزین خارجی و کشتار و ویرانگری هر چند گاهی تکرار میشوند. میهن فروشان تازه نفس جای خائنان گذشته و معدوم را می گیرند و بعضاً اعمال سلف خائن را تکرار می نمایند. در تاریخ پر از مشقت افغانستان چنین حالات کم نیست. بالاخص در جریان بیش از ۴۰ سال تاریخ خونبار کشور، چهره های سیاه و ضد بشری افراد خیانت پیشه به کشور از عقب پرده بیرون شده است. درینجا، می خواهیم که دو خیانت نزدیک به وقوع را که به ارتباط تشکیل حکومت های موازی در شمال است، مورد تبصره قرار دهیم.

در زمان حاکمیت نجیب الله آخرین رئیس جمهور دولت دست نشانده شوروی در افغانستان، چند بار سعی به عمل آمد تا یک حکومت موازی را در شمال افغانستان تاسیس نموده و این کشور را مانند ویتنام و کوریا به شمال و جنوب تقسیم نمایند. هدف شوروی در آغاز این بود که در صورت شکست کابل در مقابل یورش نیروی های جهادی متکی به غرب، نظام شکست خورده خلقی به شمال کشور پناه برده و یک حکومت موازی را در شمال افغانستان پایه گذاری نماید. داکتر حسن شرق، صدراعظم آن وقت در رساله خود به نام "تجویز تجزیه افغانستان به شمال و جنوب" که قبلاً در سایت های مختلف به نشر رسیده، به تفصیل از این جریان خائنانه صحبت کرده است. با وجودیکه حامیان نجیب او را در توطئه تجزیه افغانستان به شمال و جنوب گنهگار نمی دانند، اما به ارتباط فرمان داکتر نجیب در مورد تقرر یک ستمی به اسم نجیب الله مسیر، یکی از دشمنان تمامیت ارضی افغانستان، به حیث صدراعظم ۹ ولایت، دلیل و یا دلایلی ارائه نداده اند. این توطئه ضد ملی بعداً در ولسی جرگه آن وقت به شکست مواجه شد. علی الرغم حاکمیت نظام مزدور "خلقی"، مردم شریف و میهن دوست هم در آن عصر و زمان وجود داشتند که توانستند طرح های ضد مردمی و ضد ملی دولت دست نشانده مسکو را خنثی نمایند و یا به عقب اندازند.

خطرناک تر از همه، همکاری مشترک احمد شاه مسعود با گوربچوف بود که اگر شوروی بقاء میکرد، افغانستان را طور حتمی به شمال و جنوب تقسیم می نمود و مسعود را حاکم بلامنازع شمال کشور میساخت. درین جا از داکتر حسن شرق نقل قول می نمایم:

گورباچف در ضمن صحبت درباره ختم جنگ و تشکیل حکومت مورد قبول مردم بعد از خروج عساکر شوروی گفت: تا رسیدن موافقه با دیگر مخالفین، اگر حکومت شما بنا به درخواست احمد شاه مسعود به یک خود مختاری ساحه وسیعتری از پنجشیر در سمت شمال با وی همکاری و موافقه نمایند، "او جنگ را کنار می گذارد و با ما همکاری می کند". خواهش گورباچف که در جملات دوستانه و دلسوزانه جهت ختم جنگ و برادرکشی در افغانستان لفافه شده بود، نمایانگر آن بود که رهبر شوروی از لغو حکومت شمال در افغانستان ناخشنود اند.

این سخنان داکتر حسن شرف نماینگر توطئه و خیانت عظیمی بود که هنوز دنباله دارد و پایان نیافته است. اخلاف احمد شاه هنوز هم از جدائی شمال و جنوب افغانستان حرف می زنند و تهدیدات خود را وقتاً فوقتاً تازه می نمایند. هم میهنان ما به حرف های گوربچوف به ارتباط احمد شاه مسعود دقت نمایند: "او جنگ را کنار می گذارد و با ما همکاری میکند" توضیح دهنده خدمت گزاری عمیق احمد شاه مسعود به شوروی و وعده های مسکو به او بود که روزی حاکم به سرنوشت افغانستان و یا حد اقل سمت شمال میشد.

تاریخ همین حالا ثابت می سازد که سعی به ارتکاب همچو خیانت بار دیگر تکرار میگردد. در جریان "انتخابات" ریاست جمهوری دولت مستعمراتی کابل، گروه شورای نظار بار ها اخطار داده است که اگر عبدالله شورای نظاری برنده نشود، حکومت موازی را در شمال افغانستان تاسیس خواهند کرد و در نهایت یک کشور مستقل را اعلام خواهند نمود. سیر "انتخابات" تصنعی و ضد مردمی در افغانستان خصوصاً در دور دوم طبق مراد عبدالله شورای نظاری و حامیانش نبود. عبدالله و گروهش ادعا دارند که در دور دوم تقلبات به پیمانۀ وسیعی به نفع اشرف غنی احمدزی صورت گرفته و ازینرو حاضر به پذیرش نتایج "انتخاباتی" نیستند. عبدالله کاملاً مطمئن بود که استعمار او را اینبار در اریکه قدرت قرار میدهد، اما خلاف توقع، قرعه به نام اشرف غنی احمدزی اصابت نمود. این حالت، عبدالله و سایر شورای نظاریان را در یک تقابل جدی با گروه نو ظهور غنی احمدزی قرار داده و فضای سیاسی افغانستان را به سوی قوم گرایی و نژاد پرستی کشانیده است. عطاء محمد نور والی مطلق العنان ولایت بلخ با مشوره عبدالله پیوسته اخطار میدهد که در صورت عدم رسیدن عبدالله عبدالله به موفقیت یعنی دسترسی به کرسی ریاست جمهوری دولت مستعمراتی کابل، خودش و گروه مافیائی شورای نظار طغیان خواهند کرد و در نهایت "حکومت موازی" را در مزارشرف تشکیل خواهند داد. این همان مفکوره ضد ملی احمد شاه مسعود بود که پیروان و اخلاف صدیق و راستینش آرزومندی تطبیق طرح گذشته رهبر خود با گوربچوف را دارند.

این تهدیدات عطاء فرد مسئول و نطاق عبدالله در امور "خلق ترس و وحشت"، آنقدر پیش رفت که سفیر امریکا در کابل، او را به مرکز احضار کرد و دساتیر لازم را برایش داد. بدون تردید که امریکا هیچ زمانی آرامش کامل را در افغانستان نمی خواهد، زیرا موجودیت قوای اشغالگرش زیر سوال میرود. برای امریکا، باید افغانستان نارام بوده و فاقد یک دولت قوی مرکزی باشد تا حضور قوای اشغالگر به حق جلوه نماید. برای کودن ها و افراد فروخته شده این بهترین وضع سیاسی خواهد بود. امریکا با سرمایه گذاری که بر شورای نظار و جمعیت اسلامی کرده است، آرزو ندارد این گروه های بدرد بخور استخباراتی و خائن به میهن را در صحنه سیاسی افغانستان به زودی از دست بدهد، در حالیکه امریکا از روابط این گروه با استخبارات بعضی کشور ها خصوصاً ایران و روسیه آگاه است. امریکا و سائر کشور های مداخله گر در افغانستان می توانند ازین مردم غیر شرافتمند در مواقع مختلف مستفید شوند و انجام اعمال ضد بشری و کشتار و ویرانگری را به اینها محول کنند.

به یقین میتوان اظهار نمود که مردم و توده های عظیم و مبارز کشور توطئه های اجانب و اعمال شان را در تقسیم و تجزیه افغانستان مانند گذشته عقیم ساخته و درفش آزادی، استقلال و وحدت ملی بر افراشته نگهمیدارند. بی تفاوت بودن و خاموش نشستن در قبال خیانت های خانان ملی، خیانت بزرگ ملی محسوب میشود.

نتیجه

هم میهنان حال به یقین درک کرده اند که کشور مصیبت زده ما چه بدبختی ها را تجربه کرده و مردم ما تا چه اندازه رنج و عذاب کشیده اند. باوجودیکه افغانستان در ۴۵ سال اخیر بارها مورد تاخت و تاز و تجاوز اجانب قرار گرفته است، مقصر اصلی فرزندان ناخلف وطن و شرف باختگان مسلکی اند که کشور را به اجانب پیشکش نمودند و در بدل پول و مقام ناموس وطن را فروختند.

روحیه مقالات به ما می فهماند که هیچ اجنبی بر ما ترحم ندارد. شعار های مزورانه حقوق بشر، دموکراسی و یا حقوق زن برای فریب فریب خوردگان و دست نشاندگان شرف باخته طرح ریزی شده است. متجاوزین برای اعتلای افغانستان آزاد به سرزمین بلاکشیده ما یورش نیاورده اند، بلکه برای چور و چپاول ثروت بیکران ما سرزمین مردم افغان را لگد مال کرده اند. دفاع از سوسیالیسم و مجادله علیه تروریسم فقط و فقط یک بهانه بود که در لفافه کلمات و جمله پردازی های زیبا در خورد ما دادند. همان تروریستی که در اول نابود شد، بار دیگر تاج سر متجاوزین شد. این حالت چندین بار در تاریخ ۴۵ سال اخیر کشور تکرار شده است.

چه باید کرد؟ قبل از همه، ارزش های مادی و معنوی خود را محفوظ بداریم تا از تاراج فرهنگی اجنبیان مصئون باقی بماند. هویت خائنان به کشور را شناسائی نموده و آنها را نزد ملت خویش افشاء کرده تا برای همیشه شرمسار و سرافکنده حیات نلتبار خود را سپری نمایند. هرگز میهن را نفروشید. فروش کشور نتایج زیان بخشی دارد که امروز آن را تجربه می کنیم.

جاوید افغانستان

www.dawatmedia24.com